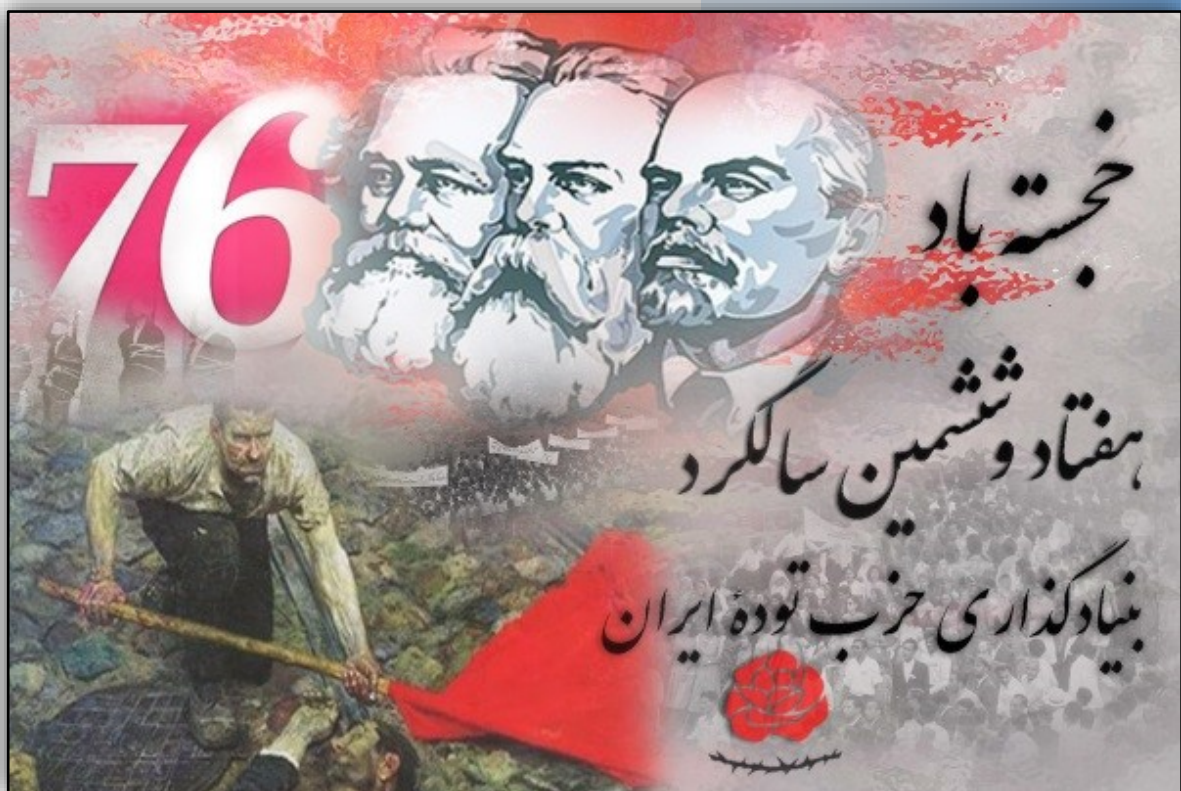




**فرازهایی از هفتاد و شش سال سیر تکاملی دیدگاه‌ها و برنامه‌های
حزب توده ایران در روند مبارزه برای تغییرهای بنیادین و
دموکراتیک در ایران**



**انتشارات حزب توده ایران
بهمن ماه ۱۳۹۶**

فهرست مطالب:

- ۳ ♦ پیش‌گفتار
- ۳ ♦ چرا و چگونه حزب توده ایران را بشناسیم؟
- ۵ ♦ برای حزب توده ایران، هستی جهان عینی و قانون‌مند و قابل شناخت است.
- ۸ ♦ ماتریالیسم تاریخی، سنگ‌بنای نظری برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی حزب توده ایران
- ۱۰ ♦ «سوسیالیسم واقعاً موجود» قرن بیستم، و پایه‌های نظری و عملی برنامه‌های حزب توده ایران
- ۱۴ ♦ برنامه مردمی حزب ما در انقلاب ۵۷ و ارزیابی خطا از ماهیت حاکمیت «اسلام سیاسی» برآمده از انقلاب
- ۱۶ ♦ عقب‌نشینی نیروهای چپ، و ادامه یافتن مبارزه حزب توده ایران در بیست و پنج سال گذشته
- ۱۹ ♦ مبارزه حزب توده ایران بر ضد تحمیل «نولیبرالیسم اقتصادی» و «جهانی شدن»
- ۲۰ ♦ دو دهه مبارزه حزب توده ایران با برنامه‌های «تعدیل اقتصادی» رژیم ولایت فقیه
- ۲۳ ♦ هدف تاکتیکی حزب توده ایران: برپایی اتحادهای وسیع، بر اساس مخرج مشترک‌ها
- ۲۶ ♦ نگاهی به برخی برهه‌های کلیدی ۷۶ سال مبارزه حزب توده ایران

هفتاد و شش سال سیر تکاملی دیدگاه‌ها و برنامه‌های حزب توده ایران در روند مبارزه برای تغییرهای بنیادین و دموکراتیک در ایران

چاپ اول بهمن ماه ۱۳۹۶ - همه حقوق چاپ و انتشار برای انتشارات حزب توده ایران محفوظ است



Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

<http://www.tudehpartyiran.org>

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

پیش‌گفتار

زنده‌اندیشان به زیبایی رسند... (ا.ه. سایه)

حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۹۵ هفتادوششمین سالگرد فعالیت خود در مسیر مبارزه برای گذر از استبداد، به سوی دموکراسی و عدالت اجتماعی، و دفاع از حق حاکمیت ملی میهن را آغاز می‌کند. اعضا و طرفداران حزب توده ایران در هشتمین دهه فعالیت اثرگذار حزب، با درکی واقع‌بینانه از تحولات جهانی بر پایه اصول مارکسیسم، با خوش‌بینی منطقی به آینده نظر دارند و با افتخار به گذشته خود و راه طی شده می‌نگرند.

حزب ما در بی‌سابقه‌ترین یورش رژیم ولایی به نیروهای سیاسی در کشتار «فاجعه ملی» ۱۳۶۷ یاران بسیاری را از دست داد. در سطرهای بعدی این جستار، از این پُرّه تاریخی بسیار دشوار که وجود مادی و نظری حزب توده ایران را به‌خطر انداخته بود، شرح مختصری ارائه خواهیم داد و خواهیم گفت که چگونه حزب ما با کوشش رفقای جان‌به‌در برده از زیر تیغ تاریک‌اندیشان، به‌رهبری رفیق علی‌خاوری و تلاش فراوان دیگر رفقا، از این خطر مُهلک توانست رهایی یابد.

اما در طی این مسیر پُرچالش حزب توده ایران مهم‌ترین نکته این است که حزب ما با وجود یورش‌ها و سرکوب بسیار شدید و جو تبلیغاتی منفی بر ضد آن، اکنون وجود دارد و ازجمله سازمان‌یافته‌ترین و فعال‌ترین نیروهای سیاسی مطرح کشورمان در مبارزه جنبش مردمی با دیکتاتوری ولایی است. علاوه بر این، درحال حاضر حزب توده ایران در عرصه روابط بین‌المللی در مقام یکی از فعال‌ترین اعضای جنبش کمونیستی و کارگری جهان شناخته شده است. نمایندگان حزب با شرکت فعال در مناسبات حزب توده ایران با حزب‌های برادر توانسته‌اند نظرها و تحلیل‌هایی مستقل و مشخص درباره رخدادها و دگرگونی‌های عمده جهان و منطقه خاورمیانه را با حزب‌ها و سازمان‌های عضو جنبش کمونیستی و کارگری جهان به بحث بگذارند.

میهن ما با شرایطی دشوار روبروست و اکنون بیش از هر زمانی دیگر بسیج کردن جنبش مردمی پیرامون اتحادی وسیع از نیروها و فعالان سیاسی و اجتماعی به‌منظور گذار از دیکتاتوری حاکم و دفاع از حق حاکمیت ملی ضروری گشته است. بزرگداشت هفتادوششمین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران فرصتی مناسب برای بازنگری عرصه‌هایی کلیدی در مسیر تکاملی حزب ما است، امری که می‌تواند در راه بسیج نسلی نو از کنشگران سیاسی و اجتماعی و به‌وجود آوردن اتحاد عمل بین نیروهای سیاسی ترقی‌خواه و خواهان دموکراسی و عدالت اجتماعی مؤثر باشد.

مردم کشور ما نزدیک به ۱۰۰ سال است که برای پیشرفت و برقراری عدالت اقتصادی-اجتماعی و آزادی‌های دموکراتیک، در مبارزه سیاسی و اجتماعی‌ای پُرفرازونشیب و دشوار با استبداد داخلی و همچنین روبرویی با دخالت‌های استعمارگران خارجی-روسی و انگلیسی و آمریکایی- و علاوه بر آن، زدودن آثار و بقایای عقب‌ماندگی اجتماعی درگیر بوده است. بسیاری از آماج‌های جنبش مردمی در دوره انقلاب مشروطیت هنوز هم در دستورکار جنبش مردمی در مبارزه‌اش با استبداد حاکم و برای برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور است. جنبش مردمی در دوره ملی شدن نفت صنعت ایران در دهه ۱۳۳۰، یعنی جنبشی که می‌توانست گذار از دیکتاتوری سلطنتی به سوی مرحله دموکراتیک را رقم بزند، با کودتای آمریکایی-انگلیسی، و یاری عاملان داخلی آن در دربار پهلوی، و نبود همکاری و نزدیکی لازم بین نیروهای ترقی‌خواه، به بن‌بست کشیده شد. همین‌جا باید یادآور شد که یک دلیل به‌شکست کشانده شدن انقلاب مردمی بهمن ۱۳۵۷ به‌وسیله نیروهای «اسلام سیاسی» نیز همین نبود اتحاد لازم و محکم بین نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات و به‌ویژه درک نکردن اهمیت ایجاد، تثبیت و دفاع از مبانی دموکراسی مردمی در میان طیفی گسترده از نیروهای سیاسی زمان رخداد انقلاب بود. روشن است که همه نیروهای سیاسی خواهان تغییرهایی بنیادی و دموکراتیک، و ازجمله حزب ما، باید به‌کمک یکدیگر هرچه سریع‌تر بر ضعف‌های پیش‌گفته در زمینه اتحاد و همکاری چیره شوند. نباید گذاشت کسانی ندانسته و دانسته- و در مواردی با برنامه‌ریزی دستگاه‌های امنیتی رژیم ولایی- به‌این ضعف و اتحادگریزی دامن بزنند.

نگاه حزب توده ایران رو به جلو و درس‌آموزی مؤثر از گذشته است، و تلاش آن، زدودن جو و ذهنیت بدبینی و تشکلی‌گریزی برآمده از دهه‌ها سرکوب آزادی‌خواهان و دگراندیشان و تسلط بلامنازع استبداد خشن شاهنشاهی و ولایی بر میهن بوده است. تنها راه فراروی جنبش مردمی برای رسیدن به آرمان‌هایش، نزدیک‌تر شدن کنشگران و نیروهای سیاسی و اجتماعی ترقی‌خواه و دموکراتیک به یکدیگر بر اساس شعارها و برنامه عمل مشترکی است که جوابگوی نیازهای فوری جنبش مردمی میهن ما باشد.

حزب توده ایران بنا به برنامه و نظرهایی مشخص که در اختیار جنبش مردمی قرار داده است، خواهان گفت‌وگو، تبادل نظر، و برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های عملی مشترک به‌منظور گذر از دیکتاتوری به مرحله دموکراتیک و دفاع از حق حاکمیت ملی کشورمان است. این جستار، تلاشی است برای بازگو کردن مختصر فرازهایی از ابرازنظرها و برنامه‌های بُرّه‌های کلیدی هفتادوشش سال گذشته و همچنین برنامه کنونی حزب توده ایران، با این امید که این تلاش کمکی باشد برای نزدیک‌تر شدن نیروهای خواهان تغییرهای دموکراتیک و بنیادی در ایران.

چرا و چگونه حزب توده ایران را بشناسیم؟

یکی از عقل می‌لاقد یکی طامات می‌بافد... بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم (حافظ)

این جستار برخلاف سنت رایج، قصد تکرار کردن و نگارش تاریخ و وارد شدن در بحث‌هایی بی‌انتهای بی‌ثمر درباره وقایع گذشته‌ای که اغلب به ارضیه‌نویسی و اتهام زدن از دیدگاه‌های گوناگون منجر می‌شود، ندارد، زیرا که این شیوه برخورد به درک ماهیت حزب توده ایران و چگونگی امکان تأثیرگذاری عملی آن در امر پیشبرد مبارزه جنبش مردمی در زمان حال کمکی نمی‌کند، و اصولاً اکنون پس از ۷۶ سال فعالیت مستمر، دیگر ضرورتی برای معرفی و تشریح کردن ماهیت حزب توده ایران از موضعی تدافعی با تکیه به ارضیه و تاریخ آن وجود ندارد. بقا و هستی کنونی این حزب به‌منزله نیرویی مطرح در جنبش مردمی، خود به‌تنهایی دلیلی بر باطل بودن بسیاری از اتهام‌ها و مؤید وجود ریشه‌های محکم،

انکارناپذیر بودنش و پذیرش آن در جامعه است. از این روی، توجه کردن به موضع‌گیری‌ها و خط‌مشی کنونی حزب زمینه‌ی بسیار منطقی‌تر و مؤثرتر برای معرفی آن به نسل جدید مبارزان کشور است که خود نیز می‌تواند در پیشبرد امر مهم مبارزهٔ جنبش مردمی تأثیرگذار باشد. ما در این جستار خواننده را دعوت می‌کنیم تا با مراجعه به اسناد رسمی موجود و آرشیو «نامهٔ مردم»، ارگان کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، ابتدا دریابد که حزب ما در اوضاع و شرایط کنونی چه می‌گوید و پیش‌زمینه‌های منطقی و تحلیلی آن چیست. امید ما این است که خواننده یافته‌هایش را در ارتباط با خط سیر تکاملی حزب مد نظر و سنجش قرار دهد. بسیار مفیدتر است که به‌دور از پیش‌داوری‌ها، ابتدا به جایگاه منطقی نظرها و برنامهٔ حزب تودهٔ ایران رجوع کنیم و ببینیم که این قدیم‌ترین حزب سیاسی بزرگ تاریخ معاصر ایران، در شرایط مشخص کنونی در برابر دیکتاتوری ولایت فقیه و دربارهٔ رخدادها و دگرگونی‌های عمدهٔ جهان و منطقهٔ خاورمیانه چه موضع‌گیری‌هایی دارد، و با این درک، سپس از منظر زمان حاضر تاریخ حزب تودهٔ ایران را در مجموعه‌ی به‌هم‌پیوسته از تحولات ۷۶ سال گذشته مورد بررسی قرار دهیم.

ما معتقدیم که نسل کنونی با کنکاش در مورد فعالیت‌های اخیر و تاریخ گذشتهٔ حزب تودهٔ ایران، به طریقی که گفته شد، به نتایجی درخور توجه خواهد رسید و خواهد دید که چرا حزب تودهٔ ایران پابرجا و پویا بوده است و همواره در بیش از هفت دههٔ گذشته، توانسته است با بازبینی و سنجش نقاط قوت و ضعف خود، به‌طور مستمر در راه تحوّل و روزآمد کردن سیاست‌هایش در جهت ترقی کشور و متناسب با شرایط عینی و ذهنی موجود، به‌پیش رود.

ما مجموعهٔ عملکردهای گذشته و کنونی حزب تودهٔ ایران در بطن جامعه‌مان را به‌صورتی یکپارچه و درحال تکامل و پیشرفت دائمی می‌بینیم. این است دیالکتیک حاکم بر روند تغییرهای زندگی هر جریان سیاسی فعال و جدی، که بنا بر شرایط مشخص موجود و تجربهٔ تاریخی خود، یا باید تکامل پذیرد، یا اینکه ناگزیر از میان خواهد رفت. ارزیابی‌ها و خط‌مشی حزب ما در چارچوب برنامهٔ درازمدت حزب ما باهدف گذار به سوی سوسیالیسم در شرایط ویژه و منحصر به‌فرد ایران، به‌موازات و متناسب با تحوّل‌های ایران و جهان دائماً تحول می‌یابد و خواهد یافت. جهت‌گیری مترقی و تحوّل برنامه‌های مرحله‌ای حزب تودهٔ ایران، همواره بر مبنای نفی دیالکتیکی کهنه و ایجاد نو بوده است، یعنی حفظ عامل‌های مثبت گذشته و ارتقای آن‌ها، در کنار زایش عوامل تازه و منطبق با شرایط نوین. از این روی، تاریخ حزب ما همچون آرگان‌سیمی زنده و شکل‌یافته از انسان‌های تلاشگر در فرهنگ جامعهٔ خودی، همراه با دربرداشتن نکته‌هایی مثبت، خواه یا ناخواه دستخوش اشتباه‌ها و نقصان‌ها نیز بوده است و خواهد بود. در روند فعالیت انسان‌ها و حزب‌های سیاسی - حزب‌های سیاسی در حکم ساختارهایی به‌منظور حرکت آگاهانه و سازمان‌یافته و هدفمند - اشتباه غالباً عاملی گریزناپذیر است، به‌خصوص در کار گروهی انسان‌ها که تضادهای دیالکتیکی ای پویا و پُرپیچ‌وخمی دارد. فقط کسانی مرتکب اشتباه نمی‌شوند که کاری نمی‌کنند.

در ۷۶ سال گذشته، مبارزان توده‌ای که خود از شهروندان جامعهٔ ایران‌اند، مانند دیگر هم‌میهنان‌شان کوله‌باری از ست، فرهنگ، و خُلقیات جامعه خود را - متناسب با مرحله و درجهٔ رشد و عقب‌ماندگی کشور - با خود به حزب آورده‌اند. همین یکی از عوامل بروز برخی اشتباه‌ها در ارزیابی نظری و کار عملی حزب بوده است. ولی حزب بر اساس اعتقاد اصولی‌اش همواره در راه تشخیص و اصلاح اشتباه‌ها به‌صورتی فعال عمل کرده است و از پذیرش اشتباه‌هایش روی برنگردانده است. اسناد رسمی حزب گویای این عملکرد است. به‌علاوه، حزب تودهٔ ایران همیشه از انتقادهای مثبت و سازنده استقبال کرده است و آن را برخوردی سازنده در کنش و واکنش بین جریان‌های سیاسی می‌داند.

پاسخ حزب به «مثنوی هزار من کاغذ» در مورد اشتباه‌های حزب تودهٔ ایران، که گاه بسیار مُغرضانه یا ناآگاهانه بیان می‌شوند، این است: مسلماً حزب ما دچار اشتباه شده است و خواهد شد، زیرا که کار حزب، کار جمعی از انسان‌های جامعهٔ موجود است و فعالیت سیاسی کاری است پیچیده آن هم در کشورهایی استبدادزده مانند ایران. ولی نکتهٔ مهم این است که قدم‌های حزب تودهٔ ایران همیشه رو به جلو و برای تغییر کهنه و زایش نو و جامعهٔ نوین بوده است. این قدم‌های رو به سوی ترقی، اغلب در راهی نهاده می‌شوند که در آغاز برای همهٔ ما ناشناخته بوده است و می‌باید آن را کاوش کرد و یافت. پس احتمال خطا وجود دارد، البته اما نفس و دلایل خطا را توجیه نمی‌کند. به‌هر صورت، در درازمدت آنچه مهم و تعیین‌کننده است، مجموعه و برآیند کلی عملکرد مبارزان حزب در طول حیات حزب است، و آن یعنی: تداوم فعالیت بر اساس توانایی موجود در شناخت و تطبیق و تصحیح دائمی نظریات در جهت موضع‌گیری‌هایی مترقی و بر پایهٔ یادگیری دائمی هم از دستاوردها و هم از خطاها، که در عمل زندگی برای کارهایی بزرگ و قدم‌های جسورانهٔ ترقی‌خواهانه، هر دو باهم پیش می‌آیند.

حزب تودهٔ ایران اکنون جزو کم‌شمار سازمان‌های سیاسی باقی‌ماندهٔ ایران است که در ۳ دههٔ گذشته بر اساس اسناد رسمی بررسی و تصویب‌شده در کنگره‌ها و پلنوم‌های حزبی بر پایهٔ کار جمعی، و از راه انتشار منظم بیش از هزار شماره از نشریهٔ «نامهٔ مردم»، تحلیل‌هایی منسجم را دربارهٔ ماهیت رژیم ولایت فقیه مطرح کرده است. بر این اساس، حزب، به‌صورت مداوم و پیگیر، تغییرهای درون هر قدرت حکومتی در ارتباط با عامل‌های بیرون از رژیم را توانسته است بررسی و موشکافی کند. جامعه ما در هفتادوشش سال گذشته مسیری پُرپیچ‌وخم و همراه با روندهایی پُر تضاد را طی کرده است که بازتاب آن را همراه با اثرهایی جانبی خواسته و ناخواسته‌اش در فرایند تکامل و تحوّل اندیشگی و سازمانی حزب تودهٔ ایران مشاهده کرد. در این مسیر تکاملی غیرخطی، گاهی همراه با گام‌هایی رو به‌پیش، پسرقت‌هایی نیز وجود داشته است، زیرا که کار جمعی انسان‌ها در شرایطی که صد درصد به‌اختیار آنان نیست، خواه ناخواه چنین پیش و پس‌رفت‌هایی دارد، و در کار سیاسی حزبی هم همین‌طور است. اما حزب تودهٔ ایران همواره تلاش کرده است که از حرکت‌های رو به جلو و عقب‌گردهایی ناگزیر، و نیز تحولات سیاسی و اجتماعی پیرامون آن در جامعه و چالش‌های فراروی جامعه درس بیاموزد و آن درس‌ها را در عمل به‌کار گیرد. یک دلیل مهم بقا و هستی حزب تودهٔ ایران همین درس‌آموزی‌ها و انطباق پویا با شرایط تازه است.

نظرها و برنامه‌های عملی حزب که اساساً سمت‌گیری‌ای طبقاتی به‌سود طبقات زحمتکش و لایه‌های مرتبط با کار و زحمت و تولید مادی و معنوی دارد، متناسب با تغییر و تحوّل‌های نوین و گسترده در فناوری‌های پیشرفته و تأثیر آن بر «اقتصاد سیاسی» سرمایه‌داری - چه در جهان و چه به‌ویژه در ایران - به‌طور مستمر بررسی و بازنگری و به‌روز می‌شوند. توجه به سیر تکاملی نظری و عملی حزب تودهٔ ایران نشان می‌دهند که حزب نه‌فقط در عرصهٔ موضوع‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بلکه در عرصهٔ فرهنگی و هنری و... نیز همواره حزبی با گرایش‌هایی جدی و استوار به سوی نوآوری و نوگرایی بوده است. نفوذ این تفکر ترقی‌خواهانه در ۷۶ سال گذشته را به‌سهولت می‌توان در سطح جامعه ملاحظه کرد.

حزب توده ایران در مقام یک تشکل سیاسی، حامل تجربه‌های عملی و نظری‌ای بسیار ارزنده است که از اُفت‌وخیزهای آن در تلاش دائمی برای پیروز کردن مبارزه زحمتکشان در مسیر پیشرفت و ترقی ایران حاصل شده است. تاریخ حزب توده ایران متعلق به مردم کشور ماست، و بررسی آن، همچون بررسی بخشی از تاریخ مردم ما، باید منصفانه و فقط باهدف بالا بردن سطح مبارزه در راه ترقی ایران باشد. برخورد مغرضانه و تاریخ‌نویسی انتقام‌جویانه برای نفی مطلق حزب توده ایران، عملاً تحریف تاریخ مبارزه مردم کشور ما در راه ترقی است و هیچ‌گونه کمکی به جنبش مردمی کنونی نخواهد کرد. تاریخ نظریات، برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی، و مبارزه عملی حزب توده ایران در هفتادوشش سال گذشته، از راه نگارش هزارها کتاب، جزوه، مقاله، خاطره‌نویسی، و ایراد سخنرانی‌های بی‌شمار، گاه منصفانه و گاه مغرضانه، موردسایش یا اتهام قرار گرفته است و این روند هنوز هم ادامه دارد و در آینده نیز ادامه خواهد داشت. پاسخ دادن به تک‌تک هزاران نوشته و گفتار درباره حزب توده ایران که بخشی از آن‌ها از تولیدات ساواک شاه و ساوامای رژیم ولایی است، کاری غیرممکن و عبث است. حزب توده ایران برای برانگیختن بحث‌هایی مؤثر، مستند و خلاقانه در این زمینه، اسناد حزبی را که حاوی نظرهای جمعی رهبران و فعالان حزبی است در اختیار جنبش مردمی قرار داده است. حزب در برابر این اسناد رسمی پاسخگو است و همواره بازخوردهای دریافت‌شده را در روند تصحیح و تنظیم و بهینه کردن نظرها و برنامه‌های درازمدت و مرحله‌ای خود مدنظر قرار می‌دهد. با گذشت زمان، غیرواقعی، خصمانه و توخالی بودن بسیاری از اتهام‌ها و تاریخ‌نویسی‌های مرتبط با آن‌ها کاملاً آشکار شده است. آنچه ضروری و عملی است و برای تقویت مبارزه جنبش مردمی کنونی باید بررسی و داوری شود، توجه به مبانی نظری، برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی و خطمشی عملی کنونی حزب ما در ارتباط با گذشته پرافت‌وخیز و پُرخاص آن است. به عبارت دیگر، باید دید که حزب توده ایران درباره مسائل اقتصادی و اجتماعی مهم کنونی چه می‌گوید؟ باید دید گذشته حزب و شرایط عینی موجود در کشورمان و در جهان چگونه اثری بر نظریات اجتماعی-اقتصادی حزب داشته است؟ و اینکه حزب توده ایران چه‌سان از اُفت‌وخیزهای خود عبور کرده و از آن‌ها درس آموخته است؟ حزب توده ایران بخشی از نیروها و کنشگران فعال جنبش جهانی است که بر پایه آگاه‌سازی و خیزش زحمتکشان، باهدف ساختن جهانی دیگر و بهتر، یعنی جامعه سوسیالیستی، مبارزه می‌کنند. اکنون پس از ۷۶ سال، ضمن تجلیل از نسل گذشته مبارزان حزب طبقه کارگر ایران، به آنان باید بشارت داد که وضع جهان در هزاره سوم میلادی در مجموع تأییدکننده ارزیابی آنان از سرانجام نظام ضد بشری سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم و ضرورت عینی برپایی جامعه و جهانی عادلانه و لزوم تلاش برای ساختن آن است. حزب توده ایران بر شانه‌های مبارزان نسل گذشته خودش ایستاده است و اکنون در قرن بیست‌ویکم، تلاش آن رفقا را در مبارزه قاطعانه با نولیبرالیسم اقتصادی و برای گذر از دیکتاتوری به مرحله دموکراتیک ادامه می‌دهد. اکنون نیز حزب بر پایه خوش‌بینی علمی-مارکسیستی معتقد است که در آینده نسلی دیگر از رفقای توده‌ای در بزرگداشت صدمین سالگرد آغاز فعالیت حزب توده ایران در جامعه‌ی فعالیت خواهند کرد که عدالت اجتماعی به محور برنامه‌های اقتصادی آن تبدیل شده و دموکراسی و آزادی در آن نهادینه شده است. حزب توده ایران با خوش‌بینی به آینده کشورمان می‌نگرد، و اعتقاد دارد که با گسترش مرحله‌ای تغییرهای اساسی و مترقی در عرصه جهانی و داخلی، سرانجام زمانی فرا خواهد رسید که توده‌ای‌ها، همراه با دیگر نیروهای ترقی‌خواه کشور، با ابتکار عمل و خلاقیت و با اجرای برنامه‌های پیشرفته اجتماعی-اقتصادی خواهند توانست زمینه گذار جامعه را به سوی سوسیالیسم فراهم سازند.

در ۷۶ سال گذشته، هر نسلی از مبارزان و اندیشمندان توده‌ای زیبایی دیالکتیک حرکت تکاملی مترقیانه و بروز تغییرهایی انقلابی را با طرد و به کنار زده شدن «کهنه» و زایش «نو» شناخته‌اند و شاهد آن بوده‌اند. مبارزه فعالانه در راه پیشرفت جامعه، با زندگی حزب توده ایران درآمیخته است.

بار دیگر تاریخ تکرار می‌شود و بحران پایان‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری، و به‌ویژه ورشکستگی نظری و عملی الگوی اقتصاد نولیبرالی، نشان می‌دهد که تحوّل‌هایی تاریخ‌ساز در جهان در راه است که بی‌شک بر کشور ما نیز تأثیرهایی مهم به‌جا خواهد گذاشت. بار دیگر لزوم ادامه مبارزه بی‌امان در راه ایجاد تغییرهای دموکراتیک بنیادی در مسیر گذار به جامعه‌ی انسانی و زیبا، قلب و مغز همه زنده‌اندیشان جهان را به‌تپش و هیجان درآورده است. ما توده‌ای‌ها آموخته‌ایم که با وجود تمام سختی‌ها باید برای پیمودن مسافتی حتی کوتاه در مسیر هموار کردن راه ترقی، به‌این مبارزه بی‌امان برای گذر کشورمان از دیکتاتوری ادامه دهیم. در این لحظه‌های بحرانی و تاریخ‌ساز کشورمان، بار دیگر حزب توده ایران به‌همت اعضا و طرفدارانش در ایران و هر نقطه جهان، با وجود همه زخم‌ها و پیامدهای تلخ ضربه‌های سنگین رژیم تاریک‌اندیش بر آن، در کنار دیگر نیروهای ترقی‌خواه و آزادی‌خواه ایستاده است.

در این مقطع زمانی بسیار بحرانی برای ملت ایران، ما توده‌ای‌ها با تلاشی افزون‌تر برای نجات کشورمان، کلام زیبای مبارز فرزانه و فرهیخته زنده‌یاد رفیق احسان طبری را همواره آویزه گوش خواهیم داشت که گفت: بر این زمین عبث مرو، بیافرین! بیافرین! تلاش‌های پُرثمر و خاطره‌ماندگار رفقای را که دیگر در میان مان نیستند، با کلامی از سروده شورانگیز رفیق شهید مرتضی کیوان گرامی می‌داریم: درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست / رازدار خلق اگر باشی همیشه زنده‌ای.

برای حزب توده ایران، هستی جهان عینی و قانون‌مند و قابل شناخت است، اما شناخت واقعیت عینی، مطلق نیست
 "غیرقابل درک ترین چیز درباره جهان این است که تمام آن قابل درک است" (آلبرت اینشتین)

حزب توده ایران، در ادامه راه پیش‌کسوتان جنبش چپ و کمونیستی ایران همچون زنده‌یادان رفقا حیدر عمواوغلی و تقی ارانی، ۷۶ سال پیش در جامعه‌ی شروع به فعالیت کرد که بخش اعظم ذهنیت و شعور اجتماعی آن بر پایه باورهای دینی-خرافی بنا شده بود. حزب توده ایران در زمره نخستین حزب‌های کشورمان بود که امکان تحقیق، تحلیل، شناخت، و مهم‌تر از همه توانایی تغییر جامعه بشری را از دیدگاه فلسفی-علمی مطرح کرد و آن را کارپایه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی خود قرار داد. در زمان تأسیس حزب توده ایران (مهر ۱۳۲۰) هنوز بخشی بسیار بزرگ از جامعه ایران ذهنیتی بازمانده و متأثر از مناسبات عقب‌افتاده پیش از سرمایه‌داری داشت. درک این قشرها و طبقه‌های اجتماعی از سیاست و اقتصاد، در مجموع محدود به قدرت مطلق شاه و زورگویی سلسله‌مراتبی از اشراف، خان‌ها، و کدخداهای بود. جهان‌بینی بخش بزرگی

از جامعه به شدت زیر تأثیر خُرَافه- مذهب و سرنوشت‌گرایی بود، که زمینه‌ساز سوء‌استفاده‌های گسترده هیئت حاکم و لایه‌ی بزرگ از رده‌های گوناگون روحانیت ارتجاعی بود و مالکیت بلامنازع شاه و زمین‌داران کلان را توجیه می‌کرد و مشروعیت سیاسی و الهی به آنان می‌بخشید. در سال‌های دهه ۱۳۲۰، عقب‌ماندگی سیاسی-اجتماعی، در کنار نبود رابطه متقابل و منظم میان حکومت و مردم، و همراه با سطح پایین تمرکز سرمایه‌های فعال و بورژوازی ملی نحیف و ضعیف، کشورمان را به‌راحتی در معرض نفوذ و دست‌اندازی مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم قرار می‌داد. رشد نظام سرمایه‌داری در کشور ما به تمرکز سرمایه‌های فعال از بالا به پایین بستگی داشت، و با تولید و مصرف داخلی پیوندی ضعیف داشت. استقرار سرمایه‌داری در ایران با دخالت تعیین‌کننده دولت مهندسی و اجرایی شد. این سرمایه‌داری، از بطن جامعه‌ی بیرون نیامده بود که در آن نمایندگان جامعه و حزب‌های سیاسی خود مهر امور را در دست می‌گیرند و سیاست‌های لازم را بنا به نیازهای جامعه و مردم تنظیم و اجرا می‌کنند. برای مثال، سمت‌گیری و رشد نظام اقتصادی کشور ما به‌طور عمده با عنصرهای پیشگام جنبش مشروطیت بی‌ارتباط بود، و حتی با عنصرهای سرمایه‌داری‌ای نیز که در انقلاب مشروطیت فعال بودند، پیوندی سازمان‌یافته و منظم نداشت. رفیق رحمان هانفی (مهرگان)، در کتاب «انقلاب ناتمام»، چگونگی تکوین و شکل‌گیری فرجام ناقص انقلاب مشروطه را به این صورت توصیف می‌کند: "در مجموع شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، هم‌جواری دائمی رقابت و خصومت پنهان و آشکار و گاه سازش امپریالیست‌های روس و انگلیس، باعث شد که رهبری انقلاب مشروطه نخست به‌دست بورژوازی ملی و خُرده بورژوازی افتد و مرحله دوم انقلاب که با استبداد صغیر آغاز شد، فئودال‌ها و بورژوازی وابسته نیز به درون نهضت راه یابند و بر دستگاه رهبری چیره شوند. بدین‌سان انقلاب مشروطه و جنبش‌های بعدی که از آن ریشه گرفتند و از فرهنگ آن تغذیه کردند، تا حد زیادی ناکام ماندند. بنیادهای جامعه فئودالی و نیمه‌مستعمره ضربه خوردند، اما واژگون نشدند."

تسلط سیاسی-اقتصادی قدرت‌های امپریالیستی در دوره پهلوی‌ها، منجر به این شد که سرمایه‌داری کمپرادور (وابسته) ضد ملی در اقتصاد نقشی محوری داشته باشد. از آن دوره تا کنون، گرایش بخش اعظم بورژوازی نوظهور کشورمان در مجموع انحصارطلبانه، رانت‌خوارانه (از طریق سرمایه‌داری تجاری وارداتی)، و غیرتولیدی (به دلیل تمرکز بر فعالیت‌های مالی-تجاری) بوده است. اجرای هر برنامه و طرح اقتصادی-اجتماعی در ایران همیشه به‌صورت الگوبرداری (و گاهی مبتدل) از کشورهای سرمایه‌داری، و از بالا به پایین، و اغلب بنا به منفعت و مصلحت قشرهای فوقانی صاحبان قدرت و نفوذ در هژم حاکمیت بوده است. نقش و نفوذ عمیق اقتصادی-سیاسی بورژوازی بوروکراتیک (دیوان‌سالاران دستگاه حکومت) در تثبیت این زیربنای اقتصادی، از دوره رضاشاه تا کنون نمای «دولتی یا ملی» دروغینی به اقتصاد ایران داده است. از این روست که حزب توده ایران شالوده اقتصاد ایران را سرمایه‌داری ناقص الخلقه و مخدوش ارزیابی کرده است.

تردید نیست که طی بیش از ۷۶ سال گذشته، و با وجود حاکمیت دو رژیم استبدادی سلطنتی و ولایی، نیروها و حزب‌ها و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در مبارزه با عقب‌ماندگی و در راه تغییرهای اجتماعی-اقتصادی جامعه نقشی عمده داشته‌اند. تضادهای کنونی جامعه ما در قیاس با ۷۶ سال گذشته نیز دستخوش تغییرهایی مهم شده است. ولی مبارزه (بر پایه منافع طبقاتی) با زیربنای اقتصادی‌ای ضد ملی و روبنای سیاسی‌ای مبتنی بر «قدرت مطلق» (سلطنتی یا ولایی) هنوز انگیزه اصلی رویارویی اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی در جامعه ماست. هنوز هم کشور ما در وضعیتی به‌سر می‌برد که احتمال تکرار تاریخ می‌رود، و بار دیگر ضعف اتحاد ملی نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات در شرایط گسست کامل حکومت از جامعه، می‌تواند کشورمان را بار دیگر با خطر دست‌اندازی مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم روبرو سازد.

۷۶ سال پیش، و در جامعه‌ی عقب‌مانده (با معیارهای جهان آن روز)، حزب جوان توده ایران در برابر تفکر نهادینه‌شده «مطلق‌گرایی ذهنی» رویکرد دیگری را به جامعه ارائه کرد. تنها چیزی که برای ما مارکسیست‌ها مطلق و ثابت است و خواهد بود، همانا وجود جهان مادی و واقعیت عینی مستقل از ذهن و شعور انسان‌هاست که دائماً در حال تغییر و تحول است. زندگی و منطق به ما نشان می‌دهد که فرایند شناخت این جهان مادی، واقعیت‌ها و قانونمندی‌های عینی آن، و همچنین درک قانون‌ها و فرایندهای آن توسط شعور انسان‌ها، امری مطلق نیست. به عبارت دیگر، شناخت یک انسان یا یک گروه اجتماعی آگاه و متفکر از واقعیت عینی طبیعت موجود و جامعه بشری، هیچ‌گاه مطلق نخواهد بود و به‌طور دائم در حال تغییر و تحول به سوی شناخت و درکی عالی‌تر است. در طی تکامل یا فرگشت طولانی‌مدت انسان، شعور، دانش، و تجربه بشر با گذر از دوره‌های نادانی و تحجر نظری، سرانجام به شعوری مبتنی و متکی بر شناخت تجربی محیط پیرامون و دریافتن نظم و قانون آن فراروییده است، و به پیشرفت عظیم مادی-اجتماعی بشر منجر شده است. در این فرایند، تلاش دائمی انسان‌ها به‌منظور دستیابی به درک عالی‌تری از واقعیت عینی و پدید آوردن ابزار و وسایل کار برای ایجاد تغییرهای مادی و معنوی است که مغز، شعور، و پیکر انسان را تکامل داده است و می‌دهد. زنده‌یاد رفیق امیرحسین آریان‌پور شروع این فرایند تکاملی شعور در بطن شناخت و تغییر طبیعت بنا بر ضرورت‌های زندگی را، که هنوز هم ادامه دارد، به‌سادگی چنین بیان می‌کند: «آنگاه در میان همه جانداران عالم هستی برای نخستین بار نیاکان آدمی، چوب‌ها و سنگ‌های تیز را به‌دست گرفتند تا از خویشتن دفاع کنند و ریشه درختان و مغز جانوران را برای خوردن به در آورند. برای این کار، روی دو پا بلند شدند و دست‌های خود را به‌کار انداختند. بدین‌سان رستخیز پُرشکوه تکامل انسان آغاز گردید... ابزار ساختن و به‌کار بردن آن، آدم نیمه‌وحشی را به تفکر واداشت و بنابراین مغز او رو به تکامل نهاد. با تکامل مغز و دست، ابزارها کامل‌تر شد.»

طی این بیش از ۷۶ سال، حزب توده ایران و بسیاری از اندیشمندان انقلابی عضو و هوادار آن، درصدد جا انداختن این موضوع در ذهن جامعه بوده‌اند که تجربه زندگی عملی و توانایی نظریه‌پردازی درباره فرایندهای طبیعی، بشر را به مرحله‌ای رسانده است که به یافته‌هایی برگشت‌ناپذیر و بسیار مهم، اما نه به درکی مطلق و ایستا از واقعیت عینی، رسیده است. برای مثال، قرن‌هاست که می‌دانیم زمین به‌طور قطع گزوی است و به‌دور خورشید می‌چرخد، و نیز فهمیده‌ایم که آن نقطه‌های درخشان در آسمان روزنه‌هایی به بهشت یا ابزار طالع‌بینی نیستند، بلکه هزاران میلیارد ستاره‌اند که مانند خورشید منظومه شمسی ما، بسیاری از آن‌ها سیاره‌هایی دارند که به دورشان می‌چرخند. اخیراً حتی توانسته‌ایم وجود قطعی و عینی برخی از این سیاره‌ها را- بی‌آنکه آن‌ها را به‌طور کامل ببینیم- ثابت کنیم. شعور بشر ساکن در کره زمین به این نقطه عطف بسیار مهم رسیده است که این داده‌های جهان‌پیرامونی را در وحدت با یکدیگر ببیند. از این روی، ما انسان‌ها شناخت و یافته‌های مشخص عملی و نظری‌ای را دائماً به یکدیگر پیوند می‌دهیم، و بدین‌سان به پله‌ای دیگر از درکی نو و نزدیک‌تر به واقعیت عینی می‌رسیم. برای

مثال، بشر توانسته است طول عمر کره زمین را تعیین کند.

برخلاف آنچه در متون دینی درباره آفرینش آمده است، طول عمر زمین محدود به چند هزار سال نیست، و قوانین فیزیک حکم قطعی می‌دهند که زمین یکباره «خلق» نشده است. به‌طور یقین می‌دانیم که قدیم بودن کره خاکی ما به ۴/۵ میلیارد سال می‌رسد، و زمین امروزی ما، در فرایندی تکاملی و تدریجی شکل گرفته است. همین‌طور، بر پایه قانون تکامل یا فرگشت موجودات زنده (که چارلز داروین، زیست‌شناس انگلیسی قرن نوزدهم، نقش کلیدی در تدوین آن داشته است) و علم ژنتیک (شناخت و نقش برداری گداهای دی‌ان‌ای (DNA)، اکنون به‌یقین می‌دانیم که نوع بشر امروزی از تولیدمثل ساده آدم و حوا به‌وجود نیامده است، بلکه همه موجودات زنده، در روند تکامل (فرگشت) طی بیشتر از ۴ میلیارد سال، از آغاز از جمع مولکول‌های شیمیایی و سپس پروتئین‌ها در تک‌سلولی‌ها پدید آمده‌اند، و در فرایندی بسیار طولانی‌زمان و در جریان بی‌نهایت تغییرهای کوچک و تدریجی، از جمله جهش ژنتیکی و انتخاب طبیعی، به‌شکل موجوداتی درآمدند که امروزه می‌بینیم یا اینکه در طی این روند از میان رفتند. انسان اندیشه‌ورز با جایگزین کردن درک اشتباه پیشین خودش با یافته‌های علمی تازه، شالوده ساختار کاوش برای شناخت بیشتر را پی‌ریزی می‌کند.

بی‌تردید در آینده شناخت ما از طول عمر کره زمین دقیق‌تر خواهد شد، همچنان که برخی از جنبه‌های چگونگی جهش ژنتیکی هسته سلول زنده هنوز باید شناخته شود. ولی شناخت مشخص انسان متفکر و دانا از فرایند و قانونمندی تغییرهای جهان به‌لحاظ کمی و کیفی به‌آن اندازه رسیده است که بتواند به‌این نتیجه فلسفی - منطقی برسد که در برخی از آن میلیاردها ستاره و سیاره در گیتی، وجود موجودات زنده دیگر (شاید بر اساس بنیادهای حیاتی متفاوت) احتمال بسیار زیادی دارد، که بر اساس مرحله تکاملی‌شان، چه‌بسا به درجه هوشمندی بشر یا حتی بیش از آن نیز رسیده باشند. این زمینه هم‌اکنون یکی از عرصه‌های مهم پژوهش است، و می‌توان گفت که مدتی بسیار طولانی خواهد گذشت تا وجود قطعی زندگی در کره‌های دیگر به‌طور حتم ثابت شود. در راه این پژوهش، بسیاری از اشتباه‌ها به تجربه ما خواهند افزود، و با پدیده‌های پیش‌بینی‌نشده بسیاری روبرو خواهیم شد. ولی نکته اساسی این است که جهان قابل شناخت است، زیرا تمام عنصرهای آن وجود مادی دارند، و شعور و شناخت بشر نیز مطلق نیست و بنا به نیازهای پیرامونی‌اش تکامل پیدا می‌کند. در زمینه تکامل اجتماعی نیز درک‌ها و کشف‌های بشر به‌همین گونه است، یعنی قوانین حاکم بر تغییرهای جامعه، و دیالکتیک حاکم بر تضادهای درونی جامعه نیز عینی‌اند. شعور ما به بهترین وجه می‌تواند آن‌ها را بشناسد و بر کنش و مناسبات انسان‌ها تأثیر بگذارد. در این زمینه نیز به‌این شناخت رسیده‌ایم که نیروی محرک تغییرهای جامعه، با تضادهای درونی گروهی (طبقه و قشر) انسان‌ها مرتبط است که خود را کنش‌وواکنش‌های دائمی در روبنای سیاسی هر جامعه نشان می‌دهد.

از نظر اجتماعی - سیاسی، دیگر به‌طور جدی نمی‌توان عنوان کرد که این تغییرهای ژرف در جامعه‌های بشری طی هزاره‌های گذشته، صرفاً از اخلاق و ذهنیت خیر و شر این گروه یا آن نژاد از انسان‌ها مایه گرفته است، یا اینکه رحمت یا خشم الهی سبب آن بوده است که جامعه‌ی با طبقه‌ی بر دیگری مسلط می‌شود و دیگری پس می‌رود. از نظر جامعه‌شناسی امروزی و به‌لحاظ سیاسی نیز اکنون دیگر بدیهی است که مالکیت طبقاتی بر عوامل تولیدی جامعه است که تعیین‌کننده تسلط و مناسبات تولیدی در هر مرحله مشخص از تکامل جامعه بشری است.

درباره این مسئله‌های علمی و اجتماعی، از آغاز نخستین دوره «مجله دنیا» (اول بهمن ماه ۱۳۱۲)، مقاله‌های پُرشمار به قلم دکتر تقی ارانی و دیگران، همراه با تحلیل و تفسیرهایی بر همین روال از علوم مطرح در آن دوران، نگاشته شد، و در آن‌ها سعی گردید که از دیالکتیک حاکم بر جهان مادی و همین‌طور از منطق دیالکتیک در فرایند شناخت، و بررسی علمی موضوع‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی استفاده شود. هدف حزب توده ایران نیز همواره این بوده است که در برنامه‌های انقلابی خود نشان دهد که بشر همراه با پیشرفت علم و فناوری به بسیاری از قوانین عینی تغییرها و چگونگی پدیداری صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه نیز پی برده است و می‌تواند مسیر حرکت متری جامعه را به‌صورتی دانسته انتخاب و میسر سازد. شناخت بشریت متری از چگونگی فرایند تکامل اجتماعی جامعه، مانند فرایند تکامل در علوم طبیعی، نیز دانسته‌ای مطلق نیست. شناخت قوانین و فرایندهای حاکم بر جامعه بشری همواره در حال تکامل‌اند و مهم این‌که سیستم جامعه بشری و فرایندهای کلیدی به‌نوبه خود بسیار پویا و در حال تغییر است و امتزاج هر چه بیشتر فناوری بسیار پیشرفته به‌این پویایی و تغییرهای بیشتر دامن می‌زند. جامعه پیشرفته بشری دائماً با حذف اشتباه‌های گذشته و یادگیری از آن‌ها، در بطن یافته‌های نو در روندی بی‌انتهای همواره به مرحله‌ای عالی‌تر تکامل می‌یابد و در هر مرحله، نتیجه‌گیری‌هایی مشخص را شالوده ساختمان‌بندی مرحله دیگر کاوش و تغییرها قرار می‌دهد. از این‌رو، درک ناقص و اشتباه بخشی از فرایند یادگیری و کسب داده‌های دقیق‌تر در هر مرحله است.

هدف حزب توده ایران نشان دادن این موضوع بوده است که بشریت متری به‌این نتیجه مشخص فلسفی - منطقی نیز رسیده است که با اجتماعی‌تر شدن مالکیت بر ابزار و وسایل تولید، می‌توان جامعه بشری را از نظر کیفی به‌نفع اکثریت در مسیری متری تغییر جهت داد. علاوه‌براین نتیجه مشخص، تجربه معاصر نشان می‌دهد که بشریت متری هنوز با برخی از جنبه‌های لازم و مهم برای گذر به جامعه و جهانی فارغ از بهره‌کشی ناسناست و به‌صورت ذهنی و شعاروار نمی‌توان وجود جامعه پاسرمایه‌داری، یعنی سوسیالیسم را نهادینه کرد. تلاش خستگی‌ناپذیر و پُرفراز و نشیب بشریت متری از نیمه قرن نوزده میلادی، از جمله در پی یافته‌های تاریخ‌ساز کارل مارکس و فردریش انگلس بر اساس درک علمی قوانین عینی جامعه بشری و لزوم فعالیت برای تغییر مسیر حرکت جامعه به سوی آینده‌ای بهتر، وارد مرحله عالی‌تری شد. انگیزه این تلاش بدون وقفه، بررسی علمی «اقتصاد سیاسی» نظام سرمایه‌داری و کشف تضادهای اشتی‌ناپذیر در درون نظام سرمایه‌داری و بی‌ثباتی و سرانجام محو شدن آن بوده است.

بشریت هوشمند و متری در برابر این واقعیت عینی و لزوم به‌وجود آوردن جایگزینی در رویارویی با بی‌ثباتی و قدرت تخریب انسان‌ستیز نظام سرمایه‌داری، ایست نخواهد کرد، زیرا بقا و تداوم رشد و بالندگی انسان به یافتن بدیلی انسانی در برابر سرمایه‌داری بستگی دارد. یکی از نتیجه‌گیری‌های علمی مهم مارکس و انگلس این بود که حل تضادهای اشتی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری فقط از راه گذر به مالکیت اجتماعی و سوسیالیسم امکان‌پذیر می‌شود. شاید جامعه سوسیالیستی فارغ از بهره‌کشی انسان از انسان، و حذف دست‌اندازی ابرقدرت‌ها بر دیگر ملت‌ها، در نگاه اول ایده‌آلیستی و ناممکن به‌نظر آید. هستند اندیشمندانی مانند فلسفه‌دان سیاسی - اجتماعی «جان گری» (در دانشگاه آکسفورد) که در

قرن بیست و یکم هم هنوز خصلت و طینت انسان به مثابه «فرد» و حس آزمنندی او را دلیل غیرممکن و وهمی بودن آینده‌ای پیشرفته و سوسیالیستی قلمداد می‌کنند. اما می‌دانیم که در گذشته‌های نه‌چندان دور، بسیاری نمی‌توانستند حتی تصور کنند که برده‌داری و مالکیت بر بردگان روزی لغو خواهد شد. در گذشته، صاحبان قدرت، دگراندیشی درباره «نظم موجود» و گذر از جامعه برده‌داری را به شدت سرکوب می‌کردند و مبارزان جنبش ضد برده‌داری را به ضلایه می‌کشیدند. برده‌داری از نقطه نظر گردانندگان ادیان اصلی نیز امری پذیرفتنی و توجیه شده بود. ولی امروزه می‌بینیم که شیوه تولید مبتنی بر برده‌داری منسوخ شده است و حتی در عقب افتاده‌ترین بخش‌های جهان نیز برده‌داری غیرقانونی است، و به ندرت نیز در جایی دیده می‌شود.

نگاهی حتی گذرا به تاریخ - البته نه تاریخ به صورت رویدادهای جداگانه آن گونه که کسانی مانند جان گری یا کارل پوپر آن را می‌بینند، و بدون ذوب شدن در «ذهن و روان و اخلاق انسان» منفرد - نشانگر این واقعیت است که جامعه انسان‌ها در حکم یک کل، از خود توانایی عظیمی در پیشرفت روابط اجتماعی نشان داده است. تغییرهای اجتماعی و گذر هر جامعه به مرحله‌ای مترقی‌تر، آکنده از پیچ‌وخم‌ها و پسرقت‌های زیادی است. ولی در برابر تلاش نیروها و نظریه‌های پیشرو علمی در راه شناخت قوانین عینی ترقی اجتماعی و حذف خطاها و یادگیری از اشتباه‌های گذشته، نمی‌توان برای همیشه سد ایجاد کرد. به قول لنین: «اینکه تاریخ از راه زیگزاک می‌رود و اینکه مارکسیست باید بتواند در هم‌ترین، و عجیب‌ترین زیگزاک‌های تاریخ را در نظر بگیرد، امری است بالاترین». حزب توده ایران با چنین درکی از امکان شناخت جهان و تغییر جامعه در جهت مترقی، به مبارزه خود در ۷۶ سال گذشته ادامه داده است.

ماتریالیسم تاریخی سنگ بنای نظری برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب توده ایران

انسان‌ها سازنده تاریخ خودند، اما نه به نحوی که دلخواه آنان است، و نه در شرایطی که برگزیده خود آنان است - (کارل مارکس)

یکی از وجه‌های تمایز حزب توده ایران با برخی دیگر از نیروهای چپ، تنظیم و تدقیق پیگیرانه نظریه‌ها و برنامه‌های آن بر پایه ماتریالیسم تاریخی و درک درازمدت بودن گذر جامعه ما به سوی سوسیالیسم بوده است. به عبارت دیگر، برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب همواره با هدف به وجود آوردن تغییرهای بنیادی‌ای مترقی و دموکراتیک در جامعه و «گذر مرحله‌ای جامعه» به سوی پیشرفت مطابق با شرایط مادی و ذهنی موجود، همراه با شناخت تضادهای اصلی‌ای که محرک تکامل اجتماعی‌اند، تدوین شده است. هدف مبارزه توده ایران، بسیج آگاهانه مردم و متصل کردن شرایط ذهنی و عینی جامعه در راستای تغییرهای کیفی است، یعنی: به وجود آوردن جهش انقلابی در جامعه بر پایه تحوّل نیروهای مولد جامعه. در این باره حزب در ۷۶ سال گذشته، و هنوز نیز هم، حرکت مرحله‌ای جامعه به جلو از راه اجرای رفرم‌های عمیق و پایدار در راستای ایجاد بسترهای لازم به منظور به وجود آوردن تغییرهایی بنیادی را یکی از عامل‌های مهم می‌داند.

فصل مشترک نظریه‌ها و برنامه‌های حزب توده ایران در طول ۷۶ سال گذشته، تأکید بر به وجود آوردن تغییرهایی مترقی و دموکراتیک در عرصه «آگاهی اجتماعی» و در دل تحوّل اساسی «هستی اجتماعی» و گسترش آن بوده است. به سخنی دیگر، ما توده‌ای‌ها به دنبال بالا بردن کیفیت عناصر حیات مادی جامعه، به خصوص تغییر کیفی رابطه میان طبقه‌های اجتماعی با تولید ارزش افزا، بوده و هستیم. هدف ما وارد آوردن فشار واقعی از پایین به بالا، همراه با اصلاحات عمیق و پایدار در راستای ترقی دائمی مناسبات کلیدی اقتصادی به نفع زحمتکشان جامعه، به موازات تحوّل حیات معنوی، اندیشه‌ها، و نظریه‌های بنیادی سیاسی - اجتماعی بوده است.

حزب توده ایران بر پایه درک پویایی که از مارکسیسم دارد، معتقد است همان‌طور که تغییر در تکامل طبیعی در چارچوب قانون‌های عینی فیزیک و شیمی و غیره صورت می‌گیرد، تغییرهای جامعه نیز پیرو قانون‌های مشخص و بسیار پیچیده‌ای است و اراده‌گرایانه نمی‌توان این تغییرها را به وجود آورد. تکامل طبیعی موجودات زنده روندی تصادفی است، یعنی تکامل طبیعت و به وجود آمدن موجودات گوناگون و پیچیده‌تر بنا بر هیچ اراده یا نقشه و هدفی از پیش تعیین شده‌ای نیست، بلکه تصادفی و طبق نظریه ثابت شده «انتخاب طبیعی» است که چارلز داروین اصول اساسی آن را کشف کرد. این درحالی است که تغییرهای اجتماعی در هر جامعه مشخص بشری، فرایندی است آگاهانه و مسیر تکامل جامعه می‌تواند به یاری شعور انسان‌ها به سمتی مترقی رانده شود، یا برعکس، تغییر جامعه می‌تواند بر اثر عملکرد نیروهای واپس‌گرا در مسیری ارتجاعی عقب‌گرد کند، اگرچه از لحاظ تاریخی این عقب‌گرد کوتاه‌مدت باشد.

برای نمونه، روند شکل‌گیری، پاگرفتن و پیشرفت جنبش انقلابی در ایران در دهه ۱۳۵۰ به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منتهی شد و در ادامه آن به دلیل عملکرد نیروهای ارتجاعی‌ای معتقد به دین‌سالاری در رهبری آن جنبش، به انحراف کشیده شد و سرانجام به شکست انجامید. در هر دو این فرایندهای تغییر و تکامل - یعنی تکامل (یا فرگشت) در طبیعت و همین‌طور تکامل در جامعه بشری - تغییر و تکامل بر اساس انباشت و گسترش تغییرهای کمی تدریجی صورت می‌گیرد که پس از رسیدن به حدی معین، به جهشی کیفی، یعنی تغییری انقلابی، منجر می‌شود. به گفته لنین: «زندگی واقعی، تاریخ واقعی، در خود همان گرایش‌های مختلف را که در زندگی و تکامل طبیعت وجود دارد در بر می‌گیرد، یعنی تغییر تدریجی و آرام و جهش سریع به همراه گسست در تداوم. این همانا قانونمندی روند تغییرات کمی است که گذشته از سرعت یا کندی آن، در انتها بعد از گذر از حد معینی منجر به تغییر کیفی می‌شود.» برای مثال، در درازنای صدها میلیون سال تغییرهای تدریجی در شکل و ساختار بدن و بال در برخی از جانورها، این تغییرها به آن حد معینی رسید که به تغییری انقلابی و پدیده‌ای «نو» منجر شد. و در استفاده از آن (شکل و ساختار بدن و بال) مطابق با قوانین عینی فیزیک (که البته همین اواخر کشف شد) پرواز ممکن شد. قانون‌های فیزیکی حاکم بر امکان پرواز یک جسم در هوا، و نیز قوانین تعیین‌کننده کنش و رقابت جانوران در طبیعت - که تضاد بین موجودات و محیط پیرامون را موجب می‌شود - مقوله‌های ثابتی در طبیعت‌اند. ولی برخی از گونه‌های بی‌شمار موجودات در طبیعت، که از جهش (موتاسیون) حاصل تغییرهای

جزیی بسیار متعدد در گِد ژنتیک دی‌ان‌ای DNA موجود زنده برآمده‌اند، سرانجام توانایی پرواز را پیدا کردند، و این مزیت (پرواز) در کنش با طبیعت، شرایط تازه‌ای را در روند منطبق شدن موفقیت‌آمیز با محیط زیست به‌وجود آورد، که در روند تکامل طبیعی، به تکثیر و گونه‌گونی پرنده‌ها منجر شد. قابل توجه اینکه، تغییرهای جزئی در گِد ژنتیک دی‌ان‌ای، عملاً «اشتباهی» است تصادفی در فرایند گپی کردن و انتقال گِد ژنتیک دی‌ان‌ای از یک نسل به دیگر که گاه این تغییر باعث مزیت و تداوم موجود زنده می‌شود و با گذشت زمان، مجموع این تغییرهای جزئی اشتباهی سرچشمه ایجاد انواع موجودات است. در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز وقوع اشتباه و خطا در کار انسان‌ها و درس‌آموزی و تبدیل آن به مزیت، خود سرچشمه یافتن راه‌هایی نو و پیشرفت جامعه است.

توجه‌برانگیز آن‌که، چارلز داروین در میانه قرن نوزدهم درکی از وجود گِد دی‌ان‌ای و فرایند جهش (موتاسیون) ژنتیک نداشت، اما علت و معلول تغییر در طبیعت را توانست بشناسد و به‌صورتی منطقی و زیبا فرایند تکامل و وجود گوناگونی همه موجودات زنده را توضیح دهد. این مشاهده و کشف گام بسیار عظیم بشر در شناخت جهان مادی بود. ولی این نه شناختی مطلق، بلکه مقدماتی و درحال تکمیل شدن بود که توانست دیگر نظریه‌های خطا را برای همیشه حذف کند و با نتیجه‌گیری‌ای مشخص راه را برای گذار به مرحله‌ی دیگر از کاوش و شناخت باز کند. بشر متفکر و دانا گام بعدی در راستای شناخت دقیق‌تر فرایند رشد و تکامل (فرگشت) موجودهای زنده را در سال ۱۹۶۸، با بهره‌گیری از اشعه ایکس برداشت. کشف شکل سه‌بُعدی «ماریپچ دوتایی» در مولکول دی‌ان‌ای DNA درحکم گِد دستور عمل رشد و تکثیر هر موجود زنده، تأییدکننده یافته‌های داروین بود. اکنون می‌دانیم که زایش و تنوع در تمام موجودات زنده بر اثر انباشت و کنش تغییرهای کوچک در گِد دی‌ان‌ای در انتقال از نسلی به نسلی دیگر صورت می‌پذیرد، و سرانجام به تغییر انقلابی و ظهور موجودهایی نو منجر می‌گردد. این نیز گام عظیم دیگری بود که سازوکار تغییر کیفی و انقلابی در طبیعت را به‌صورت کامل‌تری نمایاند.

توجه‌برانگیزتر این‌که، کارل مارکس - که معاصر چارلز داروین بود- در تجلیل از کشف داروین و تشریح فرایند «انتخاب طبیعی»، و با اشاره به شباهت‌های میان روند تغییرهای جامعه و کنش‌های درون طبیعت درحکم عامل اصلی تکامل موجودهای زنده، در نامه‌ی به دوستش فردیناند لاسال، نوشت: «تئوری داروین معادل [طبیعی] مبنای مبارزه طبقاتی در علوم اجتماعی است.» نمود این اشاره مارکس درباره قانونمندی تغییرها و جهش کیفی از دل تضادها را در موردی پُرشمار از تغییرهای تعیین‌کننده در جامعه بشری می‌توان یافت. در سال‌های پایانی قرن هجدهم میلادی در فرانسه، رشد و گسترش اعتراض توده‌ها به مناسبات تولیدی ناعادلانه حاکم بر جامعه، همراه با مبارزه‌ها و تغییرهای کمی ذهنی و مادی تدریجی، جامعه را سرانجام در مرحله‌ای مشخص بدان درجه از تحوّل رسانید که تغییری کیفی رخ داد و برای نخستین بار در تاریخ بشر، در سال ۱۷۸۹، فرانسویان حکومتی اشرافی - فئودالی مطلقه را به زیر کشیدند تا آن را با نظمی دیگر و نو، یعنی شکلی ابتدایی از حکومتی جمعی، جایگزین کنند. قشرها و طبقه‌های جامعه فرانسه آن روز هدفمندانه، اما محدود به شرایط عینی‌ای مشخص در آن مقطع زمانی، به‌خصوص از لحاظ شیوه تولید و ظرفیت موجود نیروهای فعال، کوشیدند تا توانستند در جهشی کیفی یا تغییری انقلابی، به مرحله‌ای نو و مترقی‌تر از رشد جامعه گذر کنند. برخلاف تصور نادرست برخی‌ها، در اینجا منظور از «تغییر انقلابی» صرفاً رورویی مسلحانه و قهرآمیز نیست، بلکه منظور پیدایش پدیده‌ای با کیفیتی نو است که از دل جامعه کهنه بیرون می‌آید.

منظور جهشی کیفی در جامعه و ایجاد مناسبات اجتماعی نوین که از لحاظ کیفی با نظام کهنه کاملاً متفاوت است، درست مانند پدیده پرواز که طی یک فرایند تکاملی طولانی مدّت، در نهایت به‌صورت تغییری «انقلابی» و کیفیتی کاملاً نو در میان بخشی از موجودات کره زمین شکل گرفت. وارد شدن و در انتها مسلط شدن طبقه بورژوازی فرانسه در حکومت به‌جای استبداد مطلق یک شخص (پادشاه) و یک قشر ممتاز بسیار کوچک (اشراف) نیز به‌همین ترتیب پدیده‌ی نو و انقلابی در جامعه بشری بود. این جهش کیفی یا انقلابی، یعنی طرد دیکتاتوری مطلق و برآمدن روبنای سیاسی بورژوازی در فرانسه به‌جای روبنای اشرافی - فئودالی، صرفاً طی واقعه‌ای مانند فتح قلعه و زندان باستیل در روزی معین (۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹) صورت نگرفت، بلکه در طول دهه‌ها، و به‌گفته لنین به‌صورت زیگ‌زاگی، و حتی در همزیستی و حتی گاهی اتحاد و سازش با برخی از بازمانده‌ها و خصلت‌های دیرپای نظام پیشین، و به‌موازات اصلاحات و پسرقت‌های متعدد، سرانجام به‌صورت «عامل نو» توانست بر جامعه مسلط گردد. همین‌طور، پدیده نو، یعنی پرواز جانوران در طبیعت نیز مسلماً در یک روز و بر اثر تصمیم یک جانور به پریدن پدیدار نگشت. بسیاری از جانوران در گذر زمان و بر اثر عوامل ژنتیکی و محیطی شکلهایی بینابینی به‌خود گرفتند و دارای نوعی «بال» شدند، ولی هنوز پرواز نکردند، و نسل آن‌ها منقرض شد. اما در نهایت و پس از میلیون‌ها سال، و با دخالت فرایند انتخاب طبیعی و تکامل «بال» به‌وسيله تغییرها در گِد ژنتیک دی‌ان‌ای و دیگر ساختارهای لازم (مانند به‌وجود آمدن پر) برای پرواز، کیفیت پرواز به‌تدریج کامل شد و ماندگار شد. پس از میلیون‌ها سال جانوری ساکن کره زمین شد که با جانوران میلیون‌ها سال پیش تفاوتی اساسی داشت، و می‌توانست پرواز کند. اما باز هم باید تأکید کرد که آنچه به «تکامل» موجودات منجر شده است، روند انباشته شدن تغییرهای کوچک و تدریجی تصادفی ناشی از جهش (موتاسیون) ژنتیکی، همراه با روند انتخاب طبیعی و «بقای اصلح»، در درازنای هزارها نسل و در چارچوب بی‌شمار تضادها و کنش‌های غریزی و به‌هم‌پیوسته است.

نکته ظریف و مهم در اینجا «پیدایی پدیده نو» و کنار زدن کهنه به‌دلیل نیازها و شرایط موجود، و کنش و مبارزه عامل‌های درگیر در تضادهای درونی است. در فرایند تغییر جامعه بشری، تضادهای آشتی‌ناپذیر برآمده از مبارزه طبقاتی عامل‌های درونی اصلی‌اند که فقط با فعالیت و مبارزه آگاهانه قشرها و طبقه‌های پیشرو اجتماعی می‌توان مسیر آن‌ها را به سوی ترقی هدایت کرد و در این راه اشتباه‌گریز ناپذیر است - اما درس‌گیری نکردن از اشتباه غیرقابل‌پذیرش و بسیار خطرناک است. تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی مقوله‌های قانونمند «عینی» و خارج از ذهن و اراده سیاست‌ورزان و فعالان اجتماعی و سیاسی‌اند. در کنار این عامل عینی واقعاً موجود، عامل «ذهنی» نیز وجود دارد و عمل می‌کند که نیروهای سیاسی واسطه انجام آن هستند، از قبیل: برنامه‌ریزی و فعالیت اجتماعی در راستای حل تضادهای مشخص طبقاتی در هر مرحله مشخص گذار، بنا بر امکان‌های عینی موجود. این گونه است که در فرایند تکامل در طول وقوع تغییرهای تدریجی و در گذر از مرحله‌های گوناگون، جنبه‌ها و عرصه‌هایی از نو و کهنه هم‌زمان اما در تضاد با یکدیگر، وجود خواهند داشت. این قانون دیالکتیک تغییر، که مارکس، انگلس، لنین، و داروین عملکرد آن را در جامعه و طبیعت نشان داده‌اند، زیرپایه درک حزب توده ایران از جهان و چگونگی تغییر آن بوده است.

در گذشته، جریان‌های آنارشیستی و برخی از نیروهای چپ‌رو، از نظریه‌ها و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی ترقی‌خواهانه حزب توده ایران برای پیشرفت سازگار با واقعیت‌های عینی جامعه ایران، با زدن اتهام سازش طبقاتی به حزب، به شدت از آن‌ها انتقاد کرده‌اند. این جریان‌های آنارشیستی و چپ‌رو، فرایند جهش کیفی را مطلق می‌کنند، و رفوژها و تغییرهای کمی مرحله‌ای را بی‌اهمیت و در تضاد با مبارزه طبقاتی پروتارایا می‌دانند. این انحراف آنارشیستی و چپ‌روانه ضد دیالکتیکی، کار توده‌ای و به‌خصوص مبارزه و تلاش جنبش کارگری برای ارتقای وضعیت مادی و معیشت زحمتکشان را که زمینه‌ساز تغییرهای انقلابی، اقتصادی، و اجتماعی است مردود می‌داند و سازش طبقاتی می‌پندارد. این نوع جریان‌های چپ، از دیدگاه مارکسیسم درباره لزوم دست زدن به مبارزه قهرآمیز در مسیر جهش یا تغییر انقلابی، درکی ناقص، احساسی، و ماجراجویانه دارند. آن‌ها هسته اساسی تغییر جامعه و ماتریالیسم دیالکتیک را گم کرده‌اند، و حل تضاد اصلی و اشتی‌ناپذیر سرمایه‌داری و سپس گذر به سوسیالیسم را، صرفاً به درجه انقلابی بودن نیروی سیاسی و طبقه «کارگر انقلابی» وابسته می‌دانند. تجربه عملی جهانی در تاریخ معاصر نشان‌دهنده خطای نظری و عملی این رویکرد چپ‌روانه و اراده‌گرایانه است.

بر پایه درک علمی از روند تغییرهای بنیادی‌ای اجتماعی که در بالا بدان‌ها اشاره شد، حزب توده ایران در طول ۷۶ سال گذشته گذر از مرحله‌های لازم را با توجه اکید بر تغییرهای کمی، کیفی، و جهش‌های انقلابی ممکن به سوی سوسیالیسم، هدف خود قرار داده است. هنر تحلیل مارکسیستی در شناخت این مرحله‌های مترقی، و همچنین تلاش در آماده کردن و قوت بخشیدن به پیش‌زمینه‌های ذهنی مؤثر، در کنار توجه اکید به عامل‌های عینی‌ای است که همراه با یکدیگر جهش انقلابی را ممکن خواهند کرد. برای مثال، در برهه قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، با تحلیل طبقاتی از جامعه و تغییرهای اجتماعی - اقتصادی در رژیم شاه و همچنین پیامدهای واقعی آن در پهنه جامعه، حزب توده ایران ناگزیر بودن گذار جامعه به مرحله «ملی دموکراتیک» تحوّل اجتماعی - سیاسی را عنوان کرد که عملی شدنش مستلزم برپایی اتحادهای تاکتیکی نیروهای سیاسی ضد استبداد بود. حزب توده ایران از این موضوع مهم به‌طور کامل آگاه بود که برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی پیشنهادی‌اش در این مرحله ناگزیر لایه‌ها و طبقه‌های مختلف اجتماعی‌ای را دربرخواهد گرفت که برخی از آن‌ها گرایش به سوسیالیسم ندارند. حزب توده ایران دو سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷، در توضیحی بر تحلیل خود از «جبهه ضد دیکتاتوری»، به قلم زنده‌یاد رفیق منوچهر بهزادی، یادآور شد: «علاوه بر کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی، و بورژوازی ملی، تمام عناصر و قشرهای دیگر و حتی گروه‌هایی از طبقه حاکمه هم که مخالف رژیم استبدادی شاه‌اند، می‌توانند در این جبهه شرکت کنند» [دنیای مجله سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، سال ۱۳۵۵]. در مجموع و با وجود گذشت چهل سال از آن زمان، درستی هسته اصلی این تحلیل از شرایط جامعه آن دوره، و امکان واقعی سازگاری آن با شرایط برهه کنونی هنوز به‌قوت خود باقی است.

در شرایط کنونی، طرد رژیم ولایی و گذر به مرحله ملی - دموکراتیک، نخستین مرحله ضرور برای به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی‌ای دموکراتیک در جامعه امروز ایران است که تحقق یافتن آن، برپایی اتحادهایی وسیع میان نیروهای اجتماعی در جبهه‌ای ضد دیکتاتوری را به ضرورتی عینی تبدیل کرده است. مرحله ملی - دموکراتیک، به‌طور کلی، به اعاده استقلال کامل کشور و رهایی از بندهای کهنه استعماری و امپریالیستی در ضمن داشتن روابط متقابل و برابر حقوق با همه جهان، و نیز به رهایی از بندهای استبداد و دیکتاتوری و استقرار عدالت اجتماعی اشاره دارد.

نظرها و برنامه‌های امروزی حزب ما در روند تحلیل جمعی دقیق از تحوّل‌های جهانی در سه دهه گذشته، و به‌ویژه نگاه موشکافانه به تجربه انقلاب بهمن، و با دریافتی روشن‌تر از الزام‌های مرتبط با فرایند گذار کشورمان به مرحله ملی - دموکراتیک، تدوین و تدقیق شده است.

«سوسیالیسم واقعاً موجود» قرن بیستم، و پایه‌های نظری و عملی برنامه‌های حزب توده ایران

اگر بنا باشد که جامعه مدرن نابود نشود، می‌بایست یک انقلاب در شیوه تولید و توزیع رخ دهد - (فردریش انگلس، در کتاب آنتی دورینگ)

هدف درازمدت حزب توده ایران، از آغاز تأسیس آن در سال ۱۳۲۰، دفاع از منافع زحمتکشان و طبقه کارگر و مبارزه برای گذر ایران از استبداد به دموکراسی، و آماده‌سازی شرایط ذهنی جامعه به‌منظور پیشبرد تغییرهایی بنیادی در مسیر پی‌ریزی مبانی جامعه سوسیالیستی بوده است. از مارکس، انگلس، و لینن تا به حال حاضر، تعریف‌هایی پرشمار از جنبه‌های گوناگون و خطوط کلی جامعه سوسیالیستی و مرحله‌ها و شرایط گذار به آن ارائه شده است. تجربه نشان داده است که مسیر گذر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بسیار بغرنج است. همین‌طور تجربه نشان داده است که برای بقای بشریت و صیانت از این کره خاکی که ما بر آن ساکنیم، حتماً می‌باید صورت‌بندی سرمایه‌داری را به سوسیالیسم تبدیل کرد.

هیچ‌کس هنوز به‌صورتی کامل و تجربه‌شده فرمول و روشی عام و موفق برای گذار به جامعه سوسیالیستی - و به‌ویژه اداره کردن کارآمد آن - ارائه نداده است. آنچه از طریق بررسی علمی کشف و ثابت گشته، لزوم گذار از نظام سرمایه‌داری و نوع اقتصادی بوده است که ایجاد «ارزش» را بر مبنای بهره‌کشی کردن از نیروی کار و هدر دادن منابع طبیعی قرار داده و می‌دهد. مطالعات متعددی نشانگر این واقعیت‌اند که پردازش هر چه بیشتر فناوری پیشرفته اطلاعاتی به‌هدف حذف نیروی کار انسانی به‌وسیله اتوماسیون و شتاب بخشیدن به درجه فراوری تولید و توزیع کالاها صرفی در درازمدت - بنا بر کشف کارل مارکس - این فرایند به تهی شدن هر چه بیشتر کالاها از «ارزش»، و فور هر چه بیشتر انواع کالاها و سقوط و بی‌ثبات شدن نظم قیمت‌گذاری منجر می‌شود. از سوی دیگر، اتوماسیون و حذف وسیع مشاغل امکان مصرف را به‌شدت تنزل می‌دهد و چرخه دورپیمایی سرمایه برای به‌وجود آوردن سود و انباشت سرمایه دائماً کندتر می‌گردد. نظام سرمایه‌داری، و پیشرفته‌ترین نظریه‌های سرمایه‌داری، برای حل این تضادها که پردازش فناوری پیشرفته دائماً بر شدت آن‌ها می‌افزاید، فعلاً هیچ‌گونه پاسخی ارائه نکرده است.

آنچه مسلم است، راه گذار به سوی سوسیالیسم، بنا بر تجربه، به‌شکل‌هایی متفاوت و منطبق بر شرایط محلی و جهانی پدیدار خواهند شد. برای نمونه، الگوی کنونی سیاست‌های اقتصادی چین با روشی که در اتحاد جماهیر شوروی به‌کار گرفته شده بود، تفاوت‌هایی مشخص دارد و

در هر کدام از این الگوها تضادها، نقطه‌های قوت و ضعفی وجود دارند که در حال حاضر ذهن بسیاری از نظریه‌پردازان مترقی را به خود مشغول کرده است. از درون این تجربه‌ها و دیگر الگوهایی که تجربه خواهند شد، سرانجام بشریت خواهد توانست خود را از خطر سرمایه‌داری نجات دهد. این خوش‌بینی ما به آینده، بنیادی علمی دارد و از کنشگران عرصه‌های این‌گونه مسئله‌ها و به‌ویژه نسل جوان کشورمان دعوت می‌کنیم با رجوع به علم مارکسیسم و یافته‌های آن به شرایط کنونی و آنچه در آینده ممکن است روی دهند بنگرند.

محتوای اصلی تحلیل‌ها و بحث‌هایی که بین روشنفکران و نیروهای ترقی‌خواه جهان جریان دارد، جنبه‌ها و عرصه‌های سیاسی و اقتصادی سازمان‌دهی جهانی دیگر بر پایه تجربه‌های موجود به‌منظور گذار به مرحله سوسیالیسم است. حزب توده ایران با آگاهی از این مسیر و راه پرچالش و طولانی، معتقد است که برای دستیابی به جهانی دیگر می‌توان و باید بر مشکل‌ها غلبه کرد. حزب توده ایران در این‌گونه تحلیل‌ها و بحث‌های سازنده در پهنه ملی و بین‌المللی یکی از نیروهای جستجوگر و فعال بوده است.

برخی از هواداران و نیز مخالفان سرسخت سوسیالیسم، حزب توده ایران را از دیدگاه‌های راست و چپ مورد انتقاد قرار داده‌اند و هنوز هم این نوع نقدها به‌شکل‌هایی گوناگون ادامه دارند. ادامه این بخش از جستار حاضر، تلاشی است به‌منظور ارائه نکته‌هایی از تجربه نظری و عملی حزب توده ایران در برهه‌ای که بشریت الگوهای عملی‌ای به‌منظور گذار به سوی سوسیالیسم را در برابر تهاجم سیاسی-اقتصادی-نظامی امپریالیسم تجربه می‌کرد. تجربه برآمده از «سوسیالیسم واقعاً موجود» در قرن بیستم و فرایندهایی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را باعث شدند، تجربه‌ی بسیار پرارزش است که حزب توده ایران همواره در تدوین خط‌مشی خود آن را مد نظر می‌گیرد.

تجربه جهانی سوسیالیسم قرن بیستم نشان می‌دهد که در حرف، بحث بر سر برتری‌ها و بسیاری از جنبه‌های مترقی صورت‌بندی اجتماعی سوسیالیستی و دفاع از آن‌ها، و نیز ثابت کردن امکان‌پذیر بودن حرکت تکاملی جامعه به سوی سوسیالیسم با گذر از مرحله امپریالیستی نظام سرمایه‌داری، در مقایسه با چگونگی فرایند پرده‌برداری، تحول بخشیدن، و استوار ساختن صورت‌بندی سوسیالیستی به‌مراتب آسان‌تر است. دست‌کم در دو دهه گذشته (و البته به‌کرات در صد سال گذشته) به‌وضوح دیده شده است که نظام سرمایه‌داری نه‌فقط نتوانسته است مشکل‌های بنیادی جامعه بشری را حل کند، بلکه نوع بشر را با بی‌ثباتی و بحران بقای خود (بر اثر تخریب تدریجی محیط زیست) روبرو کرده است. نظام سرمایه‌داری حتی با محیط زیست بشر، یعنی کره زمین هم در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار گرفته است. از انتشار «مانیفست کمونیست» در ۱۸۴۸ از سوی مارکس و انگلس یک قرن و نیم می‌گذرد. هنوز هم نتیجه‌گیری بدیهی و منطقی از شرایط کنونی نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد که به‌وجود آوردن بدیلی برای این نظام بنا شده بر استثمار فرد از فرد و ثروت‌اندوزی از راه مالکیت بر نیروی کار انسانی، برای انسان‌ها و بقای نوع بشر ضروری است. بشریت مترقی هنوز هم به‌شکل‌هایی گوناگون، تنها رویکرد اجتماعی-اقتصادی انسانی در برابر «بربریت سیاسی-اقتصادی-اجتماعی» حاصل از نقش مخرب سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی را سوسیالیسم و عدالت سوسیالیستی می‌داند.

پس از جنگ جهانی دوم، در برابر نیروها و فعالان سیاسی جدی‌ای که نه از سر ماجراجویی و احساسات و خیال‌پروری درباره آرمان‌شهرها، بلکه بر پایه دریافتی عینی از شرایط مشخص به‌منظور وجود آوردن تغییرهایی عملی در جامعه مبارزه می‌کردند، فقط دو الگوی واقعی و مشخص وجود داشت: الگوی «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» موجود در کشورهای غرب، و الگوی «سوسیالیسم واقعاً موجود» در کشورهای سوسیالیستی. جهان به‌شدت دوقطبی آن زمان، و رویارویی مستقیم و غیرمستقیم این دو قطب در همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، بر همه رویدادها و تحولات در سراسر جهان اثر می‌گذاشت. در جهان دوقطبی چنان وضعیتی برقرار بود که به‌هیچ‌وجه با وضعیت جهان کنونی قابل قیاس نیست. بدون در نظر گرفتن این شرایط مشخص، نمی‌توان به درک صحیحی از ذهنیت و برنامه‌های موافقان و مخالفان هر یک از این قطب‌ها رسید. در آن برهه، نخله‌ها و برداشتهایی متفاوت از مارکسیسم-لنینیسم می‌زایدند یا سر ز می‌رفتند یا به‌زودی ناپدید می‌شدند، و اثری واقعی بر جهان واقعاً موجود دوقطبی بر جا نمی‌گذاشتند. برای مثال، رویکرد «مائوئیسم» در قرن بیستم را نمی‌توان از نظر عملی قطبی دیگر به‌حساب آورد، زیرا تمرکز آن در مجموع رنگ محلی داشت و عملاً کوتاه مدت بود. مائوئیسم تلاشی در کشور استعمارزده و عقب‌مانده چین بود که متأسفانه پیامدهایی منفی و زبان‌بار از خود به‌جا گذاشت، و اکنون به‌بیگانه‌ی تاریخ رفته است. البته «مائوئیسم» و گروه‌های چریکی‌ای الهام گرفته از آن از نظر تئوری و شیوه فعالیت سیاسی و انگیزه مبارزه، در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی در کشورهای درحال رشد به پیدایش جریان‌های پرشمار سیاسی و چریکی زودگذر و کوچک و با نام‌هایی پرطمطراق و بسیار پرسروصدا منجر شد. مبارزه مسلحانه این نوع جریان‌ها به آموزه‌هایی از تفکر ناردونیک‌های روسی (برپای سوسیالیسم از طریق مبارزه در روستاها، برانگیختن حرکت دهقانی، و محاصره شهرها از طریق روستاها، در دوران پیش از انقلاب اکتبر) گرایش داشت و شالوده مبارزات آنان در جهت تغییرهای انقلابی و برپایی سوسیالیسم، اراده‌گرایانه و تخیلی بود. در آن برهه، جریان‌های مائوئیستی در ایران عملاً ناپایدار و به‌شدت انشعاب‌گرا بودند، و خاستگاه طبقاتی و اجتماعی آن‌ها به‌طور کلی قشرهای متوسط و جنبش‌های دانشجویی بود. فعالیت آنان به‌طور مستقیم متوجه رژیم شاه و زیربنای اقتصادی آن نبود، زیرا رابطه‌ی متقابل و متشکل با جنبش کارگری و قشرهای زحمتکشان شهری نداشتند. به‌زعم آنان، «روستایی‌های انقلابی» ایران عامل تولید و تحریک جامعه بودند. آنان عمق فقر تبه‌دستان روستاها را مترادف با خصلت انقلابی این قشرهای فرودست می‌دانستند. برخی از آنان در زمره جریان‌های وازده و انشعاب کرده از حزب توده ایران بودند که تحلیل‌های اجتماعی-اقتصادی حزب و ضرورت گذار از مرحله ملی-دموکراتیک را سازش طبقاتی می‌دانستند و رد می‌کردند، و امپریالیسم، و به‌خصوص ابرقدرت آمریکا را ارتجاعی می‌دانستند که «ببر کاغذی»، یعنی کم‌خطر، است. در برهه انقلاب بهمن ۵۷، بخش عمده‌ای از این نیروها با شعارهایی آتشین، با افکار و ایده‌هایی کاملاً غیرواقعی، و همراه با حرکت‌هایی مخرب برای جنبش مردمی، در آن شرایط به‌کمتر از «انقلاب سوسیالیستی» رضایت نمی‌دادند، و هر رویکرد واقع‌گرایانه و منطقی را مردود و ضد انقلاب سوسیالیستی اعلام می‌کردند. جالب‌توجه این‌که، برخی از بازماندگان این نیروها اکنون یا به طرفداران دواشسته «بازار آزاد» و برقراری دموکراسی تبه‌ی از عدالت اجتماعی تبدیل شده‌اند یا با جریان‌های احیای سلطنت پهلوی همکاری می‌کنند.

حزب توده ایران، از آغاز بنیادگذاری‌اش در سال ۱۳۲۰، به‌دنبال اثرگذاری «عملی» و متروکانه در جامعه با استفاده از امکان‌های موجود مادی و ذهنی جامعه بوده است. حزب در دوران موجودیت «سوسیالیسم واقعاً موجود»، طبعاً بنا بر شرایط عینی جهانی و سمت‌گیری ایدئولوژیک، کیفیت‌ها و نمادهایی مشخص از سوسیالیسم را مطابق با دستاوردها و پیشرفت‌های مادی و اجتماعی کشورهای سوسیالیستی مد

نظر داشت. این دستاوردهای عینی و ملموس، به خصوص سرعت شکل‌گیری و عمق آن‌ها در جهش اجتماعی- اقتصادی کشوری مانند روسیه عقب‌مانده تزاری و تبدیل آن به اتحاد جماهیر شوروی صنعتی پیشرفته یا به استقلال رسیدن کوبا و به‌وجود آمدن تغییرهای کیفی در این جزیره کوچک دریای کارائیب، بسیار مهم و چشمگیر بودند. برخلاف انتقادهایی که از راست و چپ به حزب توده ایران به‌خاطر اهمیت بسیار قائل شدن برای این دستاوردهای عینی می‌شد، نگاه حزب به پیشرفت‌های مادی و اجتماعی شوروی به‌معنای «تبعیت کورکورانه» حزب از سیاست‌ها و الگوهای اقتصادی- اجتماعی شوروی نبود. توده‌ای‌ها، چه در بدنه حزب و چه در رهبری، این دستاوردها را برای کل جامعه بشری ارزشمند می‌دانستند. در آن جهان کاملاً دوقطبی، که قطبی از آن- سرمایه‌داری- رقابت سوداگرانه و موفقیت فردی و زندگی در «رؤیای آمریکایی» را عامل پیشرفت جامعه می‌دانست و بهره‌کشی عربان از منابع حیاتی دیگر کشورها پیش‌شرط رشد آن بود، توده‌ای‌ها بر پایه دریافت‌های علمی، انسانی، و میهن‌دوستانه‌شان، قطب و الگوی دیگر را در مقابل سرمایه‌داری و امپریالیسم خشن و زورگو برمی‌گزیدند. گزینه توده‌ای‌ها الگوی بود که در مجموع پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جامعه را بر مشارکت و نفع جمعی قرار می‌داد و جهت‌گیری سیاست خارجی‌اش، مبارزه واقعی و عملی بر ضد سیستم استعماری و امپریالیستی و به‌نفع جنبش‌های رهایی‌بخش بود. باید توجه داشت که در آن دوران، این «بدیل» در برابر سرمایه‌داری در شرایطی به‌وجود آمده و بالیده بود که بسیاری از کشورهای نیمه‌مستمره یا درحال‌رشد، از جمله ایران، از نظر اجتماعی- اقتصادی هنوز در بقایای مناسبات پیش از سرمایه‌داری دست‌وپا می‌زدند. تجاوز مستقیم امپریالیسم یا نفوذ غیرمستقیم با واسطه دیکتاتورهای دست‌نشانده، و تکیه‌اش بر قشرهای الیگارشویی و وابسته در این کشورها، تضاد عمده و محور اصلی مبارزه نیروهای چپ و حتی ملی‌گرایان با رژیم‌های این کشورها بود. از این‌روی، توجه نیروهای ترقی‌خواه و چپ به مرحله گذار از استعمار (مرحله ملی) یا دیکتاتوری‌های زیر حمایت غرب (مرحله دموکراتیک) به‌طور مشخص معطوف به عرصه‌های اجتماعی- اقتصادی و مبارزه رهایی‌بخش ملی و دموکراتیک بود.

باید یادآور شد که، نظام سرمایه‌داری در کشورهایی مانند ایران در طول قرن بیستم از بالا به پایین به‌وجود آمده بود و رابطه‌ی بسیار ضعیف با بافت اقتصادی- اجتماعی محلی داشت. این فرایند به‌طور کلی به‌پیدایش و تسلط بورژوازی «کمپرادور» به‌غایت وابسته و فاسد منجر می‌شود. رژیم‌های شاه، پینوشه (شیلی)، سوهارتو (اندونزی)، مارکوس (فیلیپین)، و مبارک و بن‌علی در مصر و تونس، از فراورده‌های معمول این فرایند ضد دموکراتیک و مخرب بودند. این کشورها از نظر سیاسی به‌طور عمده بر سیاق رژیم‌های خشن دیکتاتوری زیر حمایت امپریالیسم اداره می‌شدند که هر نوع دگراندیشی و مخالفت نیروهای لیبرال، ملی، مذهبی- و به‌خصوص مارکسیستی- با دیکتاتوری را به‌شدت سرکوب می‌کردند. از این‌روی، در کشورهایی که قربانی این سیاست تحمیلی امپریالیسم بودند، دستاوردهای چشمگیر اقتصادی و اجتماعی کشورهای سوسیالیستی و وزن سیاسی چشمگیر اتحاد جماهیر شوروی به‌ویژه در مقابله با زورگویی‌های عربان آمریکا، در نزد مردم بسیار مهم و ارزشمند بودند. امکان گریز کشورهای موسوم به «جهان سوم» از دایره بهره‌کشی اقتصادی امپریالیسم و وابستگی سیاسی به آن، با کمک اردوگاه سوسیالیسم یا با سمت‌گیری آشکار به سوی آن، نه‌فقط بر نیروهای چپ، بلکه بر بسیاری از جریان‌های سیاسی، روشنفکران، و شخصیت‌های ملی و مذهبی روشنفکر در کشورهای درحال‌رشد- از جمله در کشور ما- اثری بسیار عمیق داشت. جزئیات و علل فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا- از جمله به علت ضعف‌ها و تضادهای درونی آن- خارج از موضوع این جستار است. در اینجا به این اشاره بسنده می‌کنیم که، اسناد رسمی حزب توده ایران (از جمله سند مصوب «کنگره چهارم»، بهمن ماه ۱۳۷۶، در این زمینه) در درجه نخست عامل‌ها و اشتباه‌های درونی را موجب به‌وجود آمدن تضادهای مخرب در تکامل نیافتن سوسیالیسم و پس‌رفت آن، و سرانجام فراهم شدن زمینه برای به‌دست گرفتن سکان رهبری حزب و دولت از سوی نیروهای راست و امکان‌پذیر شدن دست‌اندازی از خارج، ارزیابی کرد. کاوش درباره علت‌های فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی در سال‌های پایانی قرن بیستم هدف این جستار نیست، بلکه اثرهای به‌جا مانده از این فروپاشی موردنظر است.

بسیاری کسان مدعی بودند که فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در دهه نود قرن بیستم میلادی نشان‌دهنده حقیقت نظام سرمایه‌داری است، و حتی فوکویاما «پایان تاریخ» را اعلام کرد. برخی هم از طیف چپ، مارکسیسم را نامربوط دانستند و سعی کردند آن را دست‌کم از ذهن خود پاک کنند. آنان با گرویدن به آموزه‌هایی از نوع سوسیال‌دموکراسی، وارد دوره دگردیسی اندیشگی خود شدند. حتی دستگاه تبلیغاتی رژیم ولایی هم از این کاروان عقب‌نماند و با «نامه نصیحت‌آمیز» خمینی به گورباچف وارد این معرکه شد و سعی کرد که برتری اجتماعی و اقتصادی- سیاسی نظام ولایی را در برابر سوسیالیسم ثابت کند! در اینجا لزومی به تحلیل الگوی اقتصادی- اجتماعی اسلامی نمی‌بینیم، چون این الگو پایه نظری و عینی‌ای مستقل و قابل‌قیاس با سرمایه‌داری و سوسیالیسم ندارد.

اما باید پذیرفت که از دهه آخر قرن بیستم تا کنون، تاریخ برخلاف همه پیش‌بینی‌ها و ادعاهای هر دو قطب سرمایه‌داری و «سوسیالیسم واقعاً موجود» رقم خورده است، و در جهان کنونی، ما با شرایطی بسیار متفاوت نسبت به سال‌های واپسین دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ روبرویم. اگر قطب سوسیالیستی قرن بیستم دیگر وجود ندارد، الگوی اقتصادی- اجتماعی سرمایه‌داری نیز از نخستین سال‌های قرن بیست‌ویکم با بحران‌هایی بسیار گسترده و شدید نظری و عملی روبرو بوده است. با وجود دو دهه تاخت‌وتاز ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، و نظامی پس از فروری دولت‌های سوسیالیستی تا کنون، و در شرایطی که فقط قطب سرمایه‌داری بر پهنه جهان به‌طور عمده تسلط داشته است، الگوی «اقتصاد بازار آزاد» که نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و هواداران نولیبرالیسم اقتصادی آن را همیشگی و عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری می‌دانستند، هم جهان و هم خود نظام سرمایه‌داری را با بی‌ثباتی فزاینده‌ای روبرو کرده است. اکنون دیگر به‌سهولت و روشنی می‌توان دید که سرمایه‌داری از ایجاد رشد موزون و توسعه پایدار همراه با ثبات اقتصادی- سیاسی در عرصه جهانی ناتوان است. در صورت ادامه رشد و توسعه کشورهای درحال‌رشد (یعنی اکثر کشورهای جامعه بشری) بر مبنای «جهانی‌شدن» اقتصاد آزاد و بدون کنترل- یعنی پا گرفتن دائمی بازارهای مصرفی غول‌آسا به‌منظور سوداگری بی‌انتهای سرمایه‌داری جهانی- این روند آشکارا با بقای محیط‌زیست و دسترسی صلح‌آمیز و عادلانه انسان‌ها به منابع طبیعی جهان در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار می‌گیرد. پیش‌بینی علمی معروف «مانیفست حزب کمونیست» مارکس و انگلس در ۱۶۴ سال پیش درباره قدرت تولید و توزیع عظیم و ماهیت مخرب نظام سرمایه‌داری، بحران کنونی این نظام در جهان قرن بیست‌ویکم را به‌درستی توصیف می‌کند: «جامعه جدید بورژوازی بر پایه روابط تولید، مبادله، و مالکیت خود آن‌چنان جامعه‌ای با وسایل تولید و مبادله

غول‌پیکری را آفریده که اکنون به مانند جادوگری است که دیگر از عهده کنترل نیروهای تحت‌الارضی‌ای که با افسون خود احضار کرده بر نمی‌آید.»

حزب توده ایران در مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک خود بر ضد بهره‌کشی خشن سرمایه‌داری و امپریالیسم، از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی «سوسیالیسم واقعاً موجود» - «در حکم نمونه‌ها و نشانه‌هایی از ممکن بودن برپایی جامعه بشری‌ای عادلانه‌تر و جهانی دیگر به غیر از جهان سرمایه‌داری - دفاع و تبلیغ می‌کرد. ولی حزب توده ایران، با درک صحیح از درجه رشد مادی و ذهنی مشخص شرایط کشورمان، ایران را آماده گذار به سوسیالیسم ارزیابی نمی‌کرد، و هنوز هم چنین ارزیابی نمی‌کند. هدف حزب توده ایران همواره اثرگذاری واقعی و عمیق بر تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی و مناسبات اجتماعی متناسب با شرایط عینی جامعه ایران و به نفع زحمتکشان و طبقه کارگر بوده است. جریان‌های دارای گرایش چپ که بر پایه دریافتی ناقص و اشتباه از مارکسیسم، ذهن‌گرایی چپ‌زوانه‌ای درباره انقلاب سوسیالیستی - کارگری را در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی - آن هم به شیوه مسلحانه یا محاصره شهرها از طریق روستاها - داشتند، برنامه‌های حزب توده ایران را خیانتی طبقاتی می‌دانستند و در معرض شدیدترین اتهام‌ها و انتقادهای خصمانه قرار می‌دادند. شایسته توجه است که حزب توده ایران، با تجزیه و تحلیل پیامدهای برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم سلطنتی پهلوی و در رویارویی با تبلیغات کرکننده «انقلاب سفید» و نیز در رد انحراف چپ‌روها، توانست برداشتی روشن‌تر و عملی‌تر از مرحله تغییرهای فراروی جامعه به دست دهد.

حزب توده ایران خواستار راه‌گشایی جامعه به جلو و گذر جامعه آن روز ایران به مرحله بعدی بر پایه تغییرهای بنیادی اقتصادی و اجتماعی بود که تغییرهایی در عرصه روبنای سیاسی به نفع نیروی کار و نیز بورژوازی تولیدی ملی را به همراه می‌داشت. رویکرد اقتصادی حزب در آن دوره، در رویارویی با وابستگی کشور به اقتصاد کشورهای امپریالیستی و بر پایه اجرای الگوی اقتصادی «راه رشد غیرسرمایه‌داری» بود. روشن است که منظور از عدم وابستگی، استقلال عمل داشتن در طرح‌ریزی و اجرای برنامه‌های اقتصادی کلان ملی بدون تحمیل نسخه از خارج بود و نه قطع کامل روابط اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری جهانی. هدف از پیش کشیدن رویکرد «راه رشد غیرسرمایه‌داری» کوتاه کردن مرحله‌های رشد پیش از سوسیالیسم با تأکید بر داشتن روابط اقتصادی با اردوگاه سوسیالیستی و کشورهای «غیرمتعهد» بود. زنده‌یاد رفیق منوچهر بهزادی در مقاله‌ی با عنوان: «دو سیاست متضاد در بازرگانی خارجی ایران»، در مجله دنیا، سال ۱۳۴۳، درباره تجارت خارجی ایران می‌نویسد: «تذکار این نکته لازم است که وقتی ما از مزایای بسط مناسبات بازرگانی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی سخن می‌گوییم و زبان‌های همین روابط را با کشورهای امپریالیستی نشان می‌دهیم، مقصودمان این نیست که باید روابط بازرگانی با کشورهای دیگر را قطع یا محدود کرد و فقط به بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی پرداخت. برعکس، ما معتقدیم که از تمام امکانات موجود برای استقرار وسیع‌ترین روابط بازرگانی و اقتصادی با تمام کشورها، صرف‌نظر از رژیم سیاسی و اجتماعی آن‌ها، استفاده باید کرد. فقط باید این مناسبات را بر اساس حقوق متساوی و منافع متقابل قرارداد و رابطه غارتگر و غارت‌زده را از بین برد. در چنین صورتی است که نه فقط این روابط موجب رونق و تحکیم اقتصاد ما می‌شود، بلکه مناسبات بین دولت‌ها را عادی می‌کند و بهبود می‌بخشد، تفاهم و دوستی بین ملت‌ها را عمیق‌تر می‌سازد، و در نتیجه به صلح جهانی کمک مؤثر می‌کند.» توجه‌برانگیز آن که، با وجود گذشت ۵۳ سال از انتشار این مقاله، هنوز هم مسئله یک‌طرفه بودن بازرگانی جهانی ایران به نفع امپریالیسم ادامه دارد! به برکت «جهانی‌شدن» (گلوبالیزاسیون) و تسلط کشورهای «گروه ۷» بر نهادهای بین‌المللی‌ای مثل سازمان تجارت جهانی، توازن تجارت جهانی در دو دهه گذشته تا حد زیادی به نفع این کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته به هم خورده است. برنامه حزب توده ایران (تصویب‌شده در کنگره ششم) همچنان در بردارنده اصول اساسی راه رشدی در مرحله کنونی تحوّل اجتماعی ایران و در شرایط مشخص عینی جهان است که منافع قشرهای خلقی و به‌ویژه زحمتکشان و نیز سرمایه‌داری ملی را در نظر داشته باشد.

در جهان دوقطبی قرن بیستم، امپریالیسم درباره لزوم وجود دموکراسی حتی تعارف و تظاهر هم نمی‌کرد. آمریکا و متحدانش علاوه بر پشتیبانی از انواع دیکتاتوری‌ها، با هر کشور و نیروی سیاسی‌ای که در صدد رهایی یافتن از اقتدار و زورگویی و غارت شرکت‌های غول‌آسای غربی بود نیز به شدت مبارزه می‌کردند. کودتاها پی‌درپی نظامی و کمک‌های مالی و سیاسی به حکومت‌ها و جریان‌های واپس‌گرا و به‌غایت ضد مردمی، از زمره شیوه‌های «مؤثر» اجرای این سیاست بودند. بر این اساس، در تحلیل‌های حزب توده ایران از اقتصاد سیاسی در دوره رژیم شاه - با در نظر گرفتن نفوذ عمیق و ساختاری آمریکا در ایران به موازات پیوند بورژوازی گمپرادور (وابسته) به سرمایه‌داری جهانی - تضاد مردم با امپریالیسم محور اصلی ختم‌شده سیاسی حزب بود. نقش مخرب امپریالیسم در ایران و جهان به حدی بود که حزب توده ایران و دیگر نیروهای چپ و حتی بخشی از نیروهای ملی و مذهبی نیز تقض خشن عدالت اجتماعی، بهره‌کشی عربان، و سرکوب گرایش‌های دموکراتیک در رژیم شاه را به‌طور کامل و مستقیم به تضاد مردم با امپریالیسم مربوط می‌دانستند. بنابراین، نیروهای ترقی‌خواه جهان و ایران، از جمله حزب توده ایران، در شرایط وجود جهان دوقطبی به این نتیجه منطقی می‌رسیدند که گذار به مرحله مترقی‌تر اجتماعی فقط از راه تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی، اما بدون دخالت امپریالیسم، و از طریق رشد غیرسرمایه‌داری امکان‌پذیر است. در کنار این نتیجه‌گیری از شرایط مشخص، آنچه در این دوره کمتر بدان توجه می‌شد، رابطه حساس و کلیدی میان «آزادی‌های دموکراتیک واقعی» و به‌وجود آوردن تغییرهای اجتماعی - اقتصادی‌ای پایدار به سود اکثریت مردم بود. مقصود ما از «آزادی‌های دموکراتیک واقعی» آن چارچوب دموکراتیک و مؤلفه‌ها و اهرم‌های قانونی‌ای است که می‌تواند پشتوانه تداوم جنبه مردمی الگوی اجتماعی - اقتصادی مترقی و عدالت اجتماعی باشد. در نیمه دوم قرن بیستم، نیروهای ترقی‌خواه و چپ «دموکراسی واقعاً موجود» در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را برای رشد عدالت اجتماعی و حفاظت از آن، چارچوبی بسیار تنگ و ناقص ارزیابی می‌کردند زیرا گرایش بارز این دموکراسی به سوی منافع سیاسی - اقتصادی بورژوازی بود و در روند برپایی «دولت رفاه» در کشورهای پیشرفته غربی، حمایت از دیکتاتورهای کشورهای در حال رشد را توجیه می‌کرد، یا بنا بر مصلحت‌هایی بر آن چشم می‌بست. نباید ناگفته گذاشت که بخش بزرگی از عنصرهای مترقی «دموکراسی موجود» در کشورهای سرمایه‌داری غرب بر اثر مبارزه مطالباتی پیگیر نیروهای اجتماعی مردمی میسر شده و به دست آمده بود، گرچه هیئت‌های حاکم همواره تلاش می‌کردند این دستاوردهای دموکراتیک را از جامعه پس بگیرند. تحوّل‌های جاری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در دو دهه گذشته و محدود شدن آشکار آزادی‌های دموکراتیک و رفتن به سوی دموکراسی‌ای بازاری به‌بهانه «آزادی بازار»، و در کنار آن، پایمال شدن مبانی عدالت اجتماعی به سود سرمایه‌های مالی، ارزیابی

نیروهای ترقی خواه درباره معیوب بودن و نقصان بنیادی «دموکراسی واقعاً موجود» در کشورهای سرمایه‌داری را تأیید می‌کند. در میانه قرن بیستم نیز بهره‌برداری تبلیغاتی و ابزاری امپریالیسم از «دموکراسی واقعاً موجود» جلوگیری فعال از رشد مؤلفه‌های مترقی این دموکراسی در کشورهای که می‌توانستند منافع حیاتی سرمایه‌داری را تهدید کنند (از جمله ایران، شیلی، برزیل، اندونزی، مصر، و جز این‌ها) یکی دیگر از علت‌های برخورد انتزاعی و منفعلانه نیروهای مارکسیستی به اهمیت مسئله دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک بود.

این ناهماهنگی عدالت اجتماعی واقعی و پایدار با «دموکراسی واقعاً موجود» در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به معنای توجیه برخورد اشتباه یا کم اهمیت دانستن نقصان پیش‌گفته در نیروهای ترقی خواه، از جمله حزب توده ایران، نیست، بلکه در اینجا هدف نشان دادن شرایط موجود و عامل‌های تاریخی و منطقی پرشماری است که موجب شد تا نیروهای چپ در کشورهای درحال رشد بر برنامه‌های کلان اقتصادی در راستای برون‌رفت از عقب‌ماندگی و دایره نفوذ مخرب امپریالیسم تمرکز کنند و از موضوع آزادی‌های دموکراتیک تا حدی غافل بمانند.

برخورد منفعلانه- انتزاعی نیروهای چپ، از جمله حزب توده ایران، به لزوم ایجاد و دفاع از مؤلفه‌های آزادی دموکراتیک در نقشه راهشان برای اجرای برنامه‌های اجتماعی- اقتصادی مترقی، هزینه سیاسی کلانی را به این نیروها تحمیل کرده است. ولی وجود این نقصان در نیروهای چپ و پیامدهای کنش‌های آن‌ها در برهه انقلاب ۱۳۵۷، برخلاف برخی از ادعاها، دلیل و عامل ادامه دیکتاتوری در کشور ما نیست.

برنامه مردمی حزب توده ایران، در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و ارزیابی خطا از ماهیت حاکمیت «اسلام سیاسی» برآمده از انقلاب

بسیار مهم است که پیش از هر نوع نگرشی به انقلاب بهمن ۱۳۵۷، به یکی از بنیادی‌ترین عامل‌های تعیین‌کننده و حاکم بر روند انقلاب که شرایط بسیار پیچیده برای نیروهای سیاسی مردمی در برابر حاکمیت آیت‌الله خمینی به وجود آورده بود به‌دقت مورد توجه قرار دهیم. این عامل بسیار مهم ذهنیت توده‌ها در در آستانه انقلاب ۵۷ است. حزب توده ایران اکنون، با نگاهی به گذشته و بررسی دقیق‌تر شرایط تکوین انقلاب ۵۷، بر این نکته مهم که «شاه این رفورم‌های [اصلاحات] ارضی‌اش را نخست «انقلاب سفید» و سپس «انقلاب شاه و مردم» نامید، انگشت می‌گذارد. در دوره‌ی ده‌ساله، ساختارهای اقتصادی- اجتماعی از باب ورعیتی در روستاها جای خود را به مالکیت سرمایه‌داری و تعاونی و زمین‌داری کوچک داد. شاه با این عمل، یعنی رشد خرده‌بورژوازی سنتی- مذهبی، صف‌های دشمنان سیاسی‌اش را تقویت کرد. پس از پانزده سال، جمعیت روستاهای ایران در نتیجه مهاجرت، از ۷۰ درصد به ۵۱ درصد [از کل جمعیت کشور] کاهش پیدا کرد. به‌برکت دلارهای نفتی- که چرخ صنایع را به گردش درآورده بود- اغلب این مهاجران روستایی جذب بنگاه‌های صنعتی شدند و در حاشیه شهرها سکنی گزیدند. این لایه‌های عظیم کارگران صنعتی و پیشه‌وران- یعنی مهاجران جابه‌جا شده از روستاها- گرچه در ظاهر شهرنشین شده بودند، اما هیچ‌گاه فرصت کسب آگاهی‌های اجتماعی‌ای درخور طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی متجدد شهری را پیدا نکردند. آنان تا سقوط رژیم پهلوی، در مجموع، ذهنیت، سنت و فرهنگ دهقانی- روستایی‌شان را همراه با پیوندهای قوی با قشرهای مذهبی، حفظ کردند. بنابراین، در فردای انقلاب مردمی ۱۳۵۷ و با به‌قدرت رسیدن «اسلام سیاسی»، به‌سهولت و به‌طور کامل، زیر لوای رهبری خمینی قرار گرفتند» [نامه مردم، شماره ۷، ۹۸۹، ۷ دی‌ماه ۱۳۹۴].

روشن است که شرایط ذهنی این لایه‌های گونه‌گون و عظیم انسان‌های جابه‌جا شده به شهرها و اینکه چه تأثیری بر شکل‌گیری توازن نیرو خواهند گذاشت و چه نقشی در تحولات آتی خواهند داشت، آن‌چنان که باید و دقیق از سوی نیروهای مترقی چپ، از جمله رهبری حزب توده ایران، مورد بررسی و توجه قرار نگرفت. در اینجا هدف ما توجیه این نقص و یا شکافتن چرایی آن نیست، بلکه بیان این است که چنین نقصانی پیش‌زمینه ارزیابی‌هایی خطا و شکل‌گیری روابط و کنشی معین بین طیف نیروهای سیاسی مطرح با حاکمیت «اسلام سیاسی» و همین‌طور با یکدیگر شد. مهم آن‌که، باید پذیرفت نتیجه نهایی این کنش‌ها و روابط ایجاد شده با حاکمیت مذهبی انقلاب ۵۷، فرجامی نامطلوب برای انقلاب و به‌ویژه نیروهای سیاسی ترقی خواه به‌همراه داشت و دارد.

به‌هرحال، هدف حزب توده ایران در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، به‌وجود آوردن شرایط عینی و ذهنی لازم و بسیج نیروهای مردمی در «جبهه متحد خلق» پیرامون برنامه علمی‌ای دقیق در راستای گذار جامعه به مرحله ملی- دموکراتیک بود. در مسیر دستیابی به این هدف، حزب توده ایران از جمله اندک نیروهایی بود که در طول کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ توانست در مورد بسیاری از عرصه‌های کلیدی اقتصاد و اجتماع برنامه‌هایی بر پایه بررسی تحلیلی‌ای واقع‌بینانه ارائه دهد و جزئیات آن برنامه‌ها را در برابر افکار عمومی قرار دهد. به نمونه‌هایی از پیشنهادها اصولی حزب اشاره می‌کنیم:

پیشنهادهاى حزب توده ایران برای حل برخی مسائل مبرم اقتصادی (روزنامه مردم، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۵۸)،

درباره قانون کار جدید که باید تدوین شود (روزنامه مردم، ۲ دی‌ماه ۱۳۵۸)،

طرح پیشنهادی حزب توده ایران برای حل مشکل مسکن به‌سود زحمتکشان (روزنامه مردم، ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸)،

سیستم بانکی در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (روزنامه مردم، ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۸)،

طرح پیشنهادی حزب توده ایران برای آموزش پرورش (روزنامه مردم، ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۵۸)،

پیشنهاد حزب توده ایران برای تأمین برابری حقوق زن و مرد (روزنامه مردم، ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۵۸)،

نظام اقتصادی مصوب قانون اساسی و بینشی که حزب ما درباره این نظام دارد (روزنامه مردم، ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸)،

طب ملی چیست؟ برای آن چه راهی باید پیمود؟ (روزنامه مردم، ۲۵ تیرماه ۱۳۵۸).

اما باید پذیرفت که در امواج پرتلاطم رویدادهای سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، تطبیق دادن ارزیابی علمی حزب توده ایران در مورد مرحله ملی- دموکراتیک و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بسیار مترقی آن با برخی از شعارهای سیاسی حزب، در عمل، بسیار چالش‌برانگیز بود، و به اشتباه‌های تاکتیکی‌ای مهم منجر شد. ارزیابی رهبری حزب توده ایران از نوع جهان‌بینی، ظرفیت، و نیروی

ترقی خواهانه بالقوه «روحانیت انقلابی» و جریان‌های اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی به منظور برپایی اتحادیهایی ملی در راستای گذار به مرحله‌ی ملی - دموکراتیک، خطا بود. این ارزیابی خوش‌بینانه حزب توده ایران از توان و ظرفیت انقلابی و مردم‌گرایی مجموعه‌ی لایه‌های روحانیت یا «اسلام سیاسی»، با درکی درست از کم و کیف حرکت مترقیانه و نیروهای شرکت‌کننده در تغییرهای بنیادی جامعه به لحاظ ماتریالیسم تاریخی همخوان نبود. گردش به راست در نگرش حاکمیت برآمده از انقلاب، و همچنین سیاست‌های گاه متناقض و واپس‌گرایانه آیت‌الله خمینی و اطرافیانش، در سد کردن امکان تغییرهای بنیادی مترقی اجتماعی - اقتصادی و نیز حذف عامدانه نقش مردم در تحولات بعدی انقلاب و پاسخگویی به خواست‌های آنان، به‌طور مستقیم برآمده از موضع‌گیری‌ها و منافع قشری و طبقاتی آن حاکمیت و سیاست‌های خمینی و اطرافیانش بود. اشاره ما در اینجا به روحانیت به‌طور عام و در کل به معنای برآیند واقعی نیروی اجتماعی قشر روحانیت سیاسی است، و این به هیچ وجه نفی‌کننده وجود برخی شخصیت‌های مذهبی استثنایی مانند آیت‌الله طالقانی یا آیت‌الله منتظری و مدودی دیگر نیست که در زمینه عدالت اجتماعی یا برخی دیگر از مقوله‌های اجتماعی عام با آن قشر یادشده از روحانیت سیاسی نقطه‌نظرهایی مردم‌گرایانه و متفاوت داشتند. می‌توان گفت که مجموعه این نیروها و شخصیت‌های مذهبی که رهبری انقلاب را به دست گرفتند، درکی مخدوش و ذهنی‌گرایانه از مقوله عدالت اجتماعی در معنای ترقی خواهانه امروزی (و بالطبع جامعه‌گرایانه) آن داشتند و دارند. ملاک و معیار آنان در عرصه عدالت اجتماعی بر استعاره‌های دینی و به‌طور عمده از زاویه دید مقوله‌های مذهبی مانند خمس و زکات با همه محدودیت‌های اجرایی آن مبتنی بوده است. آنان در آن دوره هم به آزادی‌ها و حقوق برابر اجتماعی به‌ویژه در مورد زنان و قشرهای روشنفکر با شک و تردید نگاه می‌کردند. برخلاف ادعای برخی از نظریه‌پردازان، مقابله قشر روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی با کشورهای غربی صرفاً به دلیل تأثیر «ارثیه مارکسیست‌ها» نبوده است، بلکه تا حدی زیاد مبنای آن ذهنیت ارتجاعی‌ای محافظه‌کارانه بوده است که مُدربته و به‌ویژه جنبه‌های مترقی تمدن غرب را مردود می‌داند و تا امروز نیز مظاهرانه تابلو «مبارزه با استکبار جهانی» را به دست دارد. با گذشت زمان می‌توان درک کرد که این امر به مبارزه «ضد امپریالیستی» - «آن‌گونه که کوشندگان راه مارکسیسم و نیروهای «چپ» آن را می‌بینند و درک می‌کنند - ربطی نداشته است و ندارد. شکست انقلاب ۱۳۵۷ در همان سال‌های نخست دهه شصت و انحراف از آرمان‌های آن انقلاب مردمی، تحمیل اصل ارتجاعی «ولایت فقیه» که اهرم اصلی و ضد دموکراتیک در شکل‌گیری دیکتاتوری در حیات سیاسی کشور بوده است و همچنین سرکوب گسترده نیروهای انقلابی، تأییدکننده این واقعیت است که توان و ظرفیت مجموعه سیاستمداران و نظریه‌پردازان معتقد به «اسلام سیاسی» در کشورمان در زمینه رهبری و حتی برپایی اتحادیهای سیاسی به‌منظور به‌وجود آوردن تغییرهای کیفی و مترقی اجتماعی - اقتصادی، بسیار محدود بوده است و بسیاری از آنان گرایش آشکار به الگوی اقتصادی نولیبرالی داشته‌اند.

در سه دهه گذشته، قشر روحانیت محافظه‌کار و در مجموع واپس‌گرا، به لحاظ اقتصادی - اجتماعی، در پیوند ساختاری و اقتصادی‌ای تنگاتنگ با سرمایه‌داری انگلی تجاری سنتی و بورژوازی بوروکراتیک (دولتی) و رانت‌خوار، اقتصاد سیاسی مبین را گام به گام به سوی حاکم کردن خشن‌ترین شکل سرمایه‌داری سوق داده است. در بیش از دو دهه گذشته، و به‌ویژه پس از پایان جنگ خانمان‌سوز ۸ ساله با عراق، برنامه‌های اقتصادی رژیم ولایی با گرایش به سوی «اقتصاد بازار»، مُدربترین الگوی بهره‌کشی و سوداگری را مطابق با نسخه‌های تجویز شده از سوی نهادهای سرمایه‌داری جهانی (مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) به اجرا گذاشته است. اکثر جناح‌های کلیدی رژیم ولایی، از جمله شخص ولی فقیه، علی خامنه‌ای، به حاکمیت سرمایه و «اقتصاد آزاد» معتقدند، و در نهان و آشکار، مدافع سرمایه‌داری و سوداگری خصوصی‌اند.

به‌هرحال، در روند مبارزه برای عمق بخشیدن به انقلاب ۱۳۵۷، جا افتادن برخی برداشت‌های ذهن‌گرایانه و به‌طور عمده قالبی از مجموعه این قشر روحانیت سیاسی در حزب توده ایران، و همچنین معرفی این قشر در مقام «دموکرات‌های انقلابی» و نیروهایی مدافع و پشتیبان تغییرهای مترقی اجتماعی - اقتصادی، خطایی پایه‌ای بود که منشأ موضع‌گیری‌های سیاسی سؤال‌برانگیز بعدی و درپیش گرفتن برخی سیاست‌های کلیدی‌ای نادرست از سوی رهبری حزب توده ایران شد.

برخلاف برخی تحلیل‌های ساده‌انگارانه یا اتهام‌هایی مغرضانه یا اغراق‌گویی‌ها، ارزیابی اشتباه حزب توده ایران در مرحله نخست انقلاب ۱۳۵۷ از توان و محتوای «خط امام نبود که عامل انحراف و شکست انقلاب شد. اما مرتکب نشدن این اشتباه می‌توانست حزب توده ایران را در برابر سرکوب ددمنشانه بعدی هوشیارتر بردار و از شدت ضربه‌ها بکاهد، و مهم‌تر این که، می‌توانست در بسیج سریع‌تر نیروهای اجتماعی برای مبارزه با دیکتاتوری ولایی مؤثر باشد. به‌هرحال، بعد از بیش از سه دهه، این نوع تحلیل‌ها مستلزم انجام پژوهش‌هایی علمی و تاریخی است. گمانه‌زنی‌ها و پیش‌بینی‌های تخیلی که اگر این یا آن کار می‌شد یا نمی‌شد، به خاطر نویسی‌ها تعلق دارد و به درد تصفیه حساب‌های سیاسی می‌خورد. بحث‌های تجربیدی‌ای جانب‌دارانه و گاه مغرضانه در این باره به یافتن راه برون‌رفت از شرایط کنونی کشور ما هیچ کمکی نمی‌کند. واقعیت امر این است که جلوگیری همراه با سرکوبگری از دستیابی به آماج‌ها و خواست‌های کلیدی و مترقی انقلاب، از جمله سرکوب حزب توده ایران و نادیده انگاشتن برنامه‌ها و پیشنهادهای مترقی حزب و ستیز با آن، حرکتی عامدانه و در راستای حفاظت از منافع سرمایه‌داری تجاری - سنتی و بورژوازی بوروکراتیک نخواستۀ نوکیسه بوده است.

باید توجه داشت که خدعه‌گری و سوءاستفاده از ایمان مذهبی مردم به‌وسیله آیت‌الله خمینی و خلأ سیاسی موجود در جامعه پیش از انقلاب به دلیل سرکوبگری‌های دستگاه‌های امنیتی رژیم دیکتاتوری شاه، و همچنین حمایت بی‌چون‌وچرای بخش وسیعی از توده‌ها از رهبری مذهبی آیت‌الله خمینی و شکل نگرفتن رهبری‌ای جایگزین و مردمی، این فرصت بسیار مغتنم را به اسلام‌گرایان حاکم داد تا اهرم اصلی ترمز کردن انقلاب و مهار و عقیم کردن آن در سطح سیاسی را به دست گیرند، که در عرصه اقتصادی نیز به تقویت سرمایه‌داری تجاری - سنتی و نوکیسه‌ها و تازه به دوران رسیده‌ها منجر شد.

باید پذیرفت که جنبش مردمی انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ در کل نتوانست دستاوردهای عظیم نخستینش را، یعنی امکان‌های بالقوه‌اش برای تغییرهای بنیادی اقتصادی - اجتماعی، در چارچوبی دموکراتیک ایجاد، تثبیت و نهادینه کند و گسترش دهد. این درس بسیار مهمی است برای جنبش مردمی، زیرا نیروهای مترقی، از جمله حزب توده ایران، به دلیل‌هایی که پیش‌تر گفته شد، در آن برهه به لزوم نهادینه شدن و تحکیم مبانی دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه برای آن، برخوردی به‌نسبت انفعالی داشتند. تمرکز حواس و خطاکشی سیاسی

نیروهای چپ مطرح در سطح جامعه آن روزها، به علت‌های تاریخی‌ای درک‌شدنی - به‌خصوص به‌علت تهدیدهای خارجی بر ضد انقلاب نوپای مردم - به‌شدت متوجه جنبه ضد امپریالیستی مبارزه و دفاع از انقلاب مردمی و شکوهمندی بود که رژیم سلطنتی را سرنگون کرده بود. حزب توده ایران برنامه‌ی واقعاً ارزنده و همه‌جانبه در دست داشت که آن را وسیله اصلی و لازمی برای انجام و پیشبرد تغییرهای اجتماعی - اقتصادی بنیادی و دموکراتیک می‌دانست. رهبری حزب و همین‌طور تجربه جهانی «چپ» در آن دوره، در مجموع، مبارزه آزادی‌بخش ملی ضد امپریالیستی را تنها اهرم تعیین‌کننده و ضامن اجرای چنان برنامه‌ی می‌دانست. از سوی دیگر، در آن دوره برخورد جریان‌های سیاسی لیبرال - مذهبی با دموکراسی، برخوردی از بالا به پایین، انتزاعی، و آمیزه‌ای از ارزش‌های معنوی و مذهبی بود. این جریان‌ها به منافع مادی زندگی زحمتکش‌ان و طبقه کارگر با کلی‌گویی‌هایشان برخورد می‌کردند. پیشنهاد رسمی و تلاش برای غیرقانونی اعلام کردن حزب توده ایران از سوی برخی از این نیروهای لیبرال - مذهبی، که در آن دوره شریک در دولت (موقت) و در حکومت موقعیت‌هایی اجرایی داشتند، برای حزب توده ایران هشدار جدی‌ای بود مبنی بر عدم تعهد این مقام‌های حزبی و دولتی نسبت به آزادی‌های دموکراتیک. واقعیت این است که بسیاری از شخصیت‌های لیبرال در آن دوره به‌صورتی رسمی از سوی شخص خمینی منصوب شده بودند و مسئولیت‌های اجرایی را پذیرفته بودند و در کنار روحانیون ارتجاعی فعالیت می‌کردند. باوجوداین، برخی از منتقدان حزب توده ایران چنین القا می‌کنند که پشتیبانی رهبری حزب از خمینی و مقابله حزب با لیبرال‌ها موجب قدرت‌گیری و عملکرد غیردموکراتیک روحانیون و رهبر انقلاب بود. بررسی و قضاوت درباره شکل و مضمون کنش حزب توده ایران با نیروهای سیاسی لیبرال درون حکومت در دوره پرتلاطم ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب ۵۷، هرچند مسئله‌ی مهم است، اما در شرایط کنونی، عاملی فرعی در ارتقای جنبش مردمی ضد استبدادی است. مهم‌تر این‌که، این نیروهای لیبرال - مذهبی نیز، همانند نیروهای چپ، نتوانستند کل جنبش را بر پایه تلفیق برنامه اقتصادی‌ای مردمی همراه با استقرار و تداوم دموکراسی ارتقا دهند. خطا خواهد بود اگر بگوییم که کل نیروهای سیاسی مذهبی و غیرمذهبی در آن دوره به لزوم تلفیق عملی عدالت اجتماعی و اشاعه آن و همچنین نهادینه کردن دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک توجه لازم را نداشتند. این خلأ و نقصان پیش‌آمده بین نیروهای درون جنبش مردمی پیرامون مسئله اولویت‌بندی و رابطه میان مقوله‌های عدالت اجتماعی و مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک، از همان مرحله‌های نخستین انقلاب ۵۷ تا کنون از سوی رژیم ولایتی مورد بهره‌برداری سیاسی‌ای مرتجعانه قرار گرفته است.

درک رابطه حیاتی و دوجانبه بین عدالت اجتماعی و آزادی‌های دموکراتیک، و این‌که وجود «واقعی» یکی از این دو مقوله بدون دیگری امکان‌پذیر نیست، درس مهم و پرهزینه‌ای است که جنبش مردمی کنونی در مبارزه با دیکتاتوری ولایتی باید بدان توجه داشته باشد.

عقب‌نشینی نیروهای چپ، و ادامه مبارزه حزب توده ایران در بیست و پنج سال گذشته

در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی، پیامدهای مهم فروری «سوسیالیسم واقعاً موجود» و از دستور خارج شدن رویکرد «راه رشد غیرسرمایه‌داری»^(۱)، با چرخه بحران‌های رکود و رشد در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای موسوم به «ببرهای» جنوب‌شرقی آسیا همراه بود. همراه با پیشرفت جهشی در فناوری اطلاعاتی و بهره‌گیری گسترده از آن، و همچنین روند رواج دادن و تحمیل الگوی نولیبرالیسم اقتصادی در چارچوب «جهانی‌شدن» (گلوبالیزاسیون)، در دو دهه گذشته تسلط سرمایه‌های کلان مالی به نقطه اوج خود رسید. الگوی «اقتصاد بی‌نظارت» (یا همان «اقتصاد آزاد» کذایی) و جهانی‌شدن به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده در سطح‌های مختلف با موفقیت گسترش داده شد. در سطح آکادمیک این تحولات را زیر عنوان «مکتب شیکاگو» و در سایه کیش شخصیتی فردریک هایک و با اعطای جایزه نوبل اقتصاد به هایک و میلتون فریدمن به‌پیش بردند و محوری بودن «بازار آزاد» را درحکم تنها بدیل اقتصادی و امری بالامنزاع تبلیغ و ترویج کردند. حجم وسیعی از فعالیت‌های آموزشی و تحقیقات در علوم اقتصادی و فناوری حسابداری در جهان و ایران تحت‌الشعاع «مکتب شیکاگو» قرار گرفت. در عرصه سیاسی، «اجماع واشنگتن» اهرمی بود که نهادهایی مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، پیمان گات (GATT)، توافق‌نامه عمومی تعرفه و تجارت، و پس از آن‌ها سازمان تجارت جهانی را عهده‌دار ترویج و تحمیل فرمول «اقتصاد آزاد» بر کشورهای درحال‌رشد کرد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، شیلی و کودتای پینوشه نخستین آزمایشگاه اجرایی کردن این الگو به‌زور اعمال دیکتاتوری و سرکوب‌خشن بود. در طول ۳ دهه گذشته - در چارچوب جهانی‌شدن - شکل‌های گوناگون این آزمایش‌ضد انسانی، با توجیه آکادمیک و نظری، و بنا به شرایط محلی هر منطقه، به‌اجرا درآمده است. شکل عام این الگو در کشورهای درحال‌رشد، با حمایت مستقیم کشورهای گروه ۷ و دیکتاتورهای محلی، و از راه سرکوب‌گریان مردم و نیروهای اجتماعی اجرا شده است. رواج دادن «اقتصاد آزاد» در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مستلزم رویارویی با نیروهای مترقی، اتحادیه‌های صنفی، و عقب‌راندن «دموکراسی موجود» از راه نهی کردن آن از دستاوردهای دموکراتیکی است که ثمره مبارزه تاریخی نیروهای مترقی و زحمتکش‌ان بوده است. در این مسیر، از تبلیغات گسترده فرهنگی، رسانه‌ای، و تجاری برای دامن زدن به مصرف‌گرایی، ارائه اعتبارهای پولی و مالی‌ای بی‌پشتوانه برای برانگیختن میل به مصرف بیشتر، بزرگ‌نمایی نقش و منافع فرد در برابر منافع جمع - درحکم ملاک اصلی «آزادی و دموکراسی» - و درآمیزی تبلیغاتی و سیاسی آن با واژه آزادی و «بازار آزاد» استفاده پرده شده است.

پیش‌روی سریع و عمیق الگوی نولیبرالیسم اقتصادی، با مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای تمام‌عیار در سطح جهانی و در بُعدهایی وسیع بر ضد نیروی کار و مبانی هر نوع تفکر مشارکت اجتماعی انسان‌ها درباره مقوله‌های جامعه و عدالت اجتماعی همراه بود. در این دوره، همواره از تجاوز نظامی به‌منزله پشتوانه تأمین منابع و منافع اقتصادی - استراتژیک امپریالیسم و تحمیل الگوی اقتصادی «بازار آزاد» در عرصه جهانی سود برده شده است.

در اوج یورش نولیبرالیسم اقتصادی، مارگارت تاچر مدعی شد: «چیزی به‌نام اجتماع یا جامعه بشری وجود ندارد، آنچه وجود دارد "فرد" است، یعنی مردان و زنان و خانواده‌هایشان.» هدف اصلی الگوی نولیبرالیسم اقتصادی، گسترش و ژرف‌شدن دائمی سوداگری با رویکرد کالاگرایانه نسبت هرچیز مادی یا هر نوع رابطه اجتماعی، و به‌هر قیمتی است. این فرمول برای جا انداختن نقش محوری بازار، انسان‌ها را نه شهروندان دارای حقوق دموکراتیک - اجتماعی، بلکه صرفاً همچون انسان‌های منفرد «مصرف‌کننده» در جامعه ترسیم می‌کند، و نیازهای انسان را فقط بر

پایه مادی و میزان سودآوری می‌سجد، و نیازهای اجتماعی را در حکم انگل‌های مزاحم و مخرب تعادل «بازار» می‌داند. نزد هواداران نولیبرالیسم اقتصادی مهم‌ترین عامل در رابطه میان انسان‌ها، منافع مادی و سود و زیان است، و انسان‌ها را در سطح جامعه صرفاً مصرف‌کننده، و نه چیزی بیش از آن، می‌داند. در نولیبرالیسم اقتصادی، احساس غریزی رقابت فردگرایانه برای ثروت‌اندوزی مهم‌ترین عامل و انگیزه در تنظیم مناسبات اجتماعی به حساب می‌آید و آزمندی مادی نیروی محرکه‌ای لازم برای پیشرفت فردی دانسته می‌شود. برای آرایشی ظاهری و بستن آریه‌هایی انسانی به این رفتارهای ضد اجتماعی و مخرب و نیز توجیه‌شان، شخصیت‌هایی «موفق»، یعنی میلیونرها و میلیاردرها را در هیئت قهرمانان جلوه می‌دهند و از آنان با عنوان‌هایی مانند: «ثروت‌آفرین» و «کارآفرین» نام می‌برند. انبوهی مقاله، کتاب، و فیلم‌های هالیوودی همراه با ریسه‌ای بی‌پایان از فلسفه‌بافی (از زبان و قلم «کارشناسان» و پژوهشگران و استادان دانشگاه) در توجیه و تقدیس «بازار آزاد» تولید می‌گردد.

یکی از مشخصه‌های اقتصادی سه دهه اخیر، تنزل عمده ارزش نیروی کار و بی‌ثبات کردن شغل‌ها به‌منظور جبران کاهش نسبت سود به سرمایه و بالا بردن این نسبت بود که خود به افت مصرف و رکود اقتصادی دامن می‌زد. در دو دهه گذشته، برای تخفیف تأثیر تنزل مصرف و رکود اقتصادی، اعطای سخاوتمندانه انواع وام‌ها و اعتبارهای پولی بدون پشتوانه به مصرف‌کنندگان به‌صورت راه چاره درآمده بود. اما این درمان موقت، رشد فراگیر و گسترده سرمایه‌های کلان مالی و کالا شدن خود این وام‌ها و قرض‌ها را باعث شد که به‌شکل انواع ابزارهای مالی در چارچوب فعالیت‌هایی قماری و کازینویی، به زیرپایه دور تازه‌ای از سرمایه‌گذاری‌های غیرتولیدی و سفته‌بازی و بورس‌بازی مبدل شده‌اند. این سرمایه‌های مجازی غیرتولیدی عظیم، دستمایه درآمدهایی نجومی برای قشری کم‌شمار از لایه‌های فوقانی سرمایه‌داری مالی در سرتاسر جهان شده است که عامل اصلی رکود و بحران عمیق کنونی سرمایه‌داری جهانی‌اند.

مهم‌تر از همه این‌که، این تاخت‌وتاز هارترین و بی‌رحم‌ترین نوع سرمایه‌داری در دو دهه گذشته، متأسفانه با عقب‌نشینی گسترده نیروهای چپ و ترقی خواه و جنبش کارگری هم‌زمان بود. این تهاجم طبقاتی تمام‌عیار که در همه عرصه‌ها صورت گرفت، آشکارا به‌نفع لایه‌های بالای سرمایه‌داری جهانی - یعنی قشرهای بسیار اندک‌شمار مرفه موسوم به «یک درصدی‌ها» - تمام شد. از این‌روی، مایه شگفتی نیست که در عرصه سیاسی - حقوقی کفه ترازو به‌نفع سرمایه‌های کلان مالی سنگین‌تر شد، و جهان افزایش تعداد میلیاردرها و میلیونرها را شاهد بود که در شمایل قهرمانان، متفکران، و وکیل و وصی‌های مردم در کتاب‌ها و فیلم‌های سینمایی مجسم می‌شدند. باید یادآور شد که، هرچند فرایند فروریزی سوسیالیسم واقعاً موجود، پیش از اوج‌گیری و تسلط فراگیر نولیبرالیسم اقتصادی و «جهانی‌شدن» رخ داد، اما بی‌تردید می‌توان گفت که نبود قطب مخالف سرمایه‌داری در عرصه جهانی، خلئی به‌وجود آورد که زمینه لازم را برای یک‌تازی سرمایه‌داری جهانی و پایمال کردن حقوق اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش و از جمله لایه‌های بینابینی، فراهم آورد. از این‌روی، به‌درستی می‌توان مدعی شد که نسبت دادن اتهام‌هایی مانند «سرمایه‌داری بوروکراتیک، روزیونیست، بورژوازی روس» و جز این‌ها به اقتصاد سیاسی سوسیالیسم واقعاً موجود قرن بیستم توخالی و قلب واقعیت بوده است. در عمل و زندگی واقعی می‌بینیم که تهاجم گسترده اقتصادی، سیاسی، و نظامی سرمایه‌داری جهانی برضد استقلال ملی کشورها، نیروی کار، و گستره عدالت اجتماعی در دو دهه و نیم گذشته فقط در شرایط نبود قطب مخالف امکان‌پذیر شده است. اوضاع کنونی جهان نشان‌دهنده اهمیت تاریخی و انکارناپذیر وجود اردوگاه سوسیالیستی، به‌خصوص اتحاد جماهیر شوروی در حکم عامل بازدارنده تهاجم همه‌جانبه سرمایه‌داری جهانی است.

هرچند عقب‌نشینی چپ در دهه ۱۹۹۰ میلادی موقتی بود، ولی پیامدهای این عقب‌گرد آن‌چنان سنگین و گسترده بود که حتی نیروهای سوسیال‌دموکرات متمایل به چپ در مجموع، «اقتصاد آزاد»، نقش محوری سرمایه‌های کلان خصوصی در اقتصاد، و رقابت فردی به‌جای مشارکت، را جایگزین الگوی اصلاحات تدریجی خود کردند. شدت ضربه ایدئولوژیکی ترویج و تحمیل اصل مقدس «بازار آزاد» و عقب‌نشینی جهانی، به‌نحوی بود که حتی برخی از شخصیت‌ها و نیروهای چپ (از جمله در کشور ما) را نسبت به امکان تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی مردمی و هر نوع گذار محتمل در آینده به سوی سوسیالیسم را به‌شدت دچار تردید کرد. در نتیجه، برخی از این جریان‌ها و فعالان چپ سابق به‌کلی نسبت به سیاست‌تغییرهای اقتصادی مترقی و امکان‌پذیر بودن آن به بی‌اعتقادی و بی‌عملی مبتلا شدند. بسیاری از آنان با وجود داشتن شناخت از الگوی بهره‌کش و غیرانسانی سرمایه‌داری و امپریالیسم، آن را در سکوت و با تأسف و اکراه، اما به‌هرحال همچون نظامی گریزناپذیر و ابدی تلقی کردند. گروهی دیگر فروریزی شوروی را به‌منزله اثبات رد کامل مارکسیسم و «ممکن نبودن سوسیالیسم» دانستند، و غیرمستقیم از تز «پایان تاریخ» دفاع کردند. جالب‌تر این‌که، این گروه از چپ‌های سابق کشورمان که هوادار سوسیالیسم واقعاً موجود قرن بیستم بودند، حالا آن را با واژه‌هایی مانند «رژیم توتالیتار» توصیف می‌کنند، و حتی مدعی‌اند که رهبری حزب توده ایران باعث گردید که آن‌ها در آن زمان به این واقعیت پی نبرند و به‌باور نظری نسبت به آن ادامه دهند! اینان بر اثر چرخش فکری‌ای چشمگیر در مدت‌زمانی کوتاه، با مطلق کردن نقش «دموکراسی واقعاً موجود» در قرن بیستم، به زعم خود از «چپ سنتی» گسستند و فاصله گرفتند. این عده از چپ‌های سابق ادعای مارکسیسم مبنی بر ممکن بودن وجود بدیلی اقتصادی و اجتماعی در برابر سرمایه‌داری را به‌تأکید رد کردند. از این‌روی، در بحث‌های این فعالان سیاسی پیرامون تحوّل‌های کنونی کشورمان، اثر و نشانی از پرداختن به اقتصاد سیاسی موجود کشورمان یا حتی اشاره‌ی مستقیم به آن دیده نمی‌شود. این چپ‌های سابق به‌طور ضمنی یا حتی به‌طور مستقیم و آشکارا برنامه‌های نولیبرالی و «جراحی بزرگ» دولت کودتایی احمدی‌نژاد را تأیید کردند، و نوک‌تیز انتقادشان صرفاً به نحوه اجرای آن از سوی دارودسته احمدی‌نژاد متوجه بود، زیرا در نظر آنان، تاریخ‌مصرف الگوهای اقتصادی بدیل سرمایه‌داری سرانجام با اثبات بلامنازع بودن نظام سرمایه‌داری به‌پایان رسیده است، و بحث اساسی فقط دموکراتیک کردن رونمای سیاسی است. برخی از این چپ‌های سابق به هواداران سرسخت اعتدال‌گرایی و برنامه‌های نولیبرالی دولت «تدبیر و امید» حسن روحانی تبدیل شدند. جالب این‌که، برخی از این چپ‌های سابق در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی به‌کمتر از «انقلاب سوسیالیستی» در ایران رضایت نمی‌دادند، و ارائه تز گذار به مرحله ملی - دموکراتیک از سوی حزب توده ایران را سرپیچی و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم، و سازش طبقاتی می‌دانستند.

برهان‌های این دسته از چپ‌های سابق در توجیه تغییر جهت فکری صدوهشتاد درجه‌ای‌شان، اساساً بر فروریزی اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغات پرزرق و برق پدیده‌هایی ذهنی مانند «دهکده جهانی»، از بین رفتن مرزها، و لازم و ملزوم بودن «بازار آزاد» و «آزادی - دموکراسی» مبتنی

بود. در کشور ما این نظریه‌ها با حمایت نظری روشنفکران و سیاست‌گذاران اصلاح طلب حکومتی، به نوشدارویی برای از بین بردن مشکل‌های اقتصادی- اجتماعی مبدل شد.

از سوی دیگر، برخی از نیروها و فعالان درون جنبش چپ، به دلیل این که باورشان نمی‌شد کشور شوراها فروریخته باشد، و همچنین بر اثرهای شوک شدیدی که این فروریزی بر آنان و دیگران وارد آورده بود، نمی‌توانستند واقعیت عینی و عمق تغییرهای برآمده از این فروریزی و پیامدهای کنونی و آتی آن را به‌درستی درک کنند. این گروه در عکس العمل تدافعی نسبت به دگرذیبی پیش‌گفته چپ‌های سابق و درآمدن آن‌ها به‌شکل و شمایل نولیبرال‌های دواشته، و همین‌طور پیامدهای ورشکستگی «پروژه گلاسنوست»، هر نوع انتقاد سازنده به گذشته و تغییر در تاکتیک جنبش چپ را مشکوک و حتی خیانت به‌هدف درازمدت، یعنی سوسیالیسم، ارزیابی می‌کردند. در حال حاضر، فعالیت این کنشگران سیاسی به تکرار دائمی، جزمی و کسالت‌بار تحلیل‌ها و برنامه‌های گذشته بدون ارائه هیچ توضیحی و بدون دمسازی آن تحلیل‌ها با شرایط مشخص تازه، محدود شده است. آنان در ذهن خود به نگرهبانان صورت‌بندی‌ای مشخص از سوسیالیسم در گذشته تبدیل شده‌اند، و همچنان مبارزان نبردی در گذشته‌ای‌اند که در مسیر طولانی تکامل جامعه بشری به سوی سوسیالیسم، لحظه‌ی کوتاه بیش نیست.

نقطه مشترک این چپ‌های منجمد شده و باقی‌مانده در گذشته، با چپ‌های سابق اکنون ضد سوسیالیست، بی‌پر و بار ماندن در عرصه مهم تحلیل مارکسیستی، یا به‌عبارت‌دیگر، متوقف شدن حرکت تاریخ در ذهن و تفکر آنان است. هردوی این گروه‌ها، هرچند هرکدام، به دلیل‌هایی کاملاً متفاوت با دیگری، عملاً، تاریخ را در «نقطه فروریزی شوروی» متوقف کرده‌اند و در ذهن خودشان نقطه پایانی بر حرکت تاریخ گذاشته‌اند. این دو سنخ، درباره «سوسیالیسم واقعاً موجود» قرن بیستم بر این گمان‌اند که یا همه چیز در آن کاملاً درست بوده است، یا همه چیز در آن به کلی از ریشه غلط بوده است. به‌عبارت‌دیگر، نفی مطلق و مکانیکی گذشته و آینده در روند گذار به سوسیالیسم و انکار وجود مرحله‌های تجربه‌اندوژی و افتوخیز در این مسیر طولانی.

توجه برانگیز آن‌که، هردو جریان، یعنی چپ‌های جزم‌گرا و چپ‌های سابق اکنون ضد مارکسیسم، درباره تحوّل‌های کنونی کشورمان از دیدگاه‌هایی مختلف و به دلیل‌هایی کاملاً متفاوت به نقطه مشترکی به نفع رژیم ولایی رسیده‌اند، و آن این است که: مبارزه جنبش مردمی برضد دیکتاتوری حاکم بر مبنای خواست عدالت اجتماعی غیر لازم است، به دیگر سخن: پذیرش نوعی از اشتهی و همزیستی با دیکتاتوری حاکم.

به هر حال، اکنون پوشالی بودن نظریه «پایان تاریخ» در عمل ثابت شده است و ورشکستگی نظری و عملی نولیبرالیسم اقتصادی کاملاً ثابت شده است. ناتوانی از حل چالش‌های اقتصادی- اجتماعی عمیق برآمده از بحران مالی سال ۲۰۰۸ در جهان سرمایه‌داری و ورشکستگی نظری و عملی نولیبرالیسم، تأثیری مشخص بر آگاهی مردم در کشورهای غربی داشته است. در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب توده ایران (تیرماه ۱۳۹۵) در تحلیل تحولات جهانی می‌خوانیم: "در آمریکا و بریتانیا متزلزل شدن پایگاه اجتماعی سوسیال‌دموکراسی و لیبرال دموکرات‌ها و ظهور نیروهای رادیکال و چپ سوسیال دموکرات ضد جنگ و ترقی خواه بسیار مهم و قابل تأمل است."

بدون اغراق می‌توان گفت که، جرمی کوربین و همکارانش توانسته‌اند طی دو سال گذشته با بسیج جنبش توده‌ای قدرتمندی سیاست و خط‌مشی مسلط در حزب کارگر بریتانیا را از سوسیال دموکراسی راست‌گرا به خط‌مشی مبتنی بر سیاست‌های مردمی و ضد نولیبرالیستی تغییر جهت دهند. مانیفست انتخاباتی حزب کارگر، که با استقبال بسیار زیاد مردم روبرو شده است، خواهان انتقال مالکیت صنایع و خدمات پایه مانند برق، گاز، آب و ترابری از بخش خصوصی به بخش عمومی است. این نخستین باری است که ایدئولوژی نولیبرالیسم اقتصادی و تسلط سرمایه‌های بزرگ این چنین قدرتمندانه به‌وسیله رهبر یک حزب مطرح و پرنفوذ زیر سؤال برده شده است! بدین لحاظ بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی کوربین و هوادارانش در نظر سرمایه‌داری پر قدرت بریتانیا و اروپا این است که در سطح جامعه بریتانیا و همین‌طور در عرصه جهانی توانسته‌اند این توهم را در هم بشکنند که نولیبرالیسم اقتصادی و چارچوب لیبرال دموکرات ابدی نیستند! حزب کارگر رهبری کوربین و یارانش با ارائه برنامه مدّونی توسعه‌محور در سطح ملی، توخالی بودن این گفته مشهور مارگارت تاچر که: "جز نولیبرالیسم و حاکمیت قوانین بازار آزاد" راه دیگری در برابر بشر وجود ندارد را به‌وضوح نشان داده‌اند. آنان همچنین با ارائه برنامه‌ی هدفمند برای صلح و جلوگیری از نظامی‌گرایی عملاً با سیاستمداران دست‌راستی و هار به‌مقابله برخاسته‌اند.

اکنون در آمریکا نیز جنبشی توده‌ای فعال است که بخش بزرگی از آن را جوانان تشکیل می‌دهند. تقریباً در یک دهه گذشته به‌طور دائم بر آگاهی اجتماعی این جوانان افزوده شده است و در روند از قدرت کنار زدن نیروهای خشن راست‌گرای نومحافظه‌کار (نئوکان‌ها) در کارزار انتخاباتی باراک اوباما نقشی پررنگ داشته‌اند، و در کارزار نامزدی برنی ساندرز در انتخابات ریاست جمهوری جاری توانسته‌اند به قدرت مادی چشمگیری تبدیل شوند و مسیر گفتمان سیاسی انتخاباتی را در آمریکا تغییر دهند. این جنبش توده‌ای غیرمتشکل که زمانی در قالب «جنبش اشغال» توجه افکار عمومی جهان را به‌خود جلب کرد، اکنون این امکان را دارد که به نیروی سیاسی و اجتماعی‌ای سازمان‌یافته و متشکل تبدیل شود. این تحول در بریتانیا و آمریکا، تحوّل مهمی است، زیرا دیدگاه اصلی این جنبش‌های توده‌ای بریتانیایی و آمریکایی، «اقتصاد سیاسی» موجود در این کشورها را رد می‌کند و دموکراسی صوری «بازار آزاد» را ورشکسته می‌داند و در راه محافظت از آزادی‌های اجتماعی موجود در صف مقدم مبارزه قرار گرفته‌اند. این جنبش‌های توده‌ای، در فرایند رشد آگاهی و جستجو برای جایگزین اقتصادی، به سوی ارزش‌های سوسیالیستی به‌منظور به‌وجود آوردن «تغییرهای واقعی»، به جانب دموکراسی و عدالت اجتماعی گرایش دارند. از این‌رو، در صورت موفقیت آن و تأثیرگذاری‌اش در سیاست‌های کلان آمریکا و بریتانیا، می‌توانند در پیش‌برد روند مبارزه با نولیبرالیسم و سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در پهنه جهانی، سهم مهمی داشته باشند.

بروز پدیدۀ دانلد ترامپ نیز در مجموع نشانگر بحران رهبری و بی‌اعتباری «حزب جمهوری خواه» آمریکا در جامعه است. گسترش و نفوذ اندیشه‌های ضدانسانی نیروهای ماورای‌راست و تحریک‌های آن‌ها در کشورهای غربی، نتیجه تحمیل بیش از سه دهه برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی‌ای است که به‌شکل‌های گونه‌گون، در آمریکا و همین‌طور در پهنه جهان، از دوران "ریگان- تاچر" تا کنون اجرا شده‌اند. نقطه اوج تأثیرهای ویرانگر اجتماعی- اقتصادی این برنامه‌ها بر کشورهای غربی و سرمایه‌داری جهانی سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۸) بود که به بحران مالی‌ای در سطح جهان و رکود اقتصادی‌ای عمیق منجر شد. پس از بیش از ۸ سال هنوز هم دورنمایی اطمینان‌بخش برای حل این بحران مالی و اقتصادی پدیدار نشده است، چندان که به بحران سیاسی‌ای تمام‌عیار نیز انجامیده است. در این میان، حزب‌های طیف میانی-

«لیبرال‌دموکرات‌ها» و «سوسیال‌دموکرات‌ها» هم‌به‌دنبال این بحران‌ها به شدت بی‌اعتبار شده‌اند و خلأ سیاسی به‌وجود آمده از این بی‌اعتباری در بسیاری از کشورهای غربی به گرایش سیاسی خطرناک‌مآورای‌راست و رشد نیروهای آن دامن زده است.

مبارزه حزب توده ایران بر ضد تحمیل «نولیبرالیسم اقتصادی» و «جهانی‌شدن»

جهانی‌شدن در همه‌جا بدین معنا است که ثروتمندان و قدرتمندان اکنون به هزینه فقر و فرودستان، به‌منظور افزایش ثروت و قدرتشان به ابزار جدیدی دست یافته‌اند - ما موظف هستیم که به اسم آزادی جهان‌شمول دست به اعتراض بزنیم - (نلسون ماندلا).
میانی نولیبرالیسم به‌طور مشخص بنا بر یورش مستقیم به دموکراسی طرح گشته‌اند - (نوام چامسکی)
ارزیابی حزب توده ایران از تغییرهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی، با در نظر گرفتن شرایط بسیار پیچیده به‌وجود آمده از تغییرهای سریع و گسترده در جهان و ایران در سه دهه گذشته، چه بوده است؟ آیا در نظرها و برنامه‌های حزب توده ایران در ارتباط با اقتصاد سیاسی کنونی رژیم ولایی دیدگاهی رو به تکامل وجود دارد؟ آیا نظر و برنامه کنونی حزب توده ایران توانسته است خطاها و کمبودهای گذشته‌اش را برطرف کند، و با حفظ و بهره‌گیری از نکته‌های مثبت در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های گذشته و تطبیق دادن آن‌ها با شرایط مشخص تازه، نظرها و برنامه‌های خود را در مسیر درستی توانسته است تحوّل بخشد؟ مهم‌تر این‌که، آیا نظرها و برنامه‌های کنونی حزب توده ایران در مورد ضرورت به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی اجتماعی-اقتصادی در کشورمان در مبارزه با دیکتاتوری ولایی می‌تواند کاربرد واقعی و عملی داشته باشند؟

حزب ما توده ایران فروریزی سوسیالیسم موجود در قرن بیستم را دلیل بر «ممکن نبودن سوسیالیسم» ارزیابی نکرد، زیرا پایه‌های جهان‌بینی علمی حزب توده ایران تنها درباره تجربه گذار به مرحله سوسیالیسم و بر بود یا نبود شوروی یا اردوگاه سوسیالیستی در شرق اروپا بنا نشده بود. ضرورت ادامه مبارزه حزب توده ایران در مسیر طولانی تاریخی تحقق سوسیالیسم، برآمده از درک تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری و گرایش نهایی آن در عرصه جهانی به سوی سرمایه‌داری انحصاری مالی و غیرتولیدی خطرناکی است که در نهایت جواب‌گوی نیازهای اساسی و مُبرم جامعه بشری، و بالطبع نیازمندی‌های مردم میهن ما که اقتصاد کشورشان دنباله‌رو این سرمایه‌داری است، نخواهد بود. بر مبنای این تحلیل است که حزب ما توده ایران «نولیبرالیسم اقتصادی» را تهدید اقتصادی-سیاسی امپریالیسم برضد مردم و کشورمان ارزیابی می‌کند که اکنون در چارچوب برجام و جایگیری رژیم ولایت فقیه در طرح «خاورمیانه جدید» دنبال می‌شود.

این الگوی اقتصادی و اجتماعی در واقع یورش دست‌راستی‌ترین و هارترین جناح سرمایه‌داری به دستاوردها و ثروتی بود که در دوره اجرای الگوی سرمایه‌داری انحصاری دولتی «کینز»ی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۰ فراهم شده بود. البته الگوی اقتصادی کینز در دهه ۱۹۷۰ میلادی در اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دچار مشکل‌هایی ساختاری شده بود که خود فرصتی ایدئولوژیک و سیاسی‌ای در اختیار نیروهای هوادار نولیبرالیسم اقتصادی قرار داد. این جناح‌ها سرمایه‌داری، که مُجریان برجسته آن دولت‌های رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در بریتانیا بودند، سهم بیشتری از ثروت تولید شده به‌وسیله زحمتکشانشان را می‌خواست، و نتیجه‌اش همان است که امروزه در جهان شاهد آنیم. ما از همان ابتدا این تعریف ارائه شده از «جهانی‌شدن» که آن را پدیده‌ای غیرسیاسی، خودجوش، و برآمده از گسترش فناوری اطلاعاتی می‌دانست، مردود دانستیم. حزب توده ایران «جهانی‌شدن» را چارچوب برنامه‌ریزی‌شده گسترش جهانی حیطه عمل سرمایه‌های مالی کلان از راه ترویج و تحمیل الگوی اقتصادی «بازار آزاد» (بخوان: بی‌نظارت) ارزیابی کرد. ما «جهانی‌شدن» را فرایندی اقتصادی-سیاسی می‌دانیم که استفاده از فناوری پیشرفته (اطلاعاتی-مخابراتی، مانند اینترنت) به‌منزله یکی از ابزارهای تولید در کل نظام سرمایه‌داری، فقط یک جنبه از آن است و نه دلیل تمام‌عیار ظهور خودجوش آن. ما تأکید کردیم که، غیرسیاسی و اجتناب‌ناپذیر جلوه دادن «جهانی‌شدن» دقیقاً به‌منظور جدا کردن آن از مبارزه طبقاتی و همچنین حذف نقش و خواست‌های بی‌درنگ اکثریت مردم جهان در برابر این روند مخرب است. باید توجه داشت که «جهانی‌شدن» به‌صورتی غیردموکراتیک به دنیا تحمیل شده است، و حتی در کشورهای غربی-با وجود «دموکراسی واقعاً موجود»، آزادی بیان، و امکان مبارزه اجتماعی و سیاسی متشکل، اگرچه گاهی محدود شده- در مجموع شهروندان آنها در این تصمیم‌گیری حیاتی هیچ نقشی نه داشته‌اند و نه دارند.

برای حزب توده ایران، در دهه ۱۹۹۰، روشن بود که مقصود از «آزادسازی» (لیبرالیزاسیون) اقتصاد در این الگوی اقتصادی، کاهش یا حذف نظارت بر تمرکز و حرکت سرمایه‌های کلان و به‌همراه آن، محدود یا سرکوب کردن حقوق صنفی زحمتکشانشان است. وقوع تغییرهایی زیاد در شرایط سیاسی جهان و عقب‌نشینی موقت «چپ»، نه فقط به سرمایه‌داری جهانی قدرت بازتعریف و به‌وجود آوردن بسترهایی تازه و مدرن به‌منظور کسب اضافه‌ارزش و مافوق‌سود داده بود، بلکه اقتصاد سیاسی آنچه «نظم نوین جهانی» نامیده می‌شد، حکم می‌کرد که بسیاری از مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک در خود کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عقب‌رانده شوند. حزب توده ایران معتقد است که تحمیل برنامه‌های «تعدیل اقتصادی» نولیبرالی به کشورهای درحال‌رشد (بیکار کردن‌ها و کاهش دستمزدها و امثال آن)، هنوز هم بر پایه منافع حیاتی سرمایه‌های کلان فراملیتی صورت می‌گیرد که باهدف اساسی و درازمدت دستیابی به انرژی و مواد خام و نیروی کار ارزان و بی‌دردسر، و گسترش بازار مصرفی به‌پیش برده می‌شود. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، سیاست‌های معمول امپریالیستی در تحمیل «نظم نوین جهانی» با توشل به زورگویی سیاسی-اقتصادی، تهدید نظامی، استفاده از بورژوازی وابسته (کمپرادور) در این کشورها، و حتی وعده توخالی «دموکراسی» صوری به‌برکت «بازار آزاد» اجرا می‌شد. در کشورهای درحال‌رشد، متناسب با درجه رشد سرمایه‌داری محلی، اجرای شکل‌هایی مخدوش از «اقتصاد آزاد» مأموریت جدید و پُرسود دیکتاتورها و اُلگارش‌هایی بود که از خونتاهای آمریکای جنوبی گرفته تا مبارک و بن‌علی را شامل می‌شد.

نیروهای ترقی‌خواه در جهان، از جمله حزب توده ایران، از همان ابتدا با تجزیه و تحلیل صحیح اقتصاد سیاسی «نولیبرالیسم اقتصادی» آن را فرمولی به‌منظور تمرکز سرمایه‌ها و ثروتمندتر شدن لایه‌های فوقانی محلی به‌زای عقب‌گرد اجتماعی-اقتصادی جامعه ارزیابی کردند. حزب

توده ایران «نولیبرالیسم اقتصادی» را در عرصه جهانی وسیله مدرن امپریالیسم به منظور بهره‌کشی از کشورهای در حال رشد می‌داند، و به همراه دیگر نیروها و حزب‌ها و سازمان‌های چپ و ترقی‌خواه، فعالانه با آن مبارزه می‌کند.

حزب توده ایران از دهه ۱۹۹۰ که دوره‌ی بسیار پُرچالش برای نیروهای چپ و ترقی‌خواه بود و سرمایه‌داری جهانی به سرعت و به‌طور گسترده در حال تغییر و تاخت‌وتاز بود، به تجزیه و تحلیل اثرگذاری «نولیبرالیسم اقتصادی» در کشورمان و لزوم مبارزه با آن پرداخته است.

دو دهه مبارزه حزب توده ایران با برنامه‌های «تعدیل اقتصادی» رژیم ولایت فقیه

در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی، برنامه «تعدیل اقتصادی» همراه با تبلیغاتی به سبک و سیاق ادبیات رژیم ولایت فقیه و با آرم «دوران سازندگی» و با هدف اعلام‌شده «بازسازی اقتصادی»، اولین آزمایش کاربست رسمی «اقتصاد آزاد» بنا بر نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در ایران بود. حزب توده ایران از جمله معدود نیروهایی بود که به‌طور کامل با این برنامه مخالفت کرد، و آن را برخلاف منافع ملی و منافع زحمتکشان دانست. اتحاد سیاسی «خامنه‌ای-رفسنجانی» در رونمای سیاسی، منعکس‌کننده اتحاد نامقدس میان سرمایه‌داری تجاری غیرتولیدی از یک‌سو، و سرمایه‌داری دستگاه دولتی از سوی دیگر، در حکم اهرم‌های نیرومند اجرای این برنامه بود. هردوی این کانون‌های سرمایه‌های کلان انگلی که مسئول و در عین حال ذی‌نفع در ایجاد سد در برابر تحقق هدف‌های اقتصادی مترقی انقلاب و شکست انقلاب در دهه ۱۳۶۰ خورشیدی بودند، در پی پایان یافتن جنگ با عراق، از اوایل دهه ۱۳۷۰ خورشیدی در صدد تثبیت موقعیت سیاسی و گسترش منافع مادی شخصی و جناحی خود برآمدند. در آن دوره، در سایه سکوت قیروستانی برآمده از جو هراس و سرکوب، و از جمله جنایت کشتارهای دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، کوچک‌ترین اعتراض با برنامه‌های دست‌راستی دولت رفسنجانی از بیرون از دایره هیئت حاکم، با واکنش خشن امنیتی روبرو می‌شد.

توجه برانگیز آن‌که، ورود نظریه‌های نولیبرالیسم اقتصادی به ایران در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی، به تحکیم و تقویت نقش سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران کمک کرد، و بر پایه شعار لزوم «خودکفایی»، دو نهاد نظامی و شبه‌نظامی سپاه و بسیج را وارد فعالیت‌های سوداگرانه اقتصادی کرد. بنا بر تعدیل‌های اقتصادی نولیبرالی، فعالیت‌های خودکفاسازی سپاه-بسیج به صورت بی‌نظارت-یا به اصطلاح «آزاد» بوده است. به عبارت دیگر، در این برهه بود که همراه با آزمایش «اقتصاد آزاد»، نطفه فعالیت‌های سوداگرانه سپاه در مقام بورژوازی بوروکراتیک (دیوان‌سالار) نظامی وابسته به حاکمیت ولایتی بسته شد و رشد کرد، و این نهاد نظامی-امنیتی را در عمل وارد مدار نظام سرمایه‌داری کشور کرد. از این‌روی، برنامه اقتصادی «دولت سازندگی» رفسنجانی با سرکوب کردن خشونت‌آمیز هر نوع اعتراض توانست برنامه‌های خود را به خورد کشور و ملت دهد. ولی فقیه و بسیاری از جناح‌های رژیم برخلاف تبلیغات و تظاهر معمول‌شان به «ضد استکباری» بودن، از این الگوی اقتصادی ساخته و پرداخته نهادهای امپریالیستی حمایت می‌کردند. چند سال بعد، خامنه‌ای در مقام رهبر، و جناحی که بعدها به «اصولگرا» مشهور شد، از «جراحی اقتصادی» دولت کودتایی احمدی‌نژاد نیز حمایت کردند. از میان اینان، محمدرضا باهنر، عسگر اولادی، و باند هیئت مؤتلفه از گرداندگان تصویب طرح «تعدیل اقتصادی» در مجلس در زمان دولت رفسنجانی بودند.

با وجود سر داده شدن شعارهای «ضد استکباری» در ایران، اما در صحنه بین‌المللی، سرمایه‌داری جهانی از برنامه‌های اقتصادی رژیم و «پراگماتیسم» (عمل‌گرایی) رفسنجانی کاملاً استقبال کرد. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به کمک طرح تعدیل اقتصادی دولت «سردار سازندگی» شتافتند، که این خود زمینه‌ساز کلان‌ترین قمار با اقتصاد نحیف و زندگی زحمتکشان ایران گردید. ولی همان‌طور که حزب توده ایران و شماری دیگر از روشنفکران مترقی پیش‌بینی کرده بودند، طرح تعدیل اقتصادی به هیچ‌یک از هدف‌های خود مانند: کاهش نرخ تورم، افزایش نرخ رشد تولید واقعی، بهبود تراز پرداخت‌ها، کاهش یارانه‌ها، و کاهش کسری بودجه نرسید. برعکس، در نتیجه رشد تورم در سال ۱۳۷۴ به ۴۹/۵ درصد، بحران بدهی‌های خارجی (۳۴ میلیارد دلار)، بحران ارزی (افزایش نرخ ارز)، و رشد واردات به ۲۲/۵ میلیارد دلار، برنامه تعدیل اقتصادی ضربه‌هایی شکننده بر پیکر اقتصاد بیمار و جنگ‌زده کشور و زندگی قشرهای مختلف مردم و زحمتکشان وارد ساخت. ولی شکست فاحش اولین برنامه تعدیل اقتصادی نولیبرالی، و پیامدهای ویرانگر و اثرهای آن بر اکثریت جامعه، توقف کامل آن را باعث نشد، بلکه هواداران «اقتصاد آزاد» آهنگ کند عملیاتی شدن آن را به حساب ناموفق بودن این آزمایش اولیه گذاشتند. البته رژیم ولایتی به دلیل بحران و ضربه وارد آمده بر اقتصاد ملی و شدت گرفتن دشواری‌های مادی مردم، برای مدتی صحبت از تعدیل اقتصادی را به‌طور موقت کم کرد. اما نولیبرالیسم اقتصادی در دولت اصلاح‌طلبان (محمد خاتمی) بار دیگر و این بار با آرمی دیگر و با نام «دگرگون‌سازی اقتصادی» با به عرصه گذاشت.

در طول سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ طیفی گوناگون و گسترده از نظریه‌هایی تجربیدی، اقتباس‌ها، و رونویسی‌ها از تئوری‌های جامعه‌شناسی و رشد کلاسیک سرمایه‌داری اروپا- و بی‌ارتباط با شرایط مشخص کشورمان- فضای سیاسی و رسانه‌ای جامعه را فرا گرفته بود. تأکید این نظریه‌ها بر لزوم فعالیت نخبگان سیاسی از بالا به‌منظور پدید آوردن جامعه مدنی، آزادی‌های اجتماعی، و مردم‌سالاری دینی بود. در این دوره، مبارزه و برنامه‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان حاکم پیوند مستقیمی با منافع مادی قشرها و طبقه‌های اجتماعی و زحمتکشان نداشت، و حتی نسبت به فعالیت‌های جنبش دانشجویی حساس بود. از این‌روی، در میان اصلاح‌طلبان حاکم و برخی از روشنفکران وابسته به آن، مسئله تغییرهای اقتصادی و اجتماعی به‌عمد با سکوت برگزار می‌شد یا با کلی‌گویی‌هایی پیرامون مبحث عدالت اسلامی، در عمل همان گرایش به سوی «اقتصاد آزاد»، و تأکید بر «انگیزه و امنیت سرمایه خصوصی» همچون پیش‌شرط آزادی اجتماعی اعلام می‌شد. حزب توده ایران از معدود نیروهایی بود که ضمن پشتیبانی از فرایند و جنبش اصلاح‌طلبی و تأکید بر لزوم مبارزه سیاسی با استبداد ولایتی و اهمیت آزادی و دموکراسی، بر رابطه بسیار حساس و تنگاتنگ میان تغییرهای ضرور در رونمای سیاسی و در زیربنای اقتصادی به‌طور دائم تأکید می‌ورزید. طی ۸ سال در دو دوره دولت اصلاح‌طلبان، جنبش مردمی برای اولین بار فضای مناسبی برای ارتقای مبارزه یافته بود. حزب توده ایران با درک بافت طبقاتی و منافع مادی نیروها و شخصیت‌های درون گروه‌بندی اصلاح‌طلبان، به این واقعیت به‌خوبی آگاه بود که ظرفیت و توانایی لایه‌های اصلاح‌طلبان در به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی محدود است. ولی حزب توده ایران وجود و مبارزه اصلاح‌طلبان را در مجموع بسیار ضروری و مهم ارزیابی کرده است و می‌کند. هدف حزب و دیگر نیروهای ترقی‌خواه، گستردن مبارزه بر ضد دیکتاتوری در درون جامعه و متصل کردن خواست‌های

بی‌درنگ مادی مردم با آماج‌های دموکراتیک، مردم‌سالاری، و جامعه مدنی بوده است. حزب با برجسته کردن اهمیت تغییرهای بنیادی اجتماعی و اقتصادی در دو دوره دولت اصلاح‌طلبان، دائماً درصدد افشای اتحاد نامقدس میان سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک رانت‌خوار (در دستگاه حکومتی) بود که در روبنای سیاسی منافع بیت رهبری و هرم قدرت دولتی را به هم می‌یافت. با درنظر گرفتن تجربه شکست انقلاب ۱۳۵۷ و بن‌بست تغییرها در دوره دولت اصلاح‌طلبان، محافظه‌کاری قشر روحانیون اصلاح‌طلب نسبت به جهش کیفی جامعه را متوجه بودیم و می‌دانستیم که از نظر اقتصادی گرایش آنان نه به سوی منافع زحمتکشان، بلکه به سوی راست و منافع سرمایه کلان خصوصی و رانتی خواهد بود. از این روی، حزب توده ایران به‌طور مستقیم با برنامه‌های اقتصادی نولیبرالی در هر دو دوره ریاست‌جمهوری آقای محمد خاتمی مخالفت می‌کرد، و این برنامه‌ها را در راستای تداوم سرمایه‌داری انگلی ضد ملی، برخلاف منافع زحمتکشان، و سرانجام به‌طور کامل مغایر با گفتمان آزادی‌خواهی و برپایی جامعه مدنی و عدالت اجتماعی ارزیابی می‌کرد. ما به‌صراحت اعلام می‌کردیم که برنامه‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان بر مبنای گرایش به سمت «اقتصاد آزاد» بنا شده بود که هدف آن تأمین امنیت سرمایه و به‌وجود آوردن «بازار کار انعطاف‌پذیر» (قراردادهای موقت، پاره‌وقت کاری، و...) برخلاف منافع قشرهای گوناگون زحمتکشان است. ما هشدار می‌دادیم که با درنظر گرفتن بافت قدرت سیاسی و تمرکز سرمایه‌های کلان، این به‌اصطلاح امنیت سرمایه هیچ‌گاه به افشا کردن فساد ساختاری و مبارزه باند‌های مافیایی و رانت‌خوار منجر نخواهد شد، بلکه فقط تنزل فاحش حقوق مادی و قانونی زحمتکشان را به‌همراه خواهد داشت. ما هشدار می‌دادیم که حمایت اکثریت مردم، یعنی قشرهای کار و زحمت، بی‌کمران و ابدی نیست، و امید آن‌ها نسبت به اصلاح‌طلبان فقط بر جنبه معنوی مبتنی نیست و نخواهد بود، و باید در عمل نشان داد که تعهد جدی به ایجاد تغییرهای اقتصادی به نفع زحمتکشان یکی از ارکان اصلی مبارزه با اقتدارگرایان است. ما می‌دیدیم که چگونه جناح‌های موسوم به اقتدارگرایان در رقابت و مخالفت سرسختانه با فرایند اصلاح‌طلبی، سالوسانه و به‌بهانه دفاع از مستضعفین و «جامعه کارگری»، کل هدف‌های اصلاح‌طلبان، از جمله عرصه‌های مثبت آزادی‌خواهی آن‌را، بر پایه «مبارزه با لیبرالیسم» نشانه رفته‌اند. ما افشا می‌کردیم که این خدعه‌گری افرادی همچون خامنه‌ای و عسگر اولادی‌ها و کسانی که با نام‌هایی مانند اصول‌گرا و زیر لوای «رایحه خوش خدمت» برای مردم اشک تمساح می‌ریزند نیز در نهان از هواداران دواتشده نولیبرالیسم اقتصادی‌اند.

برنامه‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان و هدف‌های آن‌ها بر شالوده مؤلفه‌های اقتصادی بر محور نوعی از «بازار آزاد» بنا شده بود. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، موفقیت‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان حاکم فقط محدود و مختص به بهبود انضباط مالی و برخی مؤلفه‌ها و جنبه‌های سیاست‌های پولی بود که فقط در مهار تورم، تثبیت قیمت دلار، تنزل کسر بودجه، و البته خصوصی‌سازی وسیع خلاصه می‌شد. این مؤلفه‌های اقتصادی، در مجموع، به‌منظور به‌وجود آوردن امنیت و گسترش سرمایه‌های خصوصی و سود تجاری بازار تنظیم و مدیریت می‌شدند. وعده‌های داده شده در برنامه‌های «دگرگون‌سازی» در دولت‌های اصلاح‌طلبان، طبق فرمول اقتصاد بی‌نظارت (به‌اصطلاح «آزاد»)، کارآفرینی، و رشد اقتصادی بود، که بر پایه گسترش ثروت‌های خصوصی، به پروراندن انگیزه ثروت‌اندوزی و تمرکز سرمایه منجر می‌شود. ادعا می‌شد که طبق این فرمول، بر اثر رشد اقتصادی در آینده، وضع زحمتکشان نیز همراه با ایجاد ثروت سرانجام بهبود خواهد یافت (تداعی تئوری معروف به «اقتصاد قطره‌چکانی» که قطره‌هایی از ثروت تولید شده بر اثر امتیاز و میدان دادن به شرکت‌های بزرگ، به زحمتکشان هم خواهد رسید). واقعیت این است که همخوان با تجربه جهانی در مورد این الگوی اقتصادی، در کشور ما نیز موفقیت آن در عرصه اقتصادی - اجتماعی بسیار محدود، ناموزون، و بی‌ثبات بوده است. البته این فرمول در مورد به‌وجود آوردن ثروت‌های نجومی خصوصی کاملاً جواب داده و «موفق» بوده است. در دوره دولت احمدی‌نژاد برنامه‌های اقتصادی نولیبرالیستی با حمایت و سرپرستی صندوق جهانی پول با شدتی بیشتر ادامه یافت. اما این بار با جای‌جایی تسلط باندهای قدرت و نیز دامن زدن به تضادهای درون هرم قدرت رژیم ولایی.

در دو دوره ریاست‌جمهوری محمد خاتمی، حزب توده ایران و برخی از نیروها و شخصیت‌های ترقی‌خواه به‌طور دائم اشاره می‌کردند که در پس آمارها و تبلیغات دولت، بحث‌های انتزاعی درباره رابطه جامعه مدنی با دموکراسی و اقتصاد بازار، اکثر مردم در جریان زندگی روزانه‌شان شاهد کاهش سطح زندگی مادی و معنوی خود، بیکاری ساختاری گسترده، گسترش و تشدید فقر، و رشد ثروت‌های بادآورده و نجومی‌اند. بی‌تردید در عرصه تغییرهای روبنایی، حاکمیت دولتی اصلاح‌طلبان دستاوردهای مشخص و مهمی داشته است. ولی در مجموع، روند اصلاح‌طلبی حکومتی نتوانست مؤلفه‌های بنیادی دموکراسی و جامعه مدنی را به‌وجود آورد، تداوم بخشید، و نهادینه کند. گذشته از انواع توطئه‌ها و حمله‌های تبلیغاتی و سیاسی (و حتی زندان و ترور) بر ضد اصلاح‌طلبان حاکم و شخص خاتمی، تأثیر بسیار منفی برنامه‌های اقتصادی نولیبرالی دولت اصلاحات بر مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک کاملاً پیش‌بینی‌شده بود. تجربه سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب به‌همین نشان می‌داد که مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک و تغییرهای مترقی اقتصادی و اجتماعی را فقط هم‌زمان با هم و با حمایت مردم می‌توان تضمین و تثبیت کرد. این در حالی بود که سخن غالب در میان اصلاح‌طلبان دولتمدار، برخی از روشنفکران اصلاح‌طلب، و چپ‌های سابق، طرح فعالانه و دائمی «اولویت دموکراسی در مقابل اقتصاد» بود. حزب توده ایران هشدار می‌داد که اولاً برنامه‌های دولت خاتمی، برخلاف آمار و گفتمان آن درباره جامعه مدنی، سرانجام پیامدهای اقتصادی و اجتماعی منفی‌ای خواهد داشت، و تأکید می‌کرد که تجربه جهانی گرایش به سوی اقتصاد بازار (در مقابل اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده به‌سود اکثریت مردم) این واقعیت را تأیید می‌کند. از سوی دیگر، حزب سیاست اصلاح‌طلبان دولت را که به امید ممانشات با ولی فقیه در پشت درهای بسته به برخی اصلاحات محدود و مهندسی شده از بالا چشم داشتند، رد می‌کرد و آن را محکوم به شکست ارزیابی می‌دانست. در مجموع، بخش اعظم اصلاح‌طلبان به‌دلیل منافع طبقاتی و پیوندهای دینی و رابطه‌های شخصی در روبنای سیاسی، هر نوع پیوند زدن منافع اقتصادی توده‌ها را با مبارزه با استبداد و به‌کارگیری نیروهای اجتماعی (زنان، دانشجویان، و کارگران) خطرناک می‌دانستند. این گروه از اصلاح‌طلبان، حرکت و سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی را در حکم تندروی، رادیکالیزه شدن فضای سیاسی، و خطر «جریح‌دار کردن» طرف مقابل قلمداد می‌کردند، و برخی هنوز هم به چنین استدلالی پایبندند. خود اجرای فرمول «اقتصاد آزاد» در دوره دولت اصلاحات، علت دیگری بود برای محدود شدن نقش و سازمان‌دهی مردم، و منحصر شدن خواست‌های آنان به شرکت در انتخابات غیردمکراتیک رژیم. روشن بود که این برخورد یک‌جانبه اصلاح‌طلبان حاکم با نیازهای بی‌درنگ اقتصادی - اجتماعی توده‌ها، به‌زودی از پشتیبانی مردمی از اصلاح‌طلبان و نیروی مادی برآمده از حمایتشان به‌شدت خواهد کاست. ولی فقیه و اقتدارگرایان نیز شاهد این تضاد درونی جنبش مردمی به‌دلیل ضعف اصلاح‌طلبان بودند. آنان با بهره‌گیری از این نقص و تناقض، علاوه بر

انواع تهاجم‌های علنی و غیرعلنی بر ضد اصلاح‌طلبان، توانستند به جو نارضایی از دولت خاتمی دامن بزنند و پشتیبانی مردم را به تدریج به یأس و سرخوردگی تبدیل کنند. تحول‌های بعدی کشورمان با ظهور و رشد پدیده پوپولیسم احمدی‌نژاد، به موازات کاهش اعتبار سیاسی اصلاح‌طلبان حاکم در سطح جامعه، نشان داد که تنها بر پایه وعده به اجرای اصلاحات در رובنای سیاسی، آن هم از بالا و بدون شرکت نیروهای اجتماعی، نمی‌توان پشتیبانی گسترده توده‌ها را برخلاف منافع مادی آن‌ها حفظ کرد.

بدین ترتیب بود که احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ به کمک تقلب‌های انتخاباتی و با رویکردی کاملاً اقتصادی در تبلیغات انتخاباتی‌اش توانست ابتکار عمل و سگان کشور را به دست گیرد. برخی از مفسران سیاسی و اقتصادی برنامه‌های احمدی‌نژاد را گردش به سوی دولتی کردن و حتی آن را چپ قلمداد می‌کردند. حزب توده ایران این ارزیابی از دولت احمدی‌نژاد را کاملاً رد می‌کرد، و سیاست‌های اقتصادی او و دولت نهم را ادامه گرایش رژیم ولی فقیه به سوی نولیبرالیسم اقتصادی می‌دانست. برخی از منتقدان و هواداران رژیم ولایتی از طیف «چپ» و راست به دلیل وجود روابط دیپلماتیک نزدیک میان دولت احمدی‌نژاد با کشورهایمانند ونزوئلا و بولیوی، دولت نهم را متمایل به چپ ارزیابی می‌کردند. حزب توده ایران اعلام کرد که این برداشت در بهترین حالت کاملاً اشتباه و ساده‌لوحانه، و در بدترین حالت مغرضانه است. این نزدیکی سیاسی مصلحتی میان دولت‌های مترقی آمریکای جنوبی و رژیم دیکتاتوری ولایتی کوچک‌ترین دلالتی بر اشتراک نظری و عملی میان این کشورهای پیشرو با دولت کودتایی احمدی‌نژاد و برنامه‌های اقتصادی ضد مردمی‌اش نداشت. مخدوش بودن سرمایه‌داری کشور و به خصوص دیوان‌سالاری و نفوذ و دخالت‌های دولت آن هم صرفاً در راستای حفاظت از منافع سرمایه‌های بورژوازی بوروکراتیک در اقتصاد ایران، باهدف‌های مترقی و سمت‌گیری به سوی منافع مردمی و عدالت اجتماعی ذره‌ای ارتباط ندارد. در دو دهه گذشته یکی از بی‌رحم‌ترین نوع سرمایه‌داری در ایران به صورت سازمان‌یافته و با تشویق و کشاندن شئون اصلی اقتصاد به سوی گرایشی که در آن قانون بازار بی‌نظارت نقش محوری دارد، و همچنین تازاندن سوداگری خصوصی و رانت‌خوار، به پیش برده شده است و می‌شود و کشور ما را به یکی از غیرعادلانه‌ترین جامعه‌ها تبدیل کرده است. مطرح شدن «دخالت دولت» در اقتصاد یا طرح‌های صدقه‌وار- یا در اصطلاح دولتی در دوره احمدی‌نژاد، «مهرورزانه» - «بر پایه مصلحت‌های سیاسی جناحی بوده است. نضج نگرفتن شکل ناب «بازار آزاد» در ایران، و نبود برخی عرف‌های رایج در زیربنای اقتصاد سرمایه‌داری کشورمان، ربطی و قرابتی با سمت‌گیری اقتصاد مردمی کشورهایمانند ونزوئلا، برزیل، و بولیوی ندارد. در ایران بهره‌کشی شدید از نیروی کار به منظور دستیابی به ارزش اضافه سوداگری خصوصی، بر مبنای تسلط سرمایه‌های کلان تجاری و بوروکراتیک دولتی، در تاروپود اقتصاد کشور تنیده شده است و زندگی را برای زحمتکشان دشوار و گاه تحمل‌ناپذیر کرده است. برنامه‌های این دسته از کشورهای آمریکای لاتین در جهتی کاملاً مخالف با نولیبرالیسم اقتصادی تنظیم شده است. دقیقاً همان گرایش‌های ضد نولیبرالیستی در برنامه‌های اقتصادی کوبا (حتی با اصلاحات اخیر)، ونزوئلا، و بولیوی است که آن‌ها را هدف شدیدترین فشارهای برنامه‌ریزی شده سرمایه‌داری جهانی و بیش از همه آمریکا قرار داده است. این درحالی است که سرمایه‌داری جهانی و آمریکا، حتی در دوره جورج بوش، به هایوهوی ظاهراً ضد سرمایه‌داری احمدی‌نژاد و تبلیغات عوام‌فریبانه رژیم اعتنا هم نمی‌کرد. در مقابل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در دو دهه گذشته در مجموع از تلاش رژیم ولایت فقیه در بازسازی اقتصادش به سبک نولیبرالی استقبال هم کرده‌اند. گزارش‌های سالانه صندوق بین‌المللی پول در ستایش از طرح هدفمند کردن یارانه‌ها خود بسیار گویاست. طبیعی است که کوبا، ونزوئلا، و بولیوی در کارنامه خود چنین نمره خوبی از سرمایه‌داری جهانی ندارند، چون در برنامه‌های آن‌ها انگیزه سرمایه‌گذاری و سوداگری میلیاردرها و شرکت‌های فراملی محور اقتصاد را تشکیل نمی‌دهد.

حزب توده ایران در دو دهه گذشته همواره هشدار داده است که در عرصه اقتصادی، برخلاف ادعاهای «سازندگی» رفسنجانی و «دگرگون‌سازی» خاتمی، اقتصاد کشورمان در حال تخریب است. حزب از همان ابتدا شعارهای «مهرورزی، عدالت، و جز این‌ها» ی دولت احمدی‌نژاد را به درستی نقاب جدید بر کار بست سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی ارزیابی کرد، و تفاوت اصلی برنامه‌های اقتصادی دولت نهم (احمدی‌نژاد، ۱۳۸۴-۱۳۸۸) با دیگر دولت‌های جمهوری اسلامی را بسترسازی این دولت برای انتقال سرمایه‌های کلان و ثروت‌های باآورده به سوی جناح‌های دیگر درون حاکمیت اعلام کرد. حزب تأکید کرد که عوام‌فریبی‌های احمدی‌نژاد- خامنه‌ای در مورد ضدیت با سرمایه‌داری و «استکبار» ملاک نیست، بلکه مهم تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی با حمایت و دستور مستقیم ولی فقیه است که در دوره اول دولت احمدی‌نژاد جامعه شرعی به آن پوشانده شد و مشروعیت قانونی برای نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول فراهم کرد. اصل ۴۴ حالا (پس از تغییرهای صورت گرفته به دستور ولی فقیه) به طور مستقیم بیان می‌کند که: «دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ را ندارد.» حزب افشا کرد که این یعنی شانه خالی کردن دولت از زیر بار مسئولیت، و ضربه زدن به نقش راهبردی دولت و بخش دولتی؛ یعنی ملتزم کردن فعالیت «دولت کوچک» به برپایی بازار کار انعطاف‌پذیر؛ یعنی ادامه همان برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی خاتمی و رفسنجانی، این بار اما با نما و نقابی دیگر. برنامه دولت احمدی‌نژاد ادامه محدود کردن و تقلیل دادن حقوق مادی و اجتماعی زحمتکشان و جلوگیری از حق اعتراض و فعالیت‌های صنفی مستقل آن‌ها بود. به عبارت دیگر، دولت‌های نهم و دهم (احمدی‌نژاد) رژیم ولایتی موظف بوده‌اند که برنامه‌های کلان کشور را همخوان با محوری کردن قوانین «بازار آزاد» در اقتصاد، به منظور سوداگری، بی‌ریزی کنند. حزب توده ایران گوشزد کرد که خصوصی‌سازی در رژیم ولایتی نه به معنای کلاسیک و عرف معمول در نظام سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، بلکه هدف از آن خارج کردن اموال خصوصی شده از مالکیت و نظارت عمومی (دولتی) به منظور فراهم کردن امکان دسترسی بورژوازی بوروکراتیک دولتی و رانت‌خوار به آن‌هاست. در واقع بیشتر اختصاصی سازی است تا خصوصی‌سازی کلاسیک سرمایه‌داری. تأسیس انواع شرکت‌های شبه‌دولتی ربطی به برنامه‌ریزی‌های ملی و مردمی و توسعه و باروری کار تولیدی نداشت، بلکه دقیقاً بهره‌گیری از ابزار مورد استفاده نولیبرالیسم اقتصادی در «غیرعمومی» (غیردولتی) کردن اموال متعلق به عموم مردم است که به نیابت از آن‌ها در اختیار دولت‌ها قرار می‌گیرد. برخی از کارشناسان «شبه‌خصوصی» را به جای شبه‌دولتی و «خودسازی» را به جای خصوصی‌سازی رژیم ولایتی به کار بردند که گویای همان نکته است که به آن اشاره شد. حزب توده ایران از نخستین نیروهایی بود که نقش سپاه پاسداران به منزله بورژوازی بوروکراتیک نوکسسه را به منزله عامل پر قدرتی در تحول‌های کشور ارزیابی کرد. در تحلیل‌های حزب توده ایران پیش‌بینی شده است که این روند، تغییرهای اقتصادی و سیاسی‌ای مهم را در رژیم ولایتی حاکم موجب خواهد شد. از دوره اول دولت احمدی‌نژاد (دولت نهم) و با حمایت رهبری، نهاد سپاه- بسیج از راه تأسیس انواع شرکت‌های چتری و کنسرسیوم‌های

خصوصی تجاری، و به دست گرفتن پروژه‌های میلیارد دلاری، به یکی دیگر از کانون پر قدرت تمرکز سرمایه تبدیل شده است. ارگان مرکزی حزب توده ایران، «نامه مردم»، بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ در بسیاری از مقاله‌هایش به تغییر توازن قدرت در رهنمای سیاسی کشور به سبب وزن اقتصادی - سیاسی این بورژوازی بوروکراتیک (یعنی سپاه) اشاره کرده است.

حزب توده ایران معتقد است که جناح نوپای اعتدال گرایی - که در شرایط کنونی از نظر سیاسی بخش پر قدرت و پرنفوذ "سرمایه‌داری نولیبرال" را نمایندگی می‌کند - توانسته است موقعیتش را در هرم قدرت محکم‌تر از پیش کند. "سرمایه‌داری نولیبرال" ایران، خواهان آن‌چنان تغییرهای اساسی‌ای در اقتصاد کلان و روابط خارجی است تا در بطن آن بتواند شیوه‌های نو سودآوری را برای سرمایه کلان هر چه بیشتر گسترش دهد. جناح اعتدال‌گرا - که برخاسته از لایه‌های "بورژوازی بوروکراتیک" است - اکنون با ادامه ریاست جمهوری حسن روحانی، یعنی دولت اعتدال با پشتیبانی سران رژیم، وظیفه به وجود آوردن تغییرهایی گسترده‌تر و عمیق‌تر در راستای تعدیل‌های اقتصادی‌ای نولیبرالی را عهده‌دار شده است - و برای حفظ ظاهر - آن را زیر تابلوی "اقتصاد مقاومتی" به اجرا خواهد گذاشت. اصحاب قدرت رژیم و از جمله نمایندگان سیاسی لایه‌های فوقانی بورژوازی، به خوبی می‌دانند که دوام "برجام" برای تخفیف و سرانجام تعلیق تحریم‌ها در راستای گسترش و تعمیق روابط اقتصادی با جهان امری حیاتی است. آن‌ها به این واقعیت واقف‌اند که فقط از راه ایجاد پیوندهایی استوار بین کلان‌سرمایه‌های مالی ایرانی با مدار سرمایه‌داری مالی جهانی است که می‌توانند در راه تخفیف بحران داخلی عمل کنند.

۲۵ سال پس از آغاز اجرای تعدیل‌های اقتصادی با گرایش به سوی «اقتصاد آزاد»، نتیجه برنامه‌های اقتصادی دولت‌های رژیم ولایت فقیه، پدیدار شدن یک جامعه «زر سالار» (پلوتوکراسی) است. در صورتی که یک هدف مهم انقلاب مردمی بهمن ۵۷ حرکت به سوی «جامعه عدالت سالار» بود. دولت «تدبیر و امید» حسن روحانی نیز ادامه دهنده همان سیاست‌های راهبردی رژیم ولایت فقیه در امر گسترش تعدیل‌ها و پیشبرد اقتصاد نولیبرالیستی بوده است. وضعیت طبقه کارگر و دیگر لایه‌های زحمتکشان در سال‌هایی که از کار این دولت می‌گذرد روبه وخامت گذاشته است. آنچه که به عنوان عملی شدن کامل برجام و رفع تحریم‌ها از آن سخن گفته می‌شود، چیزی نیست به غیر از هماهنگ شدن هر چه بیشتر برنامه‌های دولت برای پیوند اقتصاد ضعیف، تک‌محصولی (نفتی) و وارداتی ایران با سرمایه‌های کلان جهانی در چارچوب اجرای وسیع‌تر تعدیل‌های اقتصادی نولیبرالیستی.

حزب توده ایران در تحلیل‌هایش و در بیان نظریاتش در زمینه اقتصادی، در ارائه بدیل مردمی اجتماعی - اقتصادی و مقابله نظری با نولیبرالیسم اقتصادی در کشورمان و در عرصه جهانی ثابت‌قدم بوده است. در چند سال گذشته، حزب توده ایران با تحلیل اقتصاد سیاسی ایران و کنکاش در برنامه‌های دولت‌های پیاپی باهدف اجرا کردن آزادسازی اقتصادی، توانسته است رابطه این برنامه‌ها را با کنش‌های روبنای سیاسی مورد بررسی عینی قرار دهد.

هدف تاکتیکی حزب توده ایران: برپایی اتحادهای وسیع، بر اساس مخرج مشترک‌ها

تجربه سال‌های دهه ۱۳۳۰ و دوره انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که برپایی جبهه‌یی وسیع در مسیر گذار کشورمان از دیکتاتوری، برای حزب توده ایران اهمیتی ویژه دارد. در برهه کودتای خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پیش‌داوری مخرب میان نیروهای ملی و چپ به ضعف عمده جنبش مردمی در برپایی اتحادها و جبهه‌یی وسیع انجامید که عاملی بود در موفقیت کودتا و استقرار دیکتاتوری شاه. درس‌آموزی از این اشتباه نیروهای ملی و نیز حزب توده ایران که در دوره کوتاهی دچار آن شده بود، نشان می‌دهد که به وجود آوردن اتحاد و همکاری برای دفاع از دموکراسی و گذار از استبداد، و دفاع از حاکمیت ملی در برابر دخالت از خارج امری حیاتی است. در مرحله کنونی نیز، مانند برهه‌های تاریخی حساس گذشته، ترکیب نیروهای شرکت‌کننده در جبهه‌یی وسیع و مبارزه با دیکتاتوری مسلماً بدون تضادهای درونی و پیچ‌وخم‌های تند نخواهد بود و احتمالاً خطاهایی نیز در بر خواهد داشت. ریشه بسیاری از چنین تضادهایی به منافع مادی طبقه‌ها و قشرهای شرکت‌کننده در جنبش مردمی و جبهه مشترک، و برنامه‌های اقتصادی آن مربوط می‌شود. این فرایندی عینی و گریزناپذیر است که انکار آن در بدترین حالت تظاهر و فرصت‌طلبی است، و در بهترین حالت خوش‌بینی ذهن‌گرایانه و بیهوده است. امر مهم در اینجا، تشخیص این تضادهای ناگزیر درونی و از آن مهم‌تر، شناخت و تکیه و تأکید بر مخرج مشترک‌هایی است که می‌توانند تعیین‌کننده سیاست‌های اتحادها باشند. حزب توده ایران معتقد است که این مخرج مشترک‌ها صرفاً از طریق شعارهای انتزاعی، برگزاری همایش‌ها و سخنرانی‌ها و مقاله‌نویسی‌های انفرادی به هدف تمرین همکاری‌های دموکراتیک، یا صدور اعلامیه‌های مشترک در محکومیت رژیم و تجلیل از واقعه‌های تاریخی پدید نمی‌آیند. موضوع‌هایی از قبیل فشار برای «انتخابات آزاد» یا «جمهوری خواهی» مخرج مشترک‌های مهمی‌اند، ولی به تنهایی و بدون پیوند متقابل و تنگاتنگ با دیگر خواست‌های فوری اقتصادی قشرهای زحمتکش نمی‌توانند هدف محوری برپایی اتحادهای وسیع قشرها و طبقه‌های اجتماعی گردند. مخرج مشترک‌ها باید به صورت حلقه‌هایی به هم پیوسته در چارچوب منشوری برای آزادی‌های دموکراتیک و برنامه‌های اقتصادی مترقی برای ایران و مردم آن بازتاب یابد. برنامه‌های پیشنهادی نیروهای سیاسی پیشرو و نماینده‌های قشرها و طبقه‌های گوناگون باید به صورت صریح و شفاف بیان شود تا بتوان بر اساس آن‌ها به مخرج مشترک‌های لازم برای تحقق تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی مترقی و دموکراسی و آزادی رسید. در غیر این صورت، امکان تبادل نظر و اتحاد عملی برای همکاری‌های مشترک سازمان‌یافته بسیار دشوار خواهد بود.

در شرایط کنونی، حزب توده ایران معتقد است که واقعیت‌های موجود و تجربه تاریخی جهانی و کشورمان نشان می‌دهد که تنها راه گذار از استبداد حاکم، بدون دخالت بیگانگان از خارج، برپایی یک جبهه وسیع ضد دیکتاتوری بر اساس اتحاد آگاهانه قشرها و طبقه‌های اجتماعی (و نمایندگان سیاسی - اجتماعی آن‌ها) پیرامون منافع مشترک آنها است. اگرچه از سویی ضرورت عینی فراهم آمدن حداقل نیرو حکم می‌کند که طیف وسیع نیروهای سیاسی و اجتماعی فعال مخالف دیکتاتوری حاکم در این امر شرکت داشته باشند، اما از سوی دیگر، بسیار مهم است که جنبش مردمی به غیر از مخالفت با رژیم ولایتی، معیاری برای سنجش موضع‌های تاکتیکی و هدف‌های استراتژیکی نیروهای سیاسی مخالف داشته باشد. به اعتقاد ما، چنین معیاری محک واقعی و عملی تعیین‌کننده جدیت و ثابت‌قدمی نیروهای شرکت‌کننده در جبهه ضد دیکتاتوری

برای گذر از استبداد به سوی مرحله دموکراتیک در چارچوبی ملی و مستقل خواهد بود.

تضادهای طبقاتی را نمی‌توان بنا به مصلحت تعطیل کرد و به فراموشی سپرد. مبارزه طبقاتی فرایندی عینی است که خارج از ذهن و اراده افراد عمل می‌کند. ولی می‌توان و باید درجه رویارویی مرحله‌ای نیروهای سیاسی در مبارزه طبقاتی را بنا بر شرایط مشخص مقطعی و تضاد اصلی جامعه در رژیم ولایی مدیریت کرد. از دیدگاه حزب توده ایران فرایند مبارزه طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش بر ضد سرمایه‌داری مقوله‌ای جامد نیست و مرحله‌هایی مشخص دارد. تنها امری که در طول همه مرحله‌ها ثابت می‌ماند، هدف درازمدت و نهایی آن، یعنی دگرگون‌سازی بنیادین در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی به‌منظور دستیابی به سوسیالیسم است. شکل هدف و تاکتیک‌های اتحادها در روند مبارزه طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش با شرایط مشخص مرحله‌های گذر منطبق خواهد بود. نکته بسیار مهم، مرحله‌ای بودن کل این فرایند است که در آن آمیزه‌ای از تغییرهای تدریجی (اصلاحات) و جهش‌های انقلابی وجود خواهد داشت. نظر لنین درباره هنر مبارزه سیاسی و قانونمندی دیالکتیک تغییر، شایان توجه است:

"هر چرخش زیگزاگی تاریخ یک سازش است. سازشی بین کهنه‌ای که هنوز برای نفی کامل نو به‌اندازه کافی نیرومند نیست، و آن نوبی که هنوز برای برانداختن کامل کهنه به‌اندازه کافی قوی نشده است. مارکسیسم از سازش احتراز نمی‌کند و استفاده از آن را ضروری می‌داند، ولی این امر نافی آن نیست که مارکسیست‌ها به‌مثابه نیروی زنده و فعال تاریخ با تمام قوا علیه سازش مبارزه کنند. کسی که نتواند این به‌اصطلاح تضاد را درک کند، حتی از الفیای مارکسیسم سر درنیاورده است."

حزب توده ایران معتقد است که تضاد اصلی جامعه کنونی ایران تضادی است بین اکثریت مردم و رובنای سیاسی دیکتاتوری ولایی و زیربنای اقتصادی به‌غایت فاسد و رانت‌خوار آن، و از این روی، پیرایش شکلی (با حفظ مضمون) در رובنای سیاسی که لازمه ظهور پدیده حسن روحانی و دولت تدبیر و امید شده است، نمی‌تواند در ماهیت رژیم ولایت فقیه تغییری اساسی ایجاد کند. ما معتقدیم که این تضاد اشتی‌ناپذیر بین اکثریت مردم و دیکتاتوری ولایی، سرانجام جامعه ما را به تحزک و حرکت درمی‌آورد. بنا بر دیالکتیک حرکت هر پدیده‌ای، تحوّل‌های آن پدیده مرحله‌ای خواهد بود. در کشور ما، اکنون نخستین مرحله پیش رو، طرد رژیم ولایی و گذر به مرحله ملی - دموکراتیک است و این امر از طریق استحاله رژیم ولایت فقیه تحقق نخواهد یافت.

حزب توده ایران بر این اصل تأکید داشته است که تاکتیک‌ها و اتحادهای طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش میهن ما برای گذار از دیکتاتوری ولایی، با تاکتیک‌ها و اتحادهای آن‌ها برای گذار به سوسیالیسم در آینده، تفاوت‌هایی اساسی دارد و خواهد داشت. مرحله کنونی فراروی جنبش اجتماعی در جامعه ما، گذر از دیکتاتوری به دموکراسی و عدالت اجتماعی است و در این گذرگاه پی‌ریزی سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی و کارگری مستقل مرحله‌ی بسیار مهم در امر سازمان‌دهی جنبش و دموکراتیک کردن جامعه است. جنبش کارگری و نقش اقتصادی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و صنفی برای دستیابی به خواست‌های مادی و ارتقای سطح زندگی زحمتکشان را نباید با فعالیت سیاسی و شعارهای پُرطمطراق و واژه‌های نارسا و نامربوط به شرایط کنونی مانند «انقلاب سوسیالیستی - کارگری - کمونیستی» منحرف کرد. مبارزه طبقاتی در راستای گذار از مرحله‌ی به مرحله دیگر را نمی‌توان و نباید به لزوم وقوع انقلاب سوسیالیستی (که هنوز در دستورکار روز جنبش مبارزاتی طبقه کارگر و زحمتکشان کشورمان نیست) مشروط و وابسته کرد. در مورد اوضاع کنونی کشورمان باید از خود پرسید که آیا مضمون مبارزه طبقاتی یا جنبش کارگری کنونی میهنمان می‌تواند به انقلاب سوسیالیستی یا نزدیک بودن وقوع آن ربطی داشته باشد؟ به اعتقاد ما شرایط عینی و ذهنی نشان می‌دهند که مضمون مبارزه طبقاتی یا جنبش کارگری کنونی کشورمان به گذر از مرحله دیکتاتوری به مرحله دموکراتیک در سطح ملی مربوط می‌شود و نیروهای چپ نباید دچار ذهن‌گرایی شوند.

حزب توده ایران معتقد است که مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان در راه رسیدن به هدف درازمدت و غایی حزب، یعنی گذار به مرحله سوسیالیسم، از مرحله‌هایی احتمالاً طولانی می‌گذرد که پی‌ریزی حکومت ملی - دموکراتیک نخستین مرحله آن است که اکنون فراروی جنبش قرار دارد. توازن نیروها در عرصه جهانی و تحولات جهانی، به‌ویژه پیشروی نیروهای چپ در هموار کردن مسیر گذر به سوسیالیسم در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که در آن‌ها نیروهای مولد به درجه رشد بالایی رسیده‌اند، بی‌تردید بر چگونگی مرحله‌های دگرگونی و تحوّل اجتماعی در کشورهای درحال‌رشد نیز تأثیر تعیین‌کننده خواهد داشت.

مضمون و مسیر این حرکت به سوی سوسیالیسم در مرحله‌های متعدد و گوناگون، به‌هر صورت از راه برپایی میانی دموکراسی مردمی و نهادینه کردن آن در حکم شالوده‌ای برای تحقق و گسترش و تداوم عدالت اجتماعی خواهد گذشت. حزب توده ایران دموکراسی انتزاعی و بدون پیوند ساختاری با عدالت اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت اجتماعی را رد می‌کند. در این زمینه، درک غیرمنطقی و ضعف نظری در مورد چگونگی برخورد قاطعانه با دیکتاتوری و گذر از آن، به دو صورت کلی بروز می‌کند که وجه مشترک هر دو صورت، تکیه نکردن بر نیروی جنبش مردمی و ممانعت از برپایی اتحادهای وسیع است. صورت اول، گرایش طیف راست و محافظه‌کار نیروهای مخالف رژیم ولایی و اصلاح‌طلبان استحاله شده و مطیع ولی فقیه است که تکامل اجتماعی را صرفاً به تغییرهای صوری از طریق انتخابات مهندسی شده و ویتربین‌سازی‌هایی مانند شعارها و قول‌های طرفداران دولت «تدبیر و امید» محدود می‌کند. بازتاب عملی این نظر را به‌شکل‌های متفاوتی می‌توان دید؛ برای مثال: اصرار به کار سیاسی از بالا توسط نخبگان سیاسی و عدم خالت مردم در معادلات سیاسی، یا مطلق کردن دموکراسی انتزاعی و بی‌اعتنا بودن به منافع اقتصادی و دشواری‌های معیشتی توده‌ها، محدود کردن تغییرها به اصلاحات رובنایی سطحی به‌منظور اصلاح رژیم دیکتاتوری یا اشتی با آن، بدون نفی ولایت فقیه، یعنی آنچه اکنون زیر لوای اتحاد اصول‌گرایان و بخشی از به‌اصطلاح اصلاح‌طلبان زیر عنوان «اعتدال‌گرایی» وجود دارد. صورت دوم، برخوردی چپ‌زوانه و ذهنی است که مرحله‌ای بودن حرکت ترقی‌جویانه را رد می‌کند، جهش انقلابی را مطلق می‌کند، و اصلاحات و مرحله تغییرهای کمی را بی‌اهمیت می‌داند و آن را در حکم سازش با بورژوازی قلمداد می‌کند. این اشتباه چپ‌زوانه، تدارک و کار توده‌ای و سازمان‌دهی آن در راستای به‌وجود آوردن تغییرهای کمی بر پایه بسیج نیروهای اجتماعی - سیاسی مختلف و برپایی جبهه وسیع کار مشترک را رد می‌کند، و درکی ناقص و احساساتی از مارکسیسم در مورد جهش یا تغییر انقلابی دارد. تحلیل‌ها و موضع‌های حزب توده ایران در دهه‌های اخیر تمایزی مشخص با چنین آموزه‌های نظری راست و چپ داشته است. حزب در مجموع، در بیش از ۷ دهه گذشته، در برابر چنین گرایش‌های چپ‌زوانه همیشه مقاومت کرده است.

نباید ناگفته گذاشت که حزب توده ایران از نقش و مبارزه آن دسته از اصلاح‌طلبانی که صادقانه و شجاعانه برای تداوم جنبش و نفی اقتدارگرایی بر موضع مردمی و دموکراتیک خود پافشاری می‌کنند قاطعانه دفاع اصولی کرده است و همواره خواهد کرد و آن را وظیفه خود می‌داند. حزب توده ایران همیشه اجرای اصلاحات عمیق را بخش لازم و مهمی در راه جهش‌های کیفی جامعه دانسته است. البته ما انتقادهای خود به عملکرد مبارزان اصلاح‌طلب را نیز به روشنی بیان کرده‌ایم. به اعتقاد ما، عملکرد رهبری جنبش اصلاح‌طلبی و شالوده‌نظری نظریه‌پردازان آن درباره نحوه مبارزه، و گریز آن‌ها از تکیه بر نقش مردم و جنبش مردمی، در مقطع‌هایی مشخص دچار نقصان‌هایی اساسی بوده است، و به هدر رفتن فرصت‌های تاریخی‌ای مهم انجامیده است. عقب‌نشینی‌های بی‌موقع، موضع‌گیری انفعالی در برابر رویدادهای اساسی در بطن جامعه، اصرار بر مبانی گنگ و مبهمی مانند «آرامش فعال»، و اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی (کاهش نیروهای انسانی در تولید)، همگی برآمده از سیاست‌هایی است که ضرورت طرد ولایت فقیه و تکیه به نیروی مردم برای پیشبرد امر دموکراسی و عدالت اجتماعی را در دستورکار خود نداشته است.

باید توجه داشت که اصلاح‌طلبان نمایندگان طبقه و قشرهایی مشخص در جامعه‌اند که به نوبه خود خواستار تغییرهایی در جامعه‌اند. مهم‌تر اینکه، بخش‌های مهمی از بدنه و رهبری جریان‌های پیشروتر و رادیکال‌تر اصلاح‌طلب با دیکتاتوری ولایتی حاکم در تضاد مستقیم قرار دارند. تردیدی نیست که میزان انتظار از همه نیروهای اجتماعی یکسان نیست، و انتظار بالاتر داشتن از ظرفیت هر قشر اجتماعی، بیهوده، زیان‌بار، و تلف‌کننده نیرو است. از جانب دیگر، نفی همان ظرفیت موجود و حتی گاه محدود نیز به از دست دادن نیرویی منجر می‌شود که هر ذره‌ای از آن در شرایط کنونی برای جنبش مردمی کشورمان در مبارزه با استبداد حاکم ارزنده و ضرور است. اصلاح‌طلبان بخش مهمی از جنبش مردمی و مبارزه برای گذر از دیکتاتوری را تشکیل می‌دهند، ولی بر پایه تجربه‌های به‌دست آمده تا کنون می‌توان گفت که به‌تنهایی در مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه موفق نبوده‌اند.

برنامه مصوب کنگره ششم حزب توده ایران دقیقاً بر محور ایجاد اتحاد آگاهانه طبقه کارگر، قشرهای زحمتکش، خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی جامعه، و سرمایه‌داری ملی (و نمایندگان سیاسی آن‌ها) تنظیم شده است. دیدگاه‌های اصولی منعکس شده در موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های پرشمار حزب ما نشان می‌دهد که جنبش مردمی در راستای پیروزی بر دیکتاتوری حاکم، باید برای جذب لایه‌های گوناگون زحمتکشان کشورمان در روندی فراتر از شکل‌های موجود و مرسوم دموکراسی، بتواند جنبه‌های گوناگون عدالت اجتماعی را با خواست‌های مادی و معیشتی زحمتکشان مرتبط کند. از این روی، تنها نتیجه منطقی این می‌تواند باشد که جهت‌گیری برنامه اقتصادی جبهه متحد ضد دیکتاتوری باید به سوی ارتقای کیفی و کمی نیروی کار و سرمایه تولیدی ملی ارزش‌افزا باشد. حزب توده ایران معتقد است که تحکیم و تقویت نقش بنیادی دولت و نهادهای دموکراتیک ملی، محور اصلی هدایت‌کننده راهبرد لازم در راستای گذار از دیکتاتوری و بازسازی کشور است. عامل اساسی در این مرحله، تنظیم سیاست‌های کلان ملی در راستای توسعه و رشد اقتصادی - اجتماعی بر اساس برنامه‌ی مدون، به‌همراه شفاف‌سازی فرایندهای تصمیم‌گیری و تمرکززدایی قدرت در مرکز به‌منظور امکان‌پذیر کردن تصمیم‌گیری بر مبنای ضرورت‌های محلی موردنیاز مردم است. فقط با سرمایه‌گذاری ملی گسترده و مستمر همراه با اختصاص دادن هدفمندانه منابع تولید توسط حکومتی دموکراتیک می‌توان سرمایه‌های تولیدی عمومی و خصوصی را در این مسیر جذب و به‌سود مصالح ملی هدایت کرد. این به‌معنای محو کامل سازوکار بازار سرمایه‌داری، دولتی کردن مطلق، و کنترل مرکزی بر همه شئون اقتصادی کشورمان نیست، بلکه آنچه در مرحله کنونی بسیار ضرورت دارد، حذف کامل سیاست‌های نولیبرالی اقتصادی و محو کامل سلطه سرمایه‌داری تجاری غیرتولیدی است که به‌صورتی انگل‌وار و هماهنگ با بورژوازی بوروکراتیک دولتی رانت‌خوار در کشورمان عمل می‌کند.

در ارزیابی خط سیر تکاملی نظرها و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب توده ایران باید توجه داشت که حزب به‌صورت تک‌بعدی به برنامه اقتصادی نمی‌پردازد. تأکید بر این نکته بسیار ظریف و مهم است که جهش کیفی جامعه در عرصه ملی فقط با اجرای هم‌زمان سه هدف امکان‌پذیر می‌شود:

- ۱) حذف دیکتاتوری ولایتی،
- ۲) به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی اقتصادی به‌سود اکثریت مردم،
- ۳) جلوگیری از دخالت و دست‌اندازی اقتصادی و سیاسی قدرت‌ها و کشورهای خارجی.

پیشبرد این هدف‌ها حرکت پر دامنه سیاسی و اقتصادی‌ای زرف است به‌منظور امکان‌پذیر کردن جهش کیفی در جامعه که نمی‌توان آن را صرفاً به عهده اصلاح‌طلبان حکومتی و «بازار آزاد» و بخش خصوصی گذاشت که دغدغه اصلی اش سوداگری خصوصی و انباشت سرمایه به‌هر نحو است. از این روی، حزب توده ایران با نقش محوری داشتن سرمایه‌های خصوصی مخالفت اصولی و بنیادی دارد. سرمایه‌های خصوصی ملی در صورت وجود یک برنامه مدون برای رشد اقتصادی ایران می‌تواند به‌صورت جزئی از برنامه اقتصادی یک دولت مردمی و دموکراتیک، نقشی برجسته و مهم در مسیر توسعه ایران بازی کنند، و باید از این نقش استقبال کرد، اما نه بدون نظارت و کنترل رها کردن آن در چارچوب برنامه‌ی ملی و جامع. جدا از بحث‌های نظری، منطق و تجربه عینی نیز حکم می‌کنند که تغییرهای اجتماعی - اقتصادی‌ای را که ایران بدان‌ها به‌شدت نیازمند است فقط توسط نهادهای حکومتی ملی و دموکراتیک و شفاف می‌توان امکان‌پذیر و عملی کرد. بر پایه این نگرش است که حزب توده ایران لزوم ارائه هم‌زمان منشوری برای آزادی‌های دموکراتیک و برنامه‌ی برای تحقق اقتصادی مردمی و تلفیق آن‌ها با یکدیگر در مسیر حرکت جنبش مردمی را پیشنهاد کرده است، زیرا در نبود هر یک از دو مقوله عدالت اجتماعی - اقتصادی یا آزادی‌های دموکراتیک، هر دو از محتوا تهی خواهند شد. استقلال ملی جامعه‌ی که فارغ از عدالت اجتماعی - اقتصادی و آزادی‌های دموکراتیک باشد، دستخوش و قربانی انواع و اقسام دست‌اندازی‌های اقتصادی، سیاسی، و نظامی قدرت‌های خارجی و امپریالیستی می‌شود.

در شرایط کنونی نیز حزب توده ایران بار دیگر همراه با ارائه تحلیل‌هایی مشخص و عینی از معضله‌هایی که میهنمان با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند، از جمله نیروهای مطرح در جنبش مردمی کشور است که در راستای دفاع از استقلال ملی کشور و انجام تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی، با دیکتاتوری حاکم مبارزه می‌کنند. حزب توده ایران مبارزه قاطعانه به‌منظور کنار گذاشتن نولیبرالیسم اقتصادی را حلقه اصلی و تعیین‌کننده در زنجیره تحوّل‌های آینده کشور، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی، ارزیابی می‌کند. از این‌رو، تأکید برنامه تصویب‌شده در کنگره ششم حزب بر طرد کامل سیاست‌های تعدیل اقتصادی نولیبرالی، و حرکت به سوی بازسازی شئون اساسی اقتصاد کشور و سمت‌گیری به جانب حمایت از نیروی کار و تولید ارزش افزا تنظیم شده است.

نگاهی به برخی بُره‌های کلیدی ۷۶ سال مبارزه حزب توده ایران

۷۶ سال پس از تولد حزب توده ایران، جامعه ما برای تحقق بخش‌هایی عمده از برنامه‌های مترقی حزب - که برخی از آن‌ها حتی ۱۰۰ سال پیش مطرح شده‌اند - همچنان در تلاش است، و اکنون در مبارزه با دیکتاتوری ولایی، همان‌طور که در بخش‌های بعدی این نوشتار خواهیم دید، روند پُرفراز و نشیب این مبارزه، و مطرح شدن نکته‌های عام برنامه‌های حزب به‌منظور انجام تحوّل‌های بنیادی اجتماعی و اقتصادی، با شباهت‌هایی توجه‌برانگیز، بارها در چندین دهه گذشته تکرار شده است.

سند‌های تاریخی در این بخش از منابع زیر جمع‌آوری شده‌اند:

نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، نوشته رفیق عبدالصمد کامبخش، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳،
مجله دنیا، شماره ۱ سال ۱۳۶۴،
اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰،
ویژه‌نامه دنیا، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۵،
گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، نوشته رسول مهربان،
روزنامه رها، شماره ۶۶۶، ۹ مهر ۱۳۳۱،
از ۱۳۲۰ تا آغاز جنبش‌های ملی در آذربایجان و کردستان (۱۳۲۴)

برای درک بهتر شرایط اقتصادی و اجتماعی دوران تولد حزب توده ایران و بروز نخستین تغییرهای تأثیر پذیرفته از آن، لازم است نگاهی بیندازیم به دوره‌ی کوتاه پیش از تأسیس حزب، یعنی سال‌های پایانی سلطنت مطلقه رضاشاه. در آن زمان عقب‌ماندگی اجتماعی - اقتصادی و ناآگاهی طبقاتی و فقر طاقت‌فرسا بر زندگی قشرهای مختلف زحمتکشان شهر و روستا مستولی بود. در کنار سلطنت خودکامه رضاشاهی، تسلط بدون مانع امپریالیسم که از دوران قاجار به ارث مانده بود، همراه با رشد بورژوازی کمپرادور (وابسته به خارج) و مالکان بزرگ، در پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر با رובنای سیاسی کشور عجین شده بودند. زنده‌یاد رفیق عبدالصمد کامبخش درباره وضع زحمتکشان در این دوره می‌نویسد: «وضع طبقه کارگر در اواخر سلطنت رضاشاه رقت‌بار است. با وجود ترقی دو برابر هزینه زندگی، طی ده سال اخیر دستمزد کارگر تغییری نیافته بود. روز کار یک کارگر غالباً از آفتاب تا آفتاب بود. حداکثر دستمزد پنج تا هشت ریال در مقابل دوازده تا چهارده ریال حداقل هزینه روزانه [بود]، مضاف بر اینکه زنان و کودکان نیز مجبور بودند کار کنند و با حداکثر استعمار، نازل‌ترین دستمزد را دریافت دارند.»

برای شناخت بهتر چارچوب و شرایط حاکم بر روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه آن روز و تجسم بهتر مناسبات میان سرمایه‌داری در حال رشد و زحمتکشان، به سندی تاریخی و جالب از روزنامه «رهبر»، شماره ۷۵۸ (۱۲ تیر ۱۳۲۵) اشاره می‌کنیم. این «اجیرنامه» یا به عبارت دیگر قرارداد کار، در سال ۱۳۱۵ در صفحه ۱۲۶ دفتر اسناد رسمی شماره ۶ اصفهان به شماره ۱۱۶۰۳ - ۱۳۱۵/۴/۲۳ به ثبت رسیده است:

دفتر اسناد رسمی نمره ۶

وزارت عدلیه

ثبت اسناد و املاک کل مملکتی

ورقه معاملات متفرقه

نوع سند: اجیرنامه

حوزه اصفهان

اجیر آقای سیدعلی به‌حق زهرایی به‌نام و نشان نمره ۳۸۱ صادره و ساکن رزان، ولد سیدعلی محمد مستاجر شرکت نسبی ریسندگی رحیم‌زاده و شرکاء به‌مدیریت آقای محمد کتابی به‌نماینده‌ی آقای عباس منتصر طبق مراسله نمره ۱۱۲-۱۶-۲/۳/۱۳۱۵ نوع عمل - حضور متوالی اجیر در کارخانه فوق واقع در خیابان شاهپور اصفهان در انجام امور مرجوعه به‌این قرار که ده ساعت در پُست شب یا روز به تعیین کارخانه خدمت نماید.

مدت - از تاریخ ذیل لغایت سه سال شمسی.

اجرت - در سال اول هر ماهی یک‌صد و بیست ریال، سال دوم هر ماه یک‌صد و سی و پنج ریال، سال سوم هر ماهی یک‌صد و پنجاه ریال که آخر هر ماه دفتر کارخانه را امضاء نموده و دریافت دارد.

و آخر هر شش ماه رسید رسمی تحویل دهد و اجیر ملزم است هر پُستی را الی دو ساعت با دستور کارخانه فوق‌العاده خدمت نماید و به

تناسب اجرت فوق العاده دریافت دارد.

شروط- با تعدی یا تفریط اجبر و توجه ضرر باید به تصدیق معلم کارخانه از عهده خسارت وارده برآید. با تعلل اجبر از حضور و انجام وظیفه مقرر بدون عذر موجه هرروز دو برابر اجرت از حقوق او کسر خواهد شد- هرگاه کارخانه را تعطیل نمود و یا در جای دیگر مشغول کار شد باید یک هزار ریال به شرکت مزبور بپردازد. هرگاه اجبر مرتکب خلاف یا خیانتی گردید و یا به تصدیق ناظم و معلم کارخانه از اطاعت و انتظامات سرپیچی نماید و یا اینکه کارخانه به جهتی تعطیل شود (به مدت بیش از ده روز) اختیار فسخ بقیه مدت با مستأجر است.

به تاریخ ۲۳ تیرماه سنه ۱۳۱۵

محل امضاء... عباسعلی منتصر سیدعلی به حق زهرایی

در آن سالها انعقاد این نوع قراردادهای کار معمول بود. البته بسیاری از کارگران و در کل زحمتکشان (به خصوص زنان و کودکان) در دوره رضاشاه حتی از حق انعقاد همین «اجیرنامه» ضد انسانی محروم بودند و در شرایطی به مراتب بدتر از محتوای این قرارداد استثمار می شدند. همان طور که مفاد این سند رسمی نشان می دهد، نظام حاکم وجود کارگر را در مقام فرد به رسمیت نمی شناخت و به عمد او را «اجیر» یا «عمله» می نامید. جالب توجه است که در اوایل پس از پیروزی انقلاب بهمن، به اصطلاح قانون کار احمد توکلی نیز برای محدود کردن خواست های زحمتکشان و رویارویی با پیشنهادهای حزب توده ایران و نفوذ آن و دیگر نیروهای چپ، به عمد از کلمه های اجبر و اجرت به جای کارگر و مزد استفاده می کرد. کسانی مانند توکلی، عسگر اولادی، لاریجانی، و جز اینان، که در برهه پس از پیروزی سیاسی انقلاب فعالانه از پیشروی انقلاب به عرصه اقتصادی جلوگیری می کردند، حالا در جناح اصول گرا از هواداران سینه چاک «اقتصاد آزاد» هستند و در برپا نگه داشتن بازار کار «انعطاف پذیر» هنوز هم بر ضد منافع زحمتکشان نقش آفرینی می کنند.

محتوا و شرط های آن قرارداد سال ۱۳۱۵ برآمده از بقایای مناسبات پیشا سرمایه داری بود، اما در عمل یک طرفه و به نفع سرمایه دار تنظیم شده بود. برای مثال، با وجود کالایی شدن نیروی کار انسانی، این سند نشان می دهد که سرمایه دار به سهولت می تواند نیروی کار را تصاحب کند، ولی زحمتکش نمی تواند به سهولت کار خود را بفروشد، و باید انواع جریمه ها و تزییق ها را نیز تحمل کند. مهم تر اینکه، در این دوره به دلیل نیمه کاره ماندن فعالیت های حزب کمونیست ایران بر اثر سرکوب رضاشاهی، طبقه کارگر در مجموع از نظر اجتماعی به هویت و حقوق خود آشنا نبود و به دلیل سرکوب شدید نهادهای سیاسی حامی منافع زحمتکشان، عملاً از صحنه فعالیت اجتماعی بیرون نگه داشته شده بود. فقر ساختاری، نبود ابتدایی ترین حقوق صنفی، بی ثباتی شغلی، طفره رفتن کارفرما از پرداخت دستمزد، و قدرت مطلق کارفرما- همان طور که اجیرنامه امکان قانونی آن را مهیا می ساخت- وضع معمول زحمتکشان پیش از تاسیس حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ بود.

عقربه زمان را ۱۰ سال به جلو، به سال ۱۳۲۵ می بریم، یعنی پنج سال بعد از تأسیس حزب توده ایران و فعالیت علنی و مستمر آن در مبارزه هم زمان با روبنای سیاسی دیکتاتوری حاکم و فاشیسم هیتلری، همراه با پی ریزی و سازمان دهی فعالیت های صنفی طبقه کارگر و زحمتکشان در مسیر تحول های بنیادی اقتصادی- اجتماعی مردمی در کشور. برای شناخت بهتر تغییرهای صورت گرفته در این پنج سال و مقایسه آن با قبل، به سند دیگری در روزنامه «رهبر»، شماره ۷۶۱ (۱۷ تیرماه ۱۳۲۵) رجوع می کنیم که نمونه قراردادهای کار معمول در آن دوره زمانی است:

قرارداد زیر بین صاحب کارخانه شبرو سازی لوکس و محمود مشهدی نماینده «شورای متحده مرکزی»، در ۳ تیرماه ۱۳۲۵، به امضا رسیده است.

۱. به رسمیت شناختن اتحادیه کارگران کارخانه.
۲. ساعات کار کارگران ۸ ساعت در روز.
۳. اگر کارخانه احتیاج به اضافه کار داشته باشد باید یک برابر و نیم حقوق پرداخت شود.
۴. مزد کارگران از تاریخ تصویب این قرارداد به طریق زیر اضافه خواهد شد:
الف- از دویست تومان به بالا، صدی ده،
ب- از صد و پنجاه تومان به پایین، صدی بیست و پنج.
۵. پرداخت حقوق کارگران در ماه دو مرتبه خواهد بود.
۶. در سال دو دست لباس کار و کفش و صابون حمام به طور معمول باید به کارگران کارخانه داده شود.
۷. روزهای جمعه و تعطیل رسمی با استفاده از حقوق خواهد بود.
۸. بیمه کارگران باید فوراً عملی شود.
۹. کارفرما بدون اجازه اتحادیه حق بیرون کردن کارگران را ندارد.
۱۰. اگر کارخانه به کارگر بیشتری احتیاج داشته باشد با اطلاع و موافقت اتحادیه استخدام نماید.
۱۱. مرخصی در سال ۲۱ روز با استفاده از حقوق خواهد بود.
۱۲. تهیه دکتر در بخش کار
۱۳. هرگاه کارفرما از کارگران شکایتی داشته باشد به اتحادیه مربوطه رجوع نماید.

این قرارداد از تاریخ ۱۶/۴/۱۳۲۵ به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.
نماینده شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران، محمود مشهدی [امضا].

این سند که بر پایه موازین سرمایه‌داری می‌توان آن را «قرارداد کار» نامید، در قیاس با «اجیرنامه» به‌غایت اسارت‌بار «سیدعلی به‌حق زهرایی» در زمان رضاشاه، نشان‌دهنده این واقعیت است که فقط پس از پنج سال فعالیت علنی و مؤثر حزب توده ایران در راه برپایی اتحادیه‌های صنفی و ارتقای نیروی کار، وضع طبقه کارگر از لحاظ سازمان‌های مستقل و شرایط اقتصادی و مناسبات اجتماعی دستخوش تغییرهایی اساسی شده است. در این سند، تناسب نیرو به‌طرزی آشکار به‌نفع زحمتکشان تغییر کرده است. مسلماً بر پایه این سند نمی‌توان این تغییرها در پهنه کشور را از نظر کمی فراگیر دانست، زیرا در سال ۱۳۲۵ قشرهای مختلف زحمتکشان هنوز با معضله‌هایی جدی روبرو بوده‌اند. آنچه مهم است، بررسی تاریخی و منطقی تغییرهای اجتماعی - اقتصادی در فاصله این دو نقطه زمانی (از ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۵) است که به‌وضوح نشان‌دهنده پیدایش فرایندی نو و به‌وجود آمدن بسترهای لازم برای رشد فراگیر آن است. برای مثال، همچنان که این سند اخیر نشان می‌دهد، وجود و به‌رسمیت شناختن «شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران» در مقام نهادی مستقل از حکومت، همراه با کسب اعتبار آن در میان کارگران در مقام نماینده آنان در امضای قراردادهای جمعی، از یک‌سو نشان‌دهنده روند رشد و آگاهی طبقه کارگر است، و از سوی دیگر باید آن را در زمره تحولات متری صورت گرفته در بُعدهای گوناگون سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی به‌حساب آورد. توجه‌برانگیز آن‌که، در رژیم ولایت فقیه، بعد از گذشت ۷۱ سال از تنظیم قراردادی که از سوی محمود مشهدی [نماینده شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران] امضا شد، سندیکاهای مستقل کارگری همچنان غیرقانونی‌اند، و بی‌اعتنایی به حقوق کارگر و پرداخت نشدن دستمزد به‌تعمیق افتاده‌اش رویدادی عادی و رایج است. حزب توده ایران از سوی رژیم ولایت فقیه به‌سختی سرکوب شد تا نیروی کار طبقه کارگر و زحمتکشان و منابع ملی با آسودگی خاطر و آزادانه در مجرای سوداگری و رانت‌خواری استثمارگران و حکومتگران غارت شود و حاصل آن، به ثروت‌های بادآورده نجومی در دست عده‌ی خاص تبدیل شود. تاریخ معاصر کشور ما بارها شاهد بوده است که حزب توده ایران و اتحادیه‌های صنفی و سندیکاهای کارگری و هر نیروی دیگری که مجذانه در دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان مبارزه کرده است، به‌منظور حفاظت از منافع سرمایه‌های خصوصی ضد ملی کشور سرکوب شده‌اند.

حزب توده ایران از نخستین روز تولدش، در مقام حزبی آزادی‌خواه، مبارزه بر ضد ارتجاع و خطر فاشیسم هیتلری را با بسیج و سازمان‌دهی قشرهای مختلف زحمتکشان، به‌خصوص فعالیت برای روشنگری و بیداری طبقه کارگر، باید تلفیق می‌کرد. اگر طرح نخستین «مرام‌نامه» حزب به‌دلیل خطر بازگشت دیکتاتوری، و الزام‌های مبارزه جهانی بر ضد فاشیسم، تصویری شفاف از نظریه‌ها و برنامه‌های حزب در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی به‌دست نداده باشد، یک سال بعد، برنامه تدوین‌شده آن، در کنفرانس ایالتی تهران، ۱۷ مهرماه ۱۳۲۱، رشد جهانی‌بینی و فعالیت‌های عملی حزب را به‌روشنی بیان کرد.

شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران، که با پشتیبانی مستقیم حزب توده ایران در اسفندماه ۱۳۲۰ پایه‌گذاری شده بود، در سال ۱۳۲۳، در ترکیب با چهار سازمان سندیکایی، توانست ۹۰ درصد کارگران کشور را زیر پوشش خود قرار دهد. در کمتر از ۳ سال بعد از تأسیس حزب توده ایران، نخستین کنگره حزبی در ۱۰ مردادماه ۱۳۲۳ برگزار شد. شمار اعضای رسمی حزب در آن سال بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر بود که ۷۰ درصد آن را کارگران، ۲۵ درصد آن را کارمندان و روشنفکران، و ۲ درصد آن را دهقانان تشکیل می‌دادند. مسلماً سهم پایین دهقانان در ترکیب اعضای حزب نشانه نقصان در فعالیت سازمانی حزب در سطح روستاها بود. اما در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵، با در نظر گرفتن درجه عقب‌ماندگی روستاهای ایران (بی‌سوادی تا ۹۰ درصد) و ذهنیت مذهبی - سنتی و محافظه‌کارانه دهقانان در شرایط تسلط مناسبات ارباب‌رعیتی، حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی‌ای بود که با وجود چنین دشواری‌هایی به یاری دهقانان شتافت. حزب توده ایران به‌زودی در خط مقدم رهبری جنبش دهقانان بر ضد مناسبات ضد انسانی ارباب‌رعیتی و به‌نفع حل مسئله ارضی قرار گرفت. تأثیر فعالیت‌های حزب در جنبش زحمتکشان روستایی از آغاز تأسیس حزب تا غیرعلنی شدن آن در سال ۱۳۲۷ چشمگیر بود. در ۱۵ بهمن‌ماه سال ۱۳۲۷، به‌بهانه تیراندازی به شاه، دولت محمد ساعد حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کرد. تبلور نهایی تأثیر فعالیت‌های حزب توده ایران در روستاها را در اقدام‌هایی به‌نفع مردم و دستاوردهایی بسیار متری در چارچوب جنبش‌هایی دموکراتیک در آذربایجان و کردستان برای کسب خودمختاری می‌توان مشاهده کرد. حزب توده ایران از همان آغاز فعالیتش به اهمیت اتحاد سازمان‌یافته بین لایه‌های مختلف زحمتکشان شهر و روستا، به‌ویژه لزوم تکیه کردن بر اتحاد عمل نیروهای اجتماعی در مبارزه سیاسی و بر ضد ارتجاع داخلی و امپریالیسم پی برد. نخستین کنفرانس ایالتی تهران با این شعار کار خود را آغاز کرد:

کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه‌وران متحد شوید!
علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه نمایید!

با ژرف‌اندیشی در شرایط آن دوران و تحولات دهه‌های بعد تا امروز، نوآوری در مضمون تحلیل‌های حزب توده ایران درباره تضاد اصلی جامعه و اهمیت آن و همچنین لزوم برپایی جبهه وسیع نیروهای اجتماعی را می‌توان به‌وضوح دید. هسته اساسی شعار جبهه متحد وسیع در برهه‌های حساس بعدی، پیش‌درآمد جنبش‌های آذربایجان و کردستان، جنبش ملی کردن صنعت نفت، و سرنگونی رژیم شاهنشاهی بوده است. شعار جبهه متحد همین‌طور در تحولات کنونی کشور ما، همچون یکی از کلیدی‌ترین عامل‌ها و پیش‌شرط‌های بسیج و اعتلای جنبش مردمی بر ضد دیکتاتوری ولایتی می‌تواند عمل کند.

اولین برنامه دهقانی حزب در کنفرانس ایالتی تهران (۱۳۲۱)، با جسارت و به‌طور مستقیم روشنگری در زمینه منافع طبقاتی و استثمارگری مالکان بزرگ و در راستای منافع دهقانان را هدف فعالیت‌هایش قرار داد و این خواست را سرلوحه اسناد خود کرد: «تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه بین دهقانان، بازخرید املاک اربابی، تقسیم آن میان دهقانان.»

کمیته مرکزی موقت حزب توده ایران بلافاصله عده‌ی از اعضای مرکزی و کادرباش را به‌منظور برپایی سازمان‌های حزبی‌ای دهقانی به

منطقه‌هایی چون آذربایجان، مازندران، خراسان، و اصفهان اعزام کرد. کنگره حزب توده ایران در ۱۰ مردادماه ۱۳۲۳ با توجه به ارزیابی‌اش از کمبودها و امکان‌های سازمانی، بر فعالیت‌های حزب در روستاها و لزوم تشکیل اتحادیه‌های دهقانی تأکید کرد. به دنبال آن، اتحادیه دهقانان در مهرماه ۱۳۲۳ به‌همت حزب و تمرکز آن در «سازمان مرکزی اتحادیه‌های دهقانی ایران»، با شعار «دهقانان ایران، بیدار شوید»، آغاز به کار کرد. واقعاً نیز این فعالیت نتیجه داد، اگرچه نه به‌صورت فرآگیر در سرتاسر ایران، ولی تمرکز فعالیت‌های بسیار مستمر حزب بر اتحادیه‌های دهقانی در فاصله چند سال بعد از تأسیس آن، توانست موجب بیداری دهقانان شود و در بخش مهمی از روستاها تکانی نیرومند به جنبش دهقانی دهد و آن را متشکل و هدفمند سازد. در بطن این فعالیت‌ها بود که حزب توده ایران توانست مسئله اصلاحات ارضی به نفع دهقانان را به یکی از محورهای بنیادی تحوّل اجتماعی-اقتصادی کشورمان تبدیل کند. در برهه انقلاب ۱۳۵۷، حزب بار دیگر برنامه بسیار دقیقی را در مورد اصلاحات ارضی و بالا بردن سطح کشاورزی و امروزی کردن آن ارائه داد. بندهای «ج» و «د» قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران- که برگرفته از برنامه‌های حزب توده ایران در مورد مسئله مالکیت اراضی بود- بلافاصله از سوی نیروهای ضد کارگری و روحانیت سنتی حامی زمین‌داران با مخالفت روبرو شد. اکنون پس از به‌انحراف کشیده شدن و شکست انقلاب بهمن، هنوز هم اصلاحات ارضی و بالا بردن سطح تولید کشاورزی نوین در دستورکار تغییرهای بی‌درنگ و بنیادی اجتماعی-اقتصادی کشورمان قرار دارد.

از برهه ۱۳۲۴ تا جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران (۱۳۲۹)

همراه با تغییرهایی که بر اثر فعالیت‌های حزب توده ایران و اتحادیه‌های صنفی در کشور و جنبش مردم صورت می‌گرفت، از ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۳، موج شدت‌یابنده حمله‌هایی سازمان‌یافته برضد حزب از سوی روزنامه‌های کشور یا از راه حزب‌سازی، همراه با یورش به دفترهای حزب و اتحادیه‌های کارگری و دهقانی، اوج گرفت. حمله دسته‌های مسلح شده از سوی مالکان بزرگ، خان‌ها، و امپریالیسم انگلیس به اعضای حزب و فعالان صنفی در روستاها و شهرها، در این دوره به روندی روزمره تبدیل شده بود. نامه‌ی از شیراز که در روزنامه «رهبر»، ۲۴ مردادماه ۱۳۲۴، چاپ شده بود، اوضاع آن روزها را این‌گونه توصیف می‌کند: «تمام ارتجاع وطنی و بین‌المللی علیه تشکیلات حزب توده‌ای شیراز تجهیز شده است. نفاق داخلی عجلتاً کنار گذاشته شده است و به وسیله ماده چسبنده‌ای به نام لیره به یکدیگر چسبیده‌اند. سروصدای ما، مخصوصاً مبارزه ضد استعماری ما، ترس چندین ساله مردم را ریخته و کلیه جوانان پُرشور و روشنفکر را در اطراف ما جمع نموده است.» حزب توده ایران منافع طبقاتی ارتجاع و امپریالیسم را به‌خطر انداخته بود و در تجهیز نیروی مادی و به وجود آوردن شرایط ذهنی با هدف انجام تحوّل‌هایی بنیادی، توانسته بود گام‌های مهم نخستین را بردارد. در این دوره، جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان، در ۱۳۲۴، گسترش افکار مترقی مردمی بین لایه‌های گوناگون زحمتکش شهر و روستا را نشان می‌داد. حکومت دموکراتیک خلق آذربایجان در زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی به فعالیت‌هایی اساسی مانند اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بی‌زمین و بر ضد مالکان بزرگ و وابستگان امپریالیسم، دست زد. تأسیس انجمن‌های انتخاباتی در روستا، و دادن کمک‌های مالی به دهقانان از راه وام‌های عادلانه، و بسیاری اقدام‌های دیگر را، که حزب توده ایران نیز همراه با فرقه دموکرات آذربایجان در انجام آن‌ها شرکت مستقیم داشت، می‌توان نخستین و حتی تا امروز تنها اصلاحات بنیادی ارضی واقعی در تاریخ ایران دانست. جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان گرچه چندان نپایید و بی‌رحمانه سرکوب شد، ولی نقطه اوج مبارزه دهقانان ایران و فعالیت روشنگرانه سازمانی حزب توده ایران همراه با اتحادیه دهقانان ایران در سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۵ بود. واکنش‌های تند و درنده‌خویانه ارتجاع داخلی و امپریالیسم به این تلاش‌ها و جنبش‌های مترقیانه نشان‌دهنده احساس خطر آن‌ها از پیامدهای این تلاش‌ها و جنبش‌ها بود، یعنی احساس خطر از پیامدهای روند تحوّل‌های بنیادی‌ای اجتماعی و اقتصادی در این برهه که همگی به زیان ارتجاع داخلی و امپریالیسم بود. هجوم فریبکارانه نیروهای نظامی شاه با همراهی افراد ایلبای مسلح ذوالفقاری و تفنگ‌چیان خان‌ها و ملاکان بزرگ آذربایجان، وحشیگری و قتل عام گسترده نیروهای مترقی و دمکرات، حمام خون ننگینی به‌راه انداخت تا پایه‌های مادی و ذهنی آزادی‌طلبی و ترقی‌خواهی و عدالت‌جویی را از بن برکنند. هزاران تن به اتهام شرکت در جنبش مردمی این دو استان کشور زندانی، شکنجه، و اعدام شدند. برای زهرچشم گرفتن از مردمی که پشتیبان این جنبش بودند، تواب‌سازی همراه با رشوه، دزدی، غارت، تجاوز به ناموس مردم، و قتل عام به‌صورتی گسترده به کار گرفته می‌شد. خاطرات قاضی آمریکایی، ویلیام داگلاس، که پس از «فتح آذربایجان» از آنجا دیدن کرده بود، شایان توجه است: «ارتش‌رهای بخش [منظور ارتش شاهنشاهی است] در مسیر خود آثار خشونت به‌جای نهاد، ریش دهقانان را آتش زدند. به ناموس زنان و دختران تجاوز کردند. زندان‌ها مملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است. چوب‌های دار و اعدام فراوان است. دهقانان بیچاره را که برای دموکرات‌ها ابراز علاقه کرده‌اند در معرض توهین قرار دادند.»

حزب توده ایران با وجود داشتن فعالیت علنی در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۷، سالی که مجبور به فعالیت غیرعلنی شد، به دلیل شکست سنگین جنبش‌های دموکراتیک در آذربایجان و کردستان، در موقعیتی حساس و آزمون بسیار دشوار جذب و هضم مسئله‌های درونی و بیرونی‌اش رو دررو شد. به این سبب، فعالیت‌های آن - در مقایسه با سال‌های پیش از آن - برای مدتی کاهش یافت. چالش حزب جوان توده ایران در آن اوضاع و احوال، دفاع از موجودیتش در روبرویی با تهدیدهای انشعابی‌ها و عنصرهای اتفاقی در حزب بود. خوشبختانه حزب توده ایران از این آزمون بیروز و باتجربه‌تر بیرون آمد، و در سومین کنفرانس ایالتی تهران (تیرماه ۱۳۲۶) و کنگره دوم حزب، ۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۷، توانست همان مصوبه‌های کنگره اول را (با اصلاحاتی) به‌هدف انجام تغییرهایی بنیادی در عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی به تأیید رساند و پی بگیرد. در این دوره، دربار پهلوی، اربابان بزرگ، و خان‌ها سلطه بدون منازع‌شان را بر روستاها باز یافته بودند. ولی حزب توده ایران با وجود ضربه‌هایی شدید که بر آن وارد شده بود، باز هم به‌منزله قوی‌ترین نیروی متشکل اجتماعی، با استفاده از هر فرصتی، از منافع قشرهای مختلف زحمتکش‌شان دفاع می‌کرد. خبرنگار روزنامه فرانسوی «لوموند»، که در مهرماه ۱۳۲۶ به ایران آمده بود، مطالعه‌اش درباره حزب‌ها و نیروهای سیاسی ایران را این‌گونه خلاصه کرد: «حزب توده بی‌شک خدمات بزرگی درباره ایران انجام داده و رخوت متمادی توده مردم را از بین برده است... امروز حزب توده ایران تنها حزبی است که به معنای واقعی کلمه وجود دارد. احزاب سیاسی به‌طور کلی از بین رفته‌اند و کسانی که باقی مانده‌اند، به‌استثنای حزب توده، فرصت‌طلبانی هستند که امیدوارند در اثر پیشرفت زمامداران، خودشان به مقامی برسند.»

برگزاری موفقیت‌آمیز کنگره دوم حزب (اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۷)، پابرجا ماندن تشکیلات حزب همراه با رشدش، و همچنین افزایش اعتبار و

نفوذ حزب و آرمان‌هایش در جامعه، توجه دوست و دشمن را به خود جلب کرد. کنگره دوم نشان داد که پس از ۷ سال کشور ما به حق از حزبی سیاسی با ریشه‌های عمیق اجتماعی و فعالیت‌ها و دیدگاه‌هایی عملی در مسیر تحوّل‌های بنیادی‌ای مترقی و مردمی برخوردار است، و به همین دلیل حزب توده ایران خطری جدی برای منافع مرتجعان داخلی و مداخله‌گران و غارتگران خارجی و امپریالیسم شد. با به‌سر رسیدن زمان تجدیدنظر در قرارداد نفت، فعالیت‌های حزب توده ایران در مسیر منافع ملی، مانعی اصلی و بزرگ در برابر هدف‌های امپریالیسم و وابستگان داخلی آن شد. حذف یکسره حزب توده ایران و سرکوب آن در راستای حفاظت از منافع طبقه حاکم و امپریالیسم در سال ۱۳۲۷، به الگویی سیاسی برای سد کردن جنبش مردمی و توقف روند تحوّل‌های بنیادی‌ای اجتماعی - اقتصادی تبدیل شد که در مقطع‌های زمانی‌ای حسّاس از تاریخ ایران، هم ارتجاع حاکم در شکل شاهنشاهی‌اش، و هم خلف آن در شکل رژیم ولایت فقیهان، آن را به‌کار گرفتند. پس از جریان تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ و بلافاصله - پس از دو سه ساعت - غیرقانونی اعلام شدن حزب توده ایران از سوی دولت محمد ساعد، مذاکرات تجدیدنظر در قرارداد نفت - با وجود برخی مقاومت‌ها در مجلس شورای ملی - به امضای یکی از ننگین‌ترین قراردادهایی که در تضاد آشکار با منافع ملی بود انجامید و در تاریخ به قرارداد گس - گلشایان معروف شد.

با وجود پیگرد و دستگیری رهبران و اعضای حزب توده ایران به‌بهانه تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران در بهمن‌ماه ۱۳۲۷، حزب نه‌فقط از صحنه خارج نشد، بلکه با وجود غیرعلنی و محدود شدن فعالیت آن، با ترفیق کردن کار مخفی با کار علنی، در پوشش سازمان‌های کارگری و دهقانی، توانست به‌صورت یکی از نیروهای اصلی و مهم در عرصه اجتماعی و سیاسی کشورمان به حیات خود ادامه دهد. حزب توده ایران در دوران فعالیت «غیرقانونی» و غیرعلنی‌اش، که تا انقلاب ۵۷ طول کشید، تنها نشر دهنده دیدگاه‌ها و تحلیل‌های مترقی مارکسیستی‌ای بود که در برهه‌های زمانی آینده زبیربنای نظری و عملی مهم‌ترین خواست‌های جنبش مردمی در راستای تحوّل‌های مترقی اجتماعی و اقتصادی کشورمان را شکل داد.

سال‌های میان ۱۳۲۷ تا شروع جنبش ملی شدن نفت (۱۳۲۹)، با بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی در سراسر کشور و دست‌اندازی هرچه بیشتر امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی به اقتصاد درحال رکود ایران همراه بود. حسین مکی، نماینده مجلس شورای ملی آن زمان، در یکی از سخنرانی‌هایش اوضاع را چنین تشریح کرد: «اقتصاد کشور کشتی بی‌سگانی را به‌خاطر می‌آورد که معلوم نیست چه کسی آن را هدایت می‌کند و به کجا می‌راند. در نتیجه هرج و مرج، صادرات اکنون به ده میلیون لیره و واردات ما به چهل میلیون لیره رسیده است.»

اخبار روزنامه‌های آن دوره حاکی از بحران و تعطیلی صنایع، گرسنگی، بیکاری، و فقر فزاینده بود، ولی با وجود سرکوب و پیگرد، در این دوره اعتصاب‌های کارگری و تظاهرات دانشجویان رو به افزایش بود. اعتصاب بزرگ کارگران بندر معشور یا ماهشهر کنونی، در اسفندماه ۱۳۲۹، اعتصاب دانشجویان دانشکده پزشکی تهران و تظاهرات دانشجویان در آذرماه ۱۳۲۹، همایش «جمعیت مبارزه با استعمار» در بهمن‌ماه ۱۳۲۹، و بسیاری اعتصاب‌های پی‌درپی دیگر، نشانه نضج‌گیری دوباره جنبش مردمی بر ضد دیکتاتوری بود.

در مجموع باید گفت که حزب توده ایران با وجود شرایط سخت سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، در تکوین و تدارک پایه‌های اجتماعی تحوّل‌های برهه بعدی، یعنی جنبش ملی شدن صنعت نفت، توانست نقشی اساسی داشته باشد. در آن زمان، یعنی در حدود ۶۷ سال پیش، روزنامه «مردم»، ۱۴ فروردین‌ماه ۱۳۲۹، به‌نقل از روزنامه «سافرانسیسکو کرونیال»، نوشت: «حزب توده ایران که دولت آن را منحل به‌شمار می‌آورد، اکنون با نیروی بی‌سابقه دوباره وارد میدان شده است.»

از جنبش ملی شدن صنعت نفت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

تاریخ به‌درستی هدایت ملی شدن صنعت نفت را به‌نام بورژوازی ملی به‌رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق و «جبهه ملی» ثبت کرده است. البته با وجود اهمیت داشتن شخصیت‌هایی به‌ویژه مانند دکتر مصدق، این خود مردم و طبقه‌های اجتماعی‌اند که تاریخ را رقم می‌زنند و به چنین شخصیت‌هایی تأثیرگذار نقش و فرصت عمل می‌دهند. درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز واقعیت این است که این نیروهای اجتماعی، و در پیشاپیش آن‌ها طبقه کارگر و زحمتکشانشان، همراه با دانشجویان و روشنفکران بودند که در حکم پایه‌های اصلی تحوّل جامعه، تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در اسفندماه ۱۳۲۹ را امکان‌پذیر ساختند. کارگران نفت از مدت‌ها پیش از تصویب این قانون، از راه اعتصاب‌ها و تظاهرات پرشمار، بارها به مبارزه صنفی و سیاسی مستقیم با امپریالیسم بریتانیا و شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران برخاسته بودند. در اوضاع اجتماعی پیش از سال ۱۳۲۰، یعنی زمانی که آگاهی سیاسی و شناخت اجتماعی در کل در سطحی بسیار پایین بود و اکثریت مردم در مجموع سهمی در روند تحوّل‌ها نداشتند، پدید آمدن نیروهای سیاسی‌ای همانند «جبهه ملی» به‌پیشوایی شخصیت‌هایی همچون دکتر محمد مصدق امکان‌پذیر نبود. این واقعیتی تاریخی است که بلافاصله پس از تصویب نهایی قانون ملی شدن صنعت نفت (اسفندماه ۱۳۲۹)، امپریالیسم و مزدورانش همراه با دربار پهلوی به راه‌ها و صورت‌هایی گوناگون درصدد جلوگیری از اجرای این مصوبه قانونی برآمدند، و در برابر آن، این کارگران متشکل و آگاه صنعت نفت بودند که با برخورداری از حمایت مجموع طبقه کارگر ایران و همچنین از پشتیبانی نیروهای سیاسی ترقی‌خواه، به عرصه مبارزه وارد شدند و با برپاداشتن اعتصابی بسیار مهم در فروردین‌ماه ۱۳۳۰، و سپس دیگر اعتصاب‌ها، ضربه‌ی شکننده در راستای اجرای این قانون بر امپریالیسم و وابستگان داخلی‌اش وارد آوردند. همین‌گونه ورودها به عرصه مبارزه و تمرکز یافتن فشارهایش و تبدیل شدنش به نیروی سیاسی‌ای واقعی بر ضد ارتجاع حاکم بود که عزل حسین علاء - نخست‌وزیر سرسپرده به امپریالیسم - را باعث شد و شاه را واداشت تا به امضای فرمان نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق تن دردهد. نقش تاریخی و منطقی تحلیل‌های اقتصاد سیاسی و فعالیت‌های روشنگرانه حزب توده ایران در به‌وجود آوردن این شرایط ذهنی و مبارزتی، و همچنین سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی کشورمان در این دوره حسّاس انکارناپذیر است.

در پژوهش و تحلیل رخدادهای این دوره تاریخی و دلیل‌های شکست جنبش (در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، می‌توان بدون اغراق گفت ده‌ها هزار صفحه مطلب نوشته شده است، برخی منصفانه و بر پایه واقعیت‌ها، برخی دیگر مغرضانه. با آزاد شدن انتشار آرشیو اسناد رسمی سرّی دولت‌های آمریکا و بریتانیا و افشا شدن واقعیت‌ها، کوهی از نظرها، ادعاها و نوشته‌های مغرضانه اکنون دیگر یکسره آبرو باخته شده‌اند.

در اینجا، بدون وارد شدن به جزئیات درباره عملکرد نیروهای سیاسی، باید گفت که: در تحوّل‌های واپسین روزهای پیش از روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و گمانه‌زنی در مورد توازن قوا و عملکرد این یا آن نیروی سیاسی، سبب اصلی شکست جنبش را نمی‌توان یافت، بلکه در اساس، ضعف اتحاد عمل نیروهای اصلی (یعنی: جبهه ملی، حزب توده ایران، روحانیون)، به خصوص عدم تمایل رهبری جبهه ملی به اتکا به نیروهای اجتماعی، و همچنین در نظر نگرفتن منافع بی‌درنگ توده‌های زحمتکش، به کودتاگران و حامیان بیگانه آنان فرصت مغتنم و امکان شکست دادن جنبش را دادند.

حزب توده ایران در مرحله‌های آغازین جنبش ملی شدن صنعت نفت، نسبت به چهره‌های ضد امپریالیستی درون جبهه ملی ارزیابی‌ای اشتباه و چپ‌روانه داشت. بررسی جزء به جزء زمینه‌هایی که به ارتکاب این اشتباه منجر شد خارج از موضوع این جستار است. به همین بسنده کرده و می‌گوییم: بی‌توجهی دکتر مصدق به خطر موجود از جانب آمریکا، و وجود برخی عنصرهای ضد ملی در جبهه ملی، از جمله عامل‌های بیرونی‌ای بودند که - به رغم تفاوت نظرهایی که در این باره در درون رهبری حزب بود - در مجموع حزب را به این ارزیابی خطا و اشتباه تاکتیکی کشاند. البته حزب توده ایران با درک شرایط، برای نزدیکی بیشتر با جبهه ملی و مبارزه مشترک با امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، و همچنین در مسیر حمایت از دکتر مصدق و عنصرهای ضد امپریالیستی در جنبش ملی، خیلی زود توانست بسیاری از موضع‌گیری‌هایش را تصحیح کند. حزب توده ایران در این برهه حساس به درستی تشخیص داده بود که بسیج نیروهای اصلی اجتماعی بر ضد امپریالیسم و وابستگان آن یکی از الزام‌های اساسی مبارزه است. حزب توده ایران با وجود «غیرقانونی» و غیرعلنی و زیر فشارهای امنیتی بودن، در هر دو دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق (دوره اول: اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ تا ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ و دوره دوم: ۵ مردادماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، با پشتکار و سازمان‌دهی گسترده، تلفیقی از مبارزه با امپریالیسم و فعالیت روشنگرانه در راستای تحوّل‌های اجتماعی - اقتصادی را در دستورکار خود قرار داده بود و آن را دنبال می‌کرد. برای مثال: «جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب» در دی‌ماه ۱۳۲۹ با پشتیبانی فعال حزب توده ایران و با همراهی دیگر نیروهای مترقی تشکیل شد. روزنامه «شهباز»، ارگان مطبوعاتی این جمعیت، در هماهنگ ساختن مبارزه بر ضد امپریالیسم و بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی و بسیج نیروها نقشی مهم داشت که در نتیجه اعتلای دائمی جنبش و قوام گرفتن آن را در پی داشت و بی‌تردید کمکی جدی به دکتر مصدق و جبهه ملی در موضع‌گیری‌های قاطع آن‌ها در آن دوره پرتلاطم بود.

واقعیت این است که برخلاف بزرگ‌نمایی‌های برخی از تحلیلگران - هم از چپ و هم از راست - اشتباه تاکتیکی حزب توده ایران در مرحله‌های نخست این دوره، نقطه ضعف اصلی و سبب‌ساز شکست جنبش نبود. همان‌گونه که نیروی اقتصادی و نظامی امپریالیسم آمریکا و نقش عمده آن در عملیات «آژاکس» در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان داد، نادیده گرفتن ماهیت امپریالیسم آمریکا، ظرفیت و توان آن، و علاوه بر آن، بازی‌های دیپلماتیک و زیرکانه از جانب رهبری جبهه ملی، عامل‌هایی اصلی در غافلگیر شدن دولت ملی دکتر مصدق و سرکوب جنبش بود. ولی مهم‌تر از آن، غفلت رهبری جبهه ملی از درک اهمیت بالا بردن سطح جنبش ضد امپریالیستی شامل نیروهای اجتماعی و عمق بخشیدن به آن بود. همچنین کم‌بها دادن به مرتبط کردن جنبش با تحوّل‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی را ضعف اساسی جنبش و عامل داخلی‌ای مؤثر در پیروزی دیکتاتوری و امپریالیسم باید دانست. نکته درس‌آموز دیگر آن است که: با وجود آن که طبقه کارگر و سازمان‌های سیاسی و صنفی‌اش با نشان دادن آگاهی سیاسی و قابلیت مبارزه سازمان‌یافته بر ضد امپریالیسم، که در اعتلای جنبش نیز نقشی تعیین‌کننده داشتند، اما رهبری جبهه ملی به این توان اهمیت نداد و حتی امکان‌ها و آزادی‌های دموکراتیک سازمان‌های کارگری در مبارزه برای دستیابی به خواست‌های صنفی و سیاسی را محدود کرد. همین‌جا باید به این واقعیت اشاره کرد که: بورژوازی در مبارزه‌اش با امپریالیسم بریتانیا، با زیر فشار دائمی و در تنگنا قرار دادن جنبش کارگری، دهقانی، و به خصوص حزب توده ایران و در وضعیت «غیرقانونی» نگه داشتن آن، عملاً جنبش ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با امپریالیسم را از نیرویی عظیم که اتحادی سازمان‌یافته با نیروهای اجتماعی را در برداشت محروم ساخت. با وجود همه این نقص‌ها، هرگز نباید فراموش کرد که عامل اصلی و اساسی در سرکوب جنبش ملی، نیروهای ارتجاعی و رژیم سلطنتی و حامیان خارجی آن‌ها بودند. یادآور شدن کوتاهی‌ها و اشتباه‌های نیروهای ملی و مترقی صرفاً به منظور درس گرفتن از آن‌ها و تکرار نکردن آن اشتباه‌ها و کوتاهی‌هاست.

با در نظر گرفتن شمار روستاییان ایران که در آن برهه درصد عظیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، حزب توده ایران معتقد بود که در روند مبارزه ضد امپریالیستی به منظور ملی کردن نفت، ضروری است که با انجام اصلاحات ارضی واقعی در روستاهای ایران، حاکمیت ملاکان و خان‌ها را - یعنی همان طبقه و نیروی به‌غایت ارتجاعی‌ای که آشکار و نهان رودرروی جنبش ملی و هرگونه تغییر اجتماعی - اقتصادی ایستاده بود - باید به‌طور مستقیم مورد هدف قرار داد. واقعیت این است که با وجود این که در آن دو سال و نیم دولت دکتر مصدق زمینه و شرایط برای تحوّل در روستاها و اصلاحات ارضی وجود داشت، گام قابل‌توجهی در راه پیشرفت روستاهای ایران برداشته نشد، و در مجموع، روستاهای ایران زیر تسلط ارتجاعی‌ترین طبقه‌ها و مناسبات مالکیت و تولیدی عقب‌مانده باقی ماندند. در مقابل آن، حزب توده ایران همراه با انجمن کمک به دهقانان ایران و بر پایه برخورد اصولی حزب در دفاع از منافع زحمتکشان، به‌حق مجبور بود که اصلاحات بسیار سطحی دولت جبهه ملی برای حل معضلات دهقانی را مورد انتقاد قرار دهد. برای مثال، در لایحه تقدیمی دولت مصدق در ارتباط با سهم مالکان، با وجود ۳۸ ماده و تبصره، در مجموع از سهم مالکان ۲۰ درصد کسر می‌شد که فقط ۱۰ درصد آن به دهقانان می‌رسید. ۱۰ درصد دیگر به صندوق عمران و تعاون ناحیه اختصاص می‌یافت که ترکیب شورایی آن متشکل از یک نماینده دولت، نماینده مالکان، و تنها یک نماینده از کشاورزان بود. در قیاس با لایحه قبلی تغییر سهم مالکان در دولت قوام، لایحه جدید آشکارا گامی به پس بود، زیرا در لایحه دولت قوام ۱۵ درصد سهم مالک به‌صورت خالص به دهقانان اختصاص می‌یافت. روزنامه «روش خلق»، ۲۲ شهریورماه ۱۳۳۱، که در آن روزها به دلیل تنگناهای به‌وجود آمده از سوی دولت به‌جای روزنامه «به سوی آینده» منتشر می‌شد، در سرمقاله‌اش با عنوان: «مبارزه دهقانان برای محو فئودالیسم و مالکیت بزرگ ارضی اوج می‌گیرد»، نوشت: «این لایحه جنبه نیرنگ داشته و هدفش بازداشتن دهقانان ایران از مبارزه در راه زمین و آزادی است.» حزب توده ایران در این دوره با درپیش گرفتن سیاست انتقاد و اتحاد سعی می‌کرد نظر رهبری جبهه ملی را به اهمیت مبارزه زحمتکشان در راه منافع و خواست‌هایشان متوجه سازد، و لزوم اصلاحات اساسی در عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی را دائماً یادآور می‌شد. برای مثال، انجمن کمک به دهقانان ایران، در نامه‌ی سرگشاده به دکتر مصدق، پس از تشریح وضع روستاهای ایران، راهبردی دیگر را بدین شرح یادآور شد:

۱. به منظور آنکه عموم دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به اندازه کافی آب و وسایل کِشت‌وکار به‌دست آورند، املاک وسیع مزروعی فنودال‌ها، خان‌ها، و ملاکین بزرگ بین دهقانان تقسیم شود.

۲. کلیه املاک و اراضی مزروعی خالصه دولتی و همچنین کلیه املاک مزروعی غصبی شاه مجانی و بلاعوض بین دهقانان تقسیم شود. حزب توده ایران در آن برهه تاریخی، به‌رغم نقصان‌ها و مشکل‌ها، با داشتن درکی صحیح از رابطه حساس میان تغییرهای روبنای سیاسی و پایه اقتصادی، در راه عملی کردن تحوّل‌های بنیادی‌ای اجتماعی- اقتصادی به شکلی مؤثر مبارزه می‌کرد. به‌همین دلیل، ارتجاع حاکم و امپریالیسم حزب توده ایران را خطرناک‌ترین سازمان و عمده‌ترین مانع بر سر راه تأمین منافع ضدمردمی خود می‌دانستند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیروزی امپریالیسم تنها در مسئله نفت نبود، بلکه سهل کردن تصمیم ارتجاع حاکم به سد کردن یکسره راه هرگونه تحوّل بنیادی نیز بود. اگر سقوط دولت دکتر مصدق حل‌کننده مشکل‌های ناشی از ملی شدن نفت برای ارتجاع و حامیان خارجی‌اش بود، سرکوب خونین حزب توده ایران عامل توقف و عقب‌گرد روند تحوّل‌های بنیادینی بود که می‌توانست آینده کشورمان را به‌کلی دگرگون سازد. این کودتا و سرنگون کردن خشن و خونین دولت قانونی کشور، نطفه نحیف دموکراسی در ایران را در زهدان کشت. حزب توده ایران در این کودتا بیشترین تلفات انسانی و سازمانی را متحمل شد، زیرا فعالیت آن برای کودتاچیان و مرتجعان و منافع پشتیبانان خارجی آن‌ها زبان‌بار بود. حزب توده ایران درصدد به‌وجود آوردن ارتباط میان مبارزه بر ضد دست‌اندازی امپریالیسم به منافع و منابع ملی از یک‌سو، و به جریان انداختن و پیشبرد تغییرهای بنیادی‌ای اجتماعی- اقتصادی از سوی دیگر بود. مهم‌تر این‌که، حزب توده ایران در به‌وجود آوردن زبانی مشترک بین نیروها و طبقه‌هایی سعی داشت که اتحادشان نیروی مادی‌ای لازم در جهت تحزکی عظیم را در کشورمان می‌توانست شکل دهد. با کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوره خاموشی تحوّل‌های مرفقی نیز شروع شد. ارتجاع و همدستانش که تحمل تغییرهای دموکراتیک در روندی مدنی و نطفه بستن دموکراسی و عدالت اجتماعی را تحمل نمی‌کردند، نهال‌هایی که حزب توده ایران و توده‌ای‌ها با خون دل آب داده بودند لگدمال کردند. حزب توده ایران را این بار «منحله» و «مُرده» اعلام کردند، به‌این امید که دستاوردهای معنوی‌اش را که ثمره بیداری جامعه بود نابود سازند. اکنون می‌بینیم که ارتجاع حاکم سخت در اشتباه بود. حزب توده ایران بار دیگر و در برهه بعدی، یکی از اصلی‌ترین نیروهای معنوی و انسانی پیشتاز در انقلاب ۱۳۵۷ بود. ارزش‌های معنوی و نظرها و برنامه‌های حزب، به‌دلیل الزام‌های عینی انقلاب مردمی به‌همین، به مهم‌ترین موضوع‌ها و طرح‌های اجتماعی- اقتصادی سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب تبدیل شد.

با نگاهی حتی گذرا به تحوّل‌های کنونی کشورمان، می‌توان دریافت که جنبش مردمی بیدار است و نمی‌توان آن را به خواب یا فراموشی فرورد. در اینجا بار دیگر می‌توان شباهت‌های جالب تاریخی را مشاهده کرد. رژیم ولایت فقیه نیز دقیقاً به‌منظور متوقف ساختن فرایند تحوّل‌های بنیادی‌ای اجتماعی- اقتصادی، در سرکوب هر صدای ترقی‌خواهی، حزب توده ایران را نیز هدف قرار داد و آن را «منحله» اعلام کرد، به‌این امید که مردم را در خاموشی قرون‌وسطایی فروبرد.

تشابه تاریخی دیگر این است که در شرایط کنونی، بار دیگر حزب توده ایران، در مقام یکی از نیروهای درون جنبش مردمی در مبارزه با دیکتاتوری ولایتی، درصدد ایجاد جبهه‌یی وسیع است. تحلیل‌ها و برنامه‌های اجتماعی- اقتصادی حزب توده ایران همچنان و به‌طور اصولی بر رابطه تنگاتنگ میان تغییرهای زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی بنا شده‌اند. درس‌گیری از تجربه کودتای ۱۳۳۲، انقلاب ۱۳۵۷، و جنبش اصلاح‌طلبی و تأثیر آن‌ها را می‌توان در روند تکاملی نظریه‌ها و برنامه‌های کنونی حزب توده ایران دید. تأکید حزب توده ایران بر این است که، خواست تغییرهای اجتماعی- اقتصادی بنیادی عدالت‌جویانه و دفاع از مؤلفه‌های دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک لازم و ملزوم یکدیگرند، و بدون توجه به پیوند بنیادی و ذاتی میان این دو مقوله، استقلال ملی در معرض دست‌اندازی مستقیم یا غیرمستقیم و دائمی امپریالیسم قرار خواهد داشت.

سال‌های بعد از کودتا تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

فعالیت غیرعلنی حزب در دوره زمانی بین کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ و درجه تأثیرگذاری آن، در قیاس با دوره‌های قبلی بی‌تردید تفاوت‌هایی کمی و کیفی دارد. ولی آنچه در این دوره چشمگیر است، ادامه اثرگذاری معنوی و فکری حزب توده ایران است. در این سال‌ها، با وجود اختناق و پیگرد شدید مبارزان و از بین رفتن سازمان‌های دموکراتیک صنفی، باز شاهد آنیم که طبقه کارگر ایران به‌برکت فعالیت‌های مستمر پیشین حزب، هنوز به مبارزه صنفی- سیاسی خود ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۳۴، پس از تسلط کنسرسیوم بر صنعت نفت، کارگران آبادان دست به اعتصاب می‌زنند. در سال ۱۳۳۷ اعتصاب بزرگ ۱۲ هزار راننده تاکسی رخ می‌دهد و به‌دستور منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت، شماری از نمایندگان اعتصابی‌ها در مقابل مجلس دستگیر می‌شوند. چند روز پس‌از آن، اقبال در مجلس گفت: «از این کلمه اعتصاب بدم می‌آید. این لغت را توده‌ای‌ها آوردند.» در اصفهان، در طول سال ۱۳۳۷ بارها کارگران کارخانه‌ها دست به اعتصاب زدند. دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ خورشیدی شاهد اعتصاب‌هایی گسترده بودند. برای مثال، کارگران راه‌آهن و صنعت نفت در این سال‌ها بارها اعلام اعتصاب کردند. باید توجه داشت که بسیاری از این اعتصاب‌ها در پیش‌زمینه مبارزه همگانی بر ضد رژیم شاه و نفوذ امپریالیسم برپا می‌شد و درواقع بستر مبارزه سراسری دموکراتیک و انقلابی مردم ایران بر ضد استبداد رژیم شاه بود. دهه ۱۳۵۰ خورشیدی افزایش کمی و کیفی این مبارزه‌ها را شاهد بود. ازجمله، در سال ۱۳۵۳ کارگران شرکت نفت آبادان به مدت ۴۰ روز دست به اعتصاب می‌زنند. در مردادماه ۱۳۵۴، اعتصاب کارگران ایران‌ناسیونال با اخراج ۶۰ کارگر به‌پایان می‌رسد. در شهریورماه ۱۳۵۴ عده‌یی از کارگران «شرکت توان‌بین» بر اثر هجوم پلیس مجروح می‌شوند. اعتصاب کارگران کارخانه‌های «شهنواز»، «صنایع پشم‌باف»، «الیاف و پتروشیمی» بندر شاهپور، و کارخانه «فیروزه» در فروردین‌ماه ۱۳۵۵، اعتصاب کارگران راه‌آهن، الکتریک، و کبریت‌سازی توکلی تبریز در سال ۱۳۵۶ ازجمله اعتصاب‌های پی‌درپی و زنجیره‌ای‌اند که می‌توان آن‌ها را پیش‌درآمدهای تدارک انقلاب ۵۷ دانست. بی‌تردید یکی از عامل‌های اصلی تداوم مبارزه از سال‌های بعد از کودتای ۱۳۳۲ تا دوره اعتلای جنبش مردمی و انقلاب ۱۳۵۷، همان بذره‌های آگاهی‌های سیاسی- اجتماعی‌ای بودند که حزب توده ایران در طول اندک‌شمار سال‌های فعالیتش افشاند. حزب توده ایران فقط ۱۲ سال پس از تأسیس - ۷ سال فعالیت علنی و ۵ سال فعالیت نیمه‌علنی در حمایت از و

سازمان دهی طبقه کارگر - با ضربه سهمگین کودتای ۱۳۳۲ روبرو شد، و با وجود این، در ادامه فعالیت غیرعلنی اش، از طریق نشر اندیشه‌های مارکسیستی و تحلیل‌های علمی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی تأثیری بسیار جدی بر عرصه مبارزه در ایران به جا گذاشت. در همین جا باید یادآور شد که در بخشی از این دوره، اکثر سازمان‌های چپ دیگر، با درکی متفاوت - و به نظر ما اشتباه - از مسئله‌های اقتصاد سیاسی و مرحله رشد اقتصادی - اجتماعی ایران، تحقق انقلاب سوسیالیستی را - آن هم از طریق مبارزه چریکی مسلحانه - هدف خود قرار داده بودند. اما حزب توده ایران در پلنوم پانزدهم خود (تیرماه ۱۳۵۴) ضمن بررسی همه‌جانبه اوضاع ایران چند سال پیش از انقلاب بهمین ماهیت مرحله انقلاب کشور را چنین ارزیابی و بیان کرد: «بنابراین از میان برداشتن این مانع اساسی، یا به دیگر سخن واژگون ساختن این رژیم ارتجاعی، جابر، و تجاوزگر ضرورتاً شرط مقدم حرکت جامعه به سوی هدف‌های ملی و دموکراتیک مردم ایران است. جامعه ایران به یک تحوّل بنیادی، به انقلابی که عرصه‌های مختلف زندگی را در بر گیرد و آن را در جهت منافع خلق دگرگون کند نیازمند است.»

تحلیل‌های حزب توده ایران در این دوره، تغییرهای برآمده از برنامه‌های اقتصادی رژیم شاه را گرایشی به سوی سرمایه‌های کلان و گذار اقتصاد سیاسی جامعه از مناسبات پیشاسرمایه‌داری نیمه‌فئودالی به جانب سرمایه‌داری ای‌مخدوش تشخیص داد. طرح‌هایی مانند «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و گذار جامعه به «مرحله ملی - دموکراتیک»، نشان‌دهنده تغییر و تکامل دیدگاه‌های حزب در قیاس با نظریه‌ها و برنامه‌های اقتصادی‌اش در دوره‌های پیش از آن بود. در سال ۱۳۵۵، رفیق ایرج اسکندری، دبیر اول وقت حزب، تحوّل دیدگاه‌های حزب توده ایران را با توجه به نخستین برنامه و اسناد حزب در سال ۱۳۲۰ تا کنگره‌های اول و دوم در مقایسه با برنامه جدید حزب (مصوب ۱۳۵۴)، بدین صورت توصیف کرد: «اگر سه سند پیشین منعکس‌کننده اوضاع و احوالی است که هنوز مبارزه علیه سرمایه‌داری در دستورکار جامعه ما قرار نداشت، مرحله کنونی بازتاب مرحله گذار جامعه ایران از نیمه‌فئودالی به سرمایه‌داری است. به همین سبب، برنامه جدید حزب در عین اینکه هنوز انقلاب ایران را «در مرحله کنونی رشد جامعه ما یک انقلاب دموکراتیک» می‌شمارد، صریحاً اعلام می‌دارد: حزب توده ایران راه رشد سرمایه‌داری را در دوران کنونی تاریخ برای ترقی واقعی و سالم جامعه ایران زیان‌بار می‌داند، زیرا این راه رشد استثمار سرمایه‌داری را جایگزین انواع کهنه استثمار می‌سازد.»

مقطع زمانی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و شکست انقلاب

پیروزی انقلاب بهمن و سرنگونی رژیم استبدادی شاهنشاهی، در کنار دیگر مسئله‌های عمده جامعه، مسئله تحوّل‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی را بار دیگر در بُعدهایی وسیع‌تر مطرح ساخت. انقلاب در همان مرحله نخست توانست به برخی از تغییرهای اساسی در روبنای سیاسی - یعنی براندازی کامل روبنای سیاسی رژیم شاهنشاهی و عقب راندن امپریالیسم - جامعه عمل پیوشاند، و از نظر اقتصادی - سیاسی، به مواضع بورژوازی کمپرادور (وابسته به خارج) ضربه اساسی وارد آورد. حزب توده ایران از همان فردای پیروزی انقلاب، بنا به تجربه گذشته و شرایط عینی موجود، سرنوشت انقلاب و شکست‌ناپذیری آن را به انجام تحوّل‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی به‌منظور برآورده کردن خواست‌های توده‌های زحمتکش شهر و روستا که بار عمده انقلاب به دوش آن‌ها بود مشروط دانست. پلنوم شانزدهم حزب در اسفندماه ۱۳۵۷ و در گرماگرم پیروزی‌های انقلابی، وظیفه تلفیق تحوّل‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی باهدف تحکیم سنگره‌های انقلاب در شهرها و روستاها را چنین توصیف کرد: «به‌موازات کار سازمانی برای احیای سازمان‌های حزبی ما باید توجه همه‌جانبه‌ای به کار توده‌های مبدول داریم. جنبش انقلابی ایران ده‌ها میلیون نفر از مردم شهر و روستا را به میدان عالی‌ترین نبردهای سیاسی کشانیده، در مدت کوتاهی در زمینه آگاهی سیاسی و اجتماعی به جلو آورده است. باید از این امکان مساعد بی‌ظنیر و کم‌سابقه برای متشکل ساختن توده‌ها در سازمان‌های دموکراتیک، که مهم‌ترین ضامن برقراری و پایداری نظام دموکراتیک جامعه خواهد بود، بهره‌برداری کرد. باید به کارگران، کشاورزان، و روستاییان بی‌زمین و کم‌زمین برای تشکل و مبارزه صنفی همه‌جانبه کمک کنیم.»

باید یادآور شد که، با پیروزی انقلاب بهمن، مبارزه پیچیده‌ای در همه عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شروع شد. روحانیون و اسلام‌گرایان بهره‌برای آیت‌الله خمینی سکن انقلاب را به‌دست گرفتند و به‌دلیل جو انقلابی و خواست‌های مادی توده‌ها، بسیاری از گفت‌وگوها و دیدگاه‌های اجتماعی - اقتصادی نیروهای ترقی‌خواه چپ، به‌خصوص خواست‌ها و برنامه‌های حزب توده ایران، را به‌قرض گرفتند. اما به‌تدریج، و با تثبیت موقعیت سیاسی اسلام‌گرایان، موضع‌گیری‌های اقتصادی آن‌ها در عمل به طرف سرمایه‌داری و برخلاف عدالت اجتماعی تغییر جهت داد، اگرچه در حرف‌ها گه‌گاهی سخن از «دست‌های پینه‌بسته کارگران» هم می‌رفت.

در سال‌های نخست پس از انقلاب، به علت وجود فضای نسبتاً باز سیاسی به لطف جان‌فشانی‌های مردمی که انقلاب کرده بودند و درهای زندان‌ها را گشوده بودند، فعالیت‌های روشنگرانه حزب توده ایران و دیگر نیروهای دموکرات و ترقی‌خواه، و انتشار حجم زیادی روزنامه، کتاب، نشریه، و مقاله، در بردن اندیشه‌های مترقی به درون جامعه و بالا بردن آگاهی سیاسی توده‌ها و طرح اهمیت تشکل نیروهای اجتماعی نقشی چشمگیر و بسزا داشت. موضوع‌هایی از قبیل حقوق زحمتکشان در چارچوب یک قانون کار مترقی و اصلاحات ارضی واقعی در سراسر کشور به شکلی جدی مطرح شده بودند. با درنظر گرفتن این شرایط، حزب توده ایران شعارها و برنامه‌هایش را به‌طور گسترده به‌میان مردم برد و بار دیگر در این برهه تاریخی، به‌دلیل الزام‌های عینی جنبش و ریشه‌های عمیق حزب در جامعه، توانست آن‌چنان نمود و اعتبار معنوی‌ای در جنبش بیابد که به گفته دوست و دشمن، برخی از تصمیم‌های مهم و بسیاری از مفاد مترقی قانون اساسی کشور به‌طور مستقیم از برنامه‌های حزب توده ایران متأثر بود. مبارزه تأثیرگذار حزب توده ایران با طرح ضد کارگری احمد توکلی و تیم ده نفره او، همراه با رشد و نفوذ روزافزون حزب در میان زحمتکشان و روشنفکران، حاکمیت محافظه‌کار و نیروهای ضدانقلابی را به‌شدت هراسناک کرد. هرروز، با چرخش بیشتر رژیم به سمت منافع سرمایه‌داری تجاری - سنتی، یا به‌قول رهبر انقلاب «بازاریان محترم... استوانه فعال جمهوری اسلامی»، حلقه محاصره نیروهای مهاجم و امنیتی رژیم بر ضد حزب ما و دیگر نیروهای دموکرات و ترقی‌خواه تنگ‌تر می‌شد.

بسیاری از جنبه‌های مترقی قانون اصلاحات ارضی که در تاریخ ۸ / ۱۲ / ۱۳۵۸ به‌تصویب شورای انقلاب رسید، زیر تأثیر خواست‌های مبرم دهقانان و با توجه به پیشنهادها مشخص حزب توده ایران تهیه شده بود که پیش‌نویس آن را «استاد اصفهانی» زیر شعار «زمین از آن کسی است که در آن زراعت می‌کند» تدوین کرده بود. یادآوری این نکته بد نیست که محمد ایزدی، از ملاکان بزرگ فارس و وزیر کشاورزی دولت

بزرگان، در آن دوران به‌طور کتبی به شورای انقلاب گوشزد کرد که «نباید احکام اسلام را در قالب تهی و گمراه‌کننده مارکس و انگلس درآورد و حرکت اسلامی را در مسیر کمونیستی انداخت.» البته در فردای تصویب قانون اصلاحات ارضی، اردوگاه ارتجاع و ملاکان بزرگ، همراه با برخی از روحانیون و اسلام‌گرایان و لیبرال‌های حامی آن‌ها، جبهه قدرتمندی را بر ضد این قانون تشکیل دادند. در نهایت، با وجود تغییرهایی که شورای انقلاب به‌زبان دهقانان در این قانون وارد کرد، از عملی شدن قانون اولیه جلوگیری کردند. آنچه از متن اولیه قانون اصلاحات ارضی باقی ماند نقص‌ها و ابهام‌هایی داشت که آن را از موضع انقلابی خارج می‌کرد. با وجود این، حزب توده ایران با درک شرایط موجود، ماده‌های مترقی معروف به بندهای «ج» و «د» را که در شرایطی معین، به‌ترتیب زمین‌های بایر و دایر مالکان بزرگ را به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین واگذار می‌کرد، در مجموع پذیرفتنی ارزیابی کرد و در راه اجرایی شدن آن‌ها با تمام قوا در تبلیغ آن‌ها تلاش کرد. در مقابل، مخالفان اصلاحات ارضی، به همراهی ضدانقلاب، به‌شکل‌هایی مختلف و حتی ارتکاب جنایت، خرابکاری، و سازمان‌دهی حمله چماق‌داران به دهقانان در روستاها، با بندهای «ج» و «د» نیز به رویارویی برخاستند. روحانیون مخالف تغییر، در یکی از فتوهایشان خطاب به آیت‌الله بهشتی - که در آن زمان رئیس دیوان عالی کشور و از جمله سه فقیه بود که بر طرح قانون اصلاحات ارضی صحنه نهاده بود - چنین نوشتند: «طرح اصلاحات ارضی که آن را اسلامی نامیده‌اند مشتمل بر مواردی است که مخالفت صریح با موازین اسلام و فقه جعفری به اجماع سلف و خلف دارد و اجرای آن علاوه بر شکست در امور کشاورزی و درگیری‌های شدید بین روستاییان، موجب بطلان بسیاری از عبادات آن‌ها از قبیل وضو و غسل و نماز می‌باشد و اصرار شما در اجرای آن موجب مسئولیت شدید در پیشگاه باری تعالی می‌شود.»

بار دیگر تاریخ تکرار می‌شد و حزب توده ایران به‌دلیل موضع‌گیری‌های مردمی‌اش هدف مستقیم دسیسه‌های نمایندگان سیاسی - مذهبی سرمایه‌داری سنتی و ارتجاعی و زمین‌داران قرار می‌گرفت. توضیح این‌که، بسیاری از آن دسیسه‌گران همین «اصول‌گرایان» کنونی‌اند که در نتیجه مبارزه با نیروهای دموکرات و ترقی‌خواه و به‌شکست کشاندن انقلاب مردمی بهمین اکنون به قدرت و ثروت رسیده‌اند. اینان در حال حاضر صاحبان انگلی‌ترین سرمایه‌های کلان یا نمایندگان سیاسی این سرمایه‌ها هستند که با رشوه گرفتن و رشوه دادن و رانت‌خواری، اقتصاد ملی و روزگار مردم میهن را به تباهی کشانده‌اند.

سرانجام، به‌کارگیری انواع و اقسام شیوه‌ها و اهرم‌های سیاسی، اقتصادی، و مذهبی، ارسال عریضه‌ها و روانه کردن نمایندگان ریزودرشت به «بیت امام»، و سوءاستفاده از وضعیت جنگی که تازه شروع شده بود، منجر به آن شد که رهبر جمهوری اسلامی، در آبان‌ماه ۱۳۵۹، دستور توقف اجرای بندهای «ج» و «د» را - که دیگر در آن زمان آشکارا به حزب توده ایران نسبت داده می‌شد - صادر کرد. در چنان شرایطی، نیروهای انقلابی و پیشرو، و در پیشاپیش آن‌ها حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران (و بعدها «اکثریت»)، با پیگیری از مبارزه در حال اوج‌گیری دهقانان برای اجرای بندهای «ج» و «د» حمایت می‌کردند. تأمل برانگیز آن‌که، شخص «امام» و بسیاری از اطرافیان او که زمانی از دهقانان و خواست‌های آنان بسیار سخن به‌میان آورده بودند، در این دوران کاملاً سکوت کرده بودند. گفتنی است که علی‌خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، در آذرماه سال ۱۳۶۰، حتی به «غیرشرعی» بودن اصلاحات ارضی نظر داد، و نظرخواهی از مراجع را خواستار شد. توجه باید داشت که خامنه‌ای امروزه از طرفداران و حامیان برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی و اجرای پینوشه‌وار نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول است. هنوز هم هدف خامنه‌ای - که اکنون بر مسند «نماینده خدا بر زمین» تکیه زده است - دفاع از منافع سرمایه‌های انگلی (از جمله بنیادهای زیر نظارت بیت رهبری) در برابر منافع مردم عادی و زحمتکشان است. این مدعیان انقلاب و پشتیبانی از دست‌های پینه‌بسته زحمتکشان به‌این واقعیت ملموس پی برده بودند که حتی اجرای آن قانون اصلاحات ارضی مثله‌شده نیز به علت وجود یکی دو بند مترقی در آن می‌تواند سرآغاز تحوّل‌هایی بنیادی‌ای باشد که شالوده حاکمیت واپس‌گرایانه و منافع قشری و طبقاتی حاکمان را به‌خطر اندازد. آنان، بنا بر منطبق حفاظت از منافعشان، در آن شرایط درست تشخیص داده بودند که تاریخ در حال تکرار شدن است، و باز هم حزب توده ایران در حکم یکی از ارکان اصلی فرایند تغییرهای بنیادی‌ای اجتماعی - اقتصادی و ترقی‌خواهانه در حال بالیدن است. بنابراین، می‌بایست با نقشه‌ی از پیش برنامه‌ریزی‌شده (این بار هم باز با کمک عوامل امپریالیسم) و در پوششی از همان دروغ‌ها و توطئه‌های به‌ارث رسیده از ساواک رژیم شاهنشاهی، این حزب را بار دیگر با خشونت ددمنشانه‌ای از صحنه فعالیت سیاسی کشور حذف کنند. در آستانه یورش به حزب توده ایران در سال ۱۳۶۱، کابینه دولت چهارم به‌سود زمین‌داران بزرگ ترمیم شد، و عباسعلی زالی، نسخه دوم علی‌محمد ایزدی، مالک بزرگ فارس، در رأس وزارت کشاورزی قرار گرفت. همین‌طور، مجلس شورای اسلامی بی‌درنگ با تصویب ماده واحده‌ای درخصوص بازپس گرفتن املاک موقوفه، آنچه را که دهقانان در طول مبارزه‌هایی طولانی با رژیم شاه به‌دست آورده بودند، از آنان پس گرفت، و بدین ترتیب هزاران خرده‌مالک به اجیران سازمان اوقاف تبدیل شدند، و سنت‌های ارتجاعی قرون‌وسطایی در کشور ما «مشروعیت» یافت.

چرخش ۱۸۰ درجه‌ای رهبران اسلام‌گرای انقلاب بهمین و پشت کردن آن‌ها به هدف‌های بنیادی و مردمی انقلاب در این برهه تاریخی نیز مانند گذشته با سرکوب خونین حزب توده ایران و دیگر نیروهای ترقی‌خواه همراه و هماهنگ بود. در شرایط نبود نیروهای فعال و سازمان‌یافته مدافع منافع زحمتکشان، و اقتدارگرایی و یکه‌تازی ارتجاع، امکان انجام هرگونه تحوّل بنیادی در عمل از میان رفت. از همان زمان تا همین امروز، رژیم ولایت فقیه هم مانند سلف سلطنتی‌اش، با برپا کردن نهادهای زرد صنفی، و مطرح کردن قوانین و شعارهایی دهان‌پرکن و توخالی، در صحنه‌ی خالی از حضور نیروهای ترقی‌خواه، خواست‌های مبرم و حیاتی توده‌های زحمتکش شهر و روستا را آشکارا نادیده گرفته است.

شکست خوردن تلاش رژیم ولایی برای نابود کردن حزب توده ایران

هجوم همه‌جانبه و سازمان‌یافته ارگان‌های امنیتی رژیم اسلام‌گرای ولایی به حزب توده ایران در سال ۱۳۶۱، که باهدف انهدام اندیشگی، سیاسی، تشکیلاتی، و انسانی حزب طراحی شده بود، سهمگین‌ترین ضربه به حزب در تاریخ موجودیتش بود. سران مرتجع رژیم که نسبت به حزب توده ایران نه‌فقط کینه و دشمنی طبقاتی داشتند، بلکه به‌لحاظ ایدئولوژیک نیز آن را رقیبی بسیار خطرناک می‌دانستند، با یاری سازمان‌های جاسوسی امپریالیسم، تهاجمی بی‌سابقه را بر ضد تمامیت تشکیلاتی - سیاسی حزب سازمان دادند که تا اکنون نیز ادامه دارد.

دستگیری و به زندان انداختن بخش عمده رهبری حزب توده ایران در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱، به کار گرفتن شکنجه‌هایی ددمنشانه برای به زانو درآوردن و تسلیم سیاسی این شخصیت‌های برجسته سیاسی در برابر شکنجه‌گران رژیم واپس‌گرای ولایی، و به دنبال آن، حمله سراسری به سازمان‌های حزبی در همه شهرها و منطقه‌های کشور، از بسیاری لحاظ در تاریخ حزب‌های کمونیست جهان در قرن بیستم بی‌سابقه بود. سازمان‌های امنیتی رژیم با توسل به شکنجه‌های جسمانی، روانی، و اخلاقی، رهبران و کادرها و اندیشمندان برجسته حزب را به‌ظاهر شدن در برابر دوربین‌های تلویزیون، اعتراف به جرم‌های نکرده، حمایت از ادعائنامه مرتجعان حاکم بر ضد حزب، و اعلام انحلال حزب وادار کردند. هدف رژیم ولایی از این هجوم غیرقانونی و مجرمانه به حزب ما، بستن دفتر تاریخ حزب توده ایران برای همیشه بود. رژیم بر این باور بود که با طرح و اجرا کردن این عملیات حیل‌گرانه و ضد بشری، نه فقط اعضا و هواداران حزب، بلکه همه آنانی که بنا بر تجربه‌های عینی زندگی طرفدار مبارزه در مسیر صلح و ترقی و بر ضد بی‌عدالتی و بهره‌کشی‌اند، از حزب و آرمان‌هایش، از مارکسیسم-لنینیسم، و از مبارزه طبقاتی در راه دستیابی به سوسیالیسم فاصله خواهند گرفت.

آنچه در سه دهه گذشته بر حزب توده ایران رفته است، و اینکه حزب چگونه توانسته است از وضعیت بسیار دشوار روبرو بودن با خطر نابودی کامل عبور کند و خود را نجات دهد، حکایت اعتقاد به آرمان‌های انسانی حزب، ایستادگی و مبارزه‌جویی، تدبیر در خنثی کردن ترفندهای دشمن، و مقاومت در برابر جریان‌های ساختگی ضد حزبی و عنصرهای سست زیر مہار دستگاه‌های امنیتی بوده است. بقای حزب توده ایران، حزب مدافع منافع طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، حزبی که همچنان نیروی سیاسی مطرحی در جنبش مردمی است، از موجودیت تثبیت شده و عملکرد جریان سیاسی‌ای ریشه‌دار و استوار حکایت می‌کند که تغییر در نظام طبقاتی و منحنی کنونی را امری قانونمند، ضروری، و ممکن می‌داند. حزب توده ایران از لحظه شروع طرح عملیات به‌منظور نابودیش، و ادامه این عملیات در سه دهه گذشته- چنان‌که از آغاز بنیادگذاری‌اش نیز چنین طرح‌هایی برای نابودی‌اش در دستورکار رژیم‌های دیکتاتوری بوده است- آماج موج‌های پی‌درپی هجوم برای حذف آن بوده است، یعنی حذف یکی از مهم‌ترین و باتجربه‌ترین سنگرهای دفاع از حاکمیت ملی و دفاع از منافع طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش کشورمان. در پی آغاز حمله سهمگین و برنامه‌ریزی‌شده رژیم ولایی با همکاری سازمان اطلاعاتی بریتانیا در بهمن ماه ۱۳۶۱، حزب توده ایران در مرز از هم پاشیدگی و نابودی قرار گرفت. سیاه‌چال‌های رژیم ولی فقیه در دهه ۱۳۶۰ شاهد مبارزه بی‌بغایت خونین و مرگبار بین رژیم تاریک‌اندیش و انسان‌های شریف و آزاده‌ای بود که تأثیری قطعی بر سرنوشت حزب توده ایران داشت. در این مبارزه، اکثر رفقای توده‌ای گرفتار در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم ولایی، همراه و همبند با فعالان و مبارزان سازمان‌ها و نیروهای سیاسی دیگر که در معرض یورش مشابه قرار گرفته بودند، تا دم مرگ تسلیم رژیم ستمگر نشدند و با افتخار و آگاهانه بر سر وفاداری به آرمان‌های انسانی خود پای فشردند. بسیاری از آنان به سبب وفای به پیمان‌شان با توده‌های زحمت، در جریان این مبارزه سهمناک جان خود را فدا کردند، و چهره‌های ماندگار جنبش کارگری میهن‌مان شدند. این فاجعه بزرگ، که به‌حق نام «فاجعه ملی» گرفت، رویدادی مهم و بی‌نظیر در تاریخ سیاسی ایران بود. کشور ما در نبرد یک‌جانبه، گنجی بزرگ و گرانقدر از انسان‌هایی فرهیخته، میهن‌دوست، و باتجربه را از دست داد. این گنجینه بشری، با بهره‌گیری از امکان‌های جنبش کارگری ایران و جهان، در طول چهار دهه، در عرصه عمل و نظر در حزب توده ایران پرورده و جمع آمده بودند. به‌رغم همه دشواری‌های تصورناپذیر، حزب توده ایران از همان لحظه‌های نخست پس از یورش رژیم به آن، با تکیه به هشیاری و وظیفه‌شناسی رفقای که از زیر ضربه‌های ددمنشانه دشمنان حزب به سلامت برون جسته بودند، رویارویی با توطئه‌های ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی را با جسارت و تیزی آغاز کرد. تردیدی نبود که حزب ضربه‌ی کاری و هلاکت‌بار خورده بود، اما عزم رژیم برای نابود کردنش با شکست روبرو شد. روند بازسازی تشکیلات حزب و از سر گرفتن پُرجوش مبارزه تشکیلاتی و سیاسی حزب با برگزاری پلنوم ۱۸ به‌منظور بازسازی نهادهای رهبری حزب، و سپس برگزاری «کنفرانس ملی» در سال ۱۳۶۴ برای نخستین بار در تاریخ حزب، با سُکان‌داری رفقای باقی‌مانده از ترکیب رهبری متلاشی‌شده و گذشته حزب، به‌رغم همه دشواری‌های عینی و ذهنی، با قدرت آغاز شد. تلاش رهبری حزب در این دوره، در وهله نخست بر تدوین سیاست‌هایی تازه منطبق با شرایط واقعی جامعه، و نقد عملکرد حزب در خلال سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۲ و فاصله گرفتن از خوش‌باواری نسبت به ماهیت سیاست‌ها، اعتقادهای اسلام‌گرایانه، و سمت‌گیری‌های اقتصادی-اجتماعی سران درجه اول رژیم ولایت فقیه، متمرکز بود. مصوبه‌ها و سندهای کنفرانس ملی، کمر راست کردن حزب و پیروزی تدریجی آن در مقابله با پیامدهای یورش‌های سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ را بشارت می‌داد، و این موضوعی نبود که رژیم ولایی و ارگان‌های امنیتی آن به‌سادگی پذیرای آن باشند. بنابراین، حزب بار دیگر هدف موج‌های سنگین حمله‌های پی‌درپی سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم قرار گرفت. این سازمان‌های امنیتی در تلاشی تازه، و این بار از راه ترفندهای امنیتی، با استفاده از مہره‌هایی نفوذی و اندک‌شمار اعضای حزبی‌ای که زیر شکنجه‌های جنایتکارانه به همکاری با رژیم سرکوبگر تن در داده بودند، درصدد انفجار و ازهم‌پاشی حزب از درون برآمدند. حزب توده ایران این بار هم نیز با بسیج همه توان تشکیلاتی‌اش و بهره‌مند شدن از تجربه‌های گران‌بهای جنبش کمونیستی جهانی، و با درپیش گرفتن سیاست تشکیلاتی‌ای مناسب و پافشاری اصولی بر استقلال نظری، سیاسی، و طبقاتی خود، از معرکه این توطئه‌ها سالم بیرون آمد. در پی فروری اردوگاه سوسیالیستی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ میلادی، حزب توده ایران برای سومین بار، در مدت زمانی کوتاه‌تر از یک دهه، از درون و برون با هجومی نظری و تشکیلاتی‌ای بی‌سابقه روبرو شد. کم نبودند کسانی که در اثر پیامدهای روحی و اجتماعی ناشی از آوار سنگین سقوط دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، به‌ویژه اتحاد شوروی، در سال ۱۹۹۱، منتفی و بیهوده بودن مبارزه در راه ساختمان سوسیالیسم را مطرح می‌کردند. برگزاری کنگره سوم حزب در بهمن ماه ۱۳۷۰ و تصمیم قاطع کنگره به ادامه مبارزه در مسیر تغییرهای دموکراتیک بنیادی در کشور، و وفادار ماندن به اصول مبارزه سیاسی-نظری بر پایه برنامه حزب و باهدف درازمدت رسیدن به سوسیالیسم، نقطه‌عطفی تاریخی در کار حزب بود. حزب توده ایران در این سال‌ها ضمن کوشش در تدوین سندهایی علمی و منطبق بر برداشت‌های مارکسیستی-لنینیستی، به بررسی و بیان علت‌های شکست تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی بر اساس اطلاعات موجود پرداخت. در این دوره بسیار دشوار، حزب توده ایران نظریه‌پردازی‌های ناشی از برخورد‌های شتاب‌زده، و نیز راه‌حل‌های پیشنهادی نیروهای راست و چپ‌های ناباور به سوسیالیسم را به‌طور اصولی زیر علامت سؤال برد، و با آن‌ها مخالفت کرد. در رویارویی اندیشه‌ورزانه و منطقی با آوار تبلیغات رسانه‌ای کر و کورکننده‌ای که سترونی و زوال سوسیالیسم را قطعی می‌دانست، کار نظری و سیاسی حزب توده ایران بسیار دشوار، اما اصولی و برجسته بود. حزب توده ایران، برخلاف برخی از نیروهای چپ سابق

در جهان و کشورمان، به آرمان سوسیالیسم وفادار ماند و با موضع‌گیری‌های مستدل‌تر در برابر شکل‌های نو سرمایه‌داری - یعنی جهانی‌سازی و نولیبرالیسم اقتصادی - قاطعانه به مبارزه خود با نظام غیرعادلانه سرمایه‌داری متناسب با شرایط مشخص موجود ادامه داد. حزب توده ایران فروریزی دولت‌های سوسیالیستی قرن بیستم را با واقع‌بینی واکاوی کرد، و اشتباه‌ها و نقصان‌هایی را که به شکست نخستین تجربه واقعی و طولانی‌مدت بشر در برپایی جامعه سوسیالیستی انجامید، در حد امکان شناسایی کرد و به تجربه‌های خود افزود. سندهای کنگره‌های سوم و چهارم حزب توده ایران به‌طور مفصل به موضوع «فروپاشی» پرداخته‌اند، و در اینجا به‌همین بسنده می‌کنیم که بگوییم حزب توده ایران فروریزی اردوگاه سوسیالیستی را عقب‌نشینی بزرگی در برابر سرمایه‌داری می‌داند، و دلیل آن را در درجه اول اشتباه‌ها و تضادهای درونی خود کشورهای سوسیالیستی ارزیابی می‌کند، اما این فروریزی به معنای فرجام نبرد و پایان مبارزه برای حذف سرمایه‌داری و پی افکندن بدیلی برتر بر اساس عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی نیست. حزب توده ایران با فراگیری تجربه‌هایی جدید و درس‌آموزی از آن‌ها، و درک این‌که، مسیر گذار به سوسیالیسم از لحاظ تاریخی طولانی و پُربپیچ و خم است، پرچم مبارزه در راه برقراری سوسیالیسم را همچنان برافراشته نگه داشته است، و همان‌طور که در برنامه مصوب کنگره ششم حزب تأکید شده است: «حزب توده ایران معتقد است که مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری که از قرن بیستم با پیروزی انقلاب اکتبر به مرحله کیفی عملی وارد شد، نه فقط هنوز حل نشده است، بلکه در قرن بیست و یکم به مرحله نوینی وارد گردیده

